بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

TAB TEBB MOLAHSHE CoD

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب نخبه (مجموعه)
مؤلف
موضوع تألیف
نمرهٔ ثبت ۵۸۶۹۹
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۶۵۴۷

۸۸۹۶

خطی - فهرست شده
۶۶۵۸

تقويم الادوار
قرابارين
خوجة

فهرست نشده
... ماين

١٣٤٠ ...

[illegible] ٩٩ [illegible]
٥
٨

الف

ابی [illegible] وان درخت معروف [illegible] بهترین آن [illegible] در اول سرد و در دوم خشک [illegible] برگ [illegible] سیاه [illegible] تریاقیه	[illegible]	[illegible]	قاطع [illegible] و اسهال و اگر [illegible] قطع [illegible] زیاد نماید و [illegible] آب انگور [illegible] و قاطع [illegible] و [illegible] هوای [illegible] و قدر شربتش دو مثقال می باشد
آلوی [illegible] انواع [illegible] بهترین آن بزرگ [illegible] در اول سرد و در دوم [illegible] و بعضی [illegible] اعتدال [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] چهار مثقال [illegible] و اسهال صفرا نماید [illegible] چهار مثقال [illegible] با شکر [illegible]
[illegible] در اول گرم [illegible] در دوم خشک [illegible] اگر [illegible] سیاه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] خون مجرب [illegible] و [illegible] قدر شربت آن یک مثقال است
املج [illegible] معروف [illegible] بهترین آن سیاه [illegible] سرد در دوم و خشک در سیم [illegible]	[illegible]	[illegible]	مجفف رطوبت معده و [illegible] سودا و منع اسهال [illegible] قدر شربت آن [illegible]
آلو [illegible] معروف [illegible] قسم [illegible] در درجه اول [illegible] سرد و خشک [illegible] سیاه [illegible]	[illegible]	[illegible]	مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا [illegible] آلو [illegible] خشک [illegible]

[illegible] گرم و تر [illegible]

[illegible]

ابریشم [illegible] معروف [illegible] بهترین آن سفید [illegible] آب [illegible] و [illegible] مزاج آن در حرارت و برودت معتدل و بدلش در تقویت قلب [illegible]	[illegible]	[illegible]	مفرح قلب مقوی بدن و رافع خفقان و پوشیدن آن رافع [illegible] حرارت [illegible] قدر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] حیض و بول [illegible] سیاه گرم و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] لطیف و مدر بول و حیض [illegible] و قدر شربت آن [illegible]
اترج [illegible] معروف [illegible] میوه گرم [illegible] انواع می باشد بهترین آن بزرگ [illegible] گرم و خشک [illegible] سرد و خشک [illegible]	[illegible]	[illegible]	پوست آن مقوی معده و [illegible] طعام [illegible] غذا [illegible] مجرب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] گرم [illegible] در دوم خشک و بدل آن قسط نیم مثقال [illegible]	[illegible]	[illegible]	مدر بول و حیض [illegible] مثقال [illegible] قدر شربت او از نیم مثقال تا یک مثقال
ارز [illegible] انواع می باشد هندی [illegible] مزاج آن [illegible] اختلاف کرده اند و بهترین آن هندی [illegible] سرد و خشک می باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible] غذا [illegible] [illegible] سمن بدن و خوردن آن باعث طول عمر می شود
اسفیداج [illegible] سفید [illegible] می باشد بهترین آن [illegible] سفید [illegible] سرد در دوم خشک [illegible] و بدل آن سرب سوخته	[illegible]	[illegible]	طلای آن [illegible] اطراف چشم [illegible] نافع است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] قدر شربت [illegible] دو مثقال می باشد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] دو مثقال

5

افیتمون معروف است و از شدت مناسبت آن بخلط سودا او را سودا آنگیزن نامند و آن اجود اقریطی و بیت المقدسی می باشد بهترین آن است که رنگ آن سرخ باشد و طعمش تیز بود گرم و خشک در سیم بگوید و نیم آن جاث	[illegible]	[illegible]	مسهل سودا و بلغم و مناسب امراض دماغی و با الخاصه جهت امراض سوداوی و اخراج سودا از بدن بی عدیل و باید در نفع آن مبالغه نمود و قدر شربت آن منضجا تا سه مثقال و در مطبوخات تا مثقال ۵
افسنتین دو است مشهور شبیه ببرگ صعتر و انواع بسیار و اقسام آن رومی و طرسوسی خراسانی بهترین آن خراسانی است در دوم گرم و خشک و بدل آن حده یک مثقال ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	مناسب معده بارده و مسهل صفرا و سبز و اخلاط معده و ... و حیض و کشنده کرم و حب القرع ... [illegible] ... ذکر مجرب وقدر شربت تا ۲
افیون مشهور تریاک و ... است ... بهترین آن عصاره خشخاش سیاه ... در دواب گرم زود حل شود ... زود نرم شود ... سرد و خشک در سیم ...	[illegible]	[illegible]	منوم مسکن جمیع دردها ... اسهال ... ورم ... سکن درد ... و با آب کشنیز در دوغن ... الیدین مسکن صداع و قدر شربتش یک عدس
اقاقیا معروف است و آن عصاره ثمر ... سیاه ... سرد و خشک ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	قابض ... آب کشنیز ... از مجربات ... و قدر شربت آن ... است
اقحیا و آن ... موافق معمول	[illegible]	[illegible]	الکحال آن مقوی طبقات چشم ... سب بردن گوشت زیاد و آوردن گوشت تازه می شود ... عین و جرب و سبل نافع است

6

اکلیل الملک ... معروف است و آن ... بهترین آن تازه ... گرم و خشک ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	محلل اورام صلبه و مقوی اعضا ... نافع ... و قدر شربت آن دو مثقال است
انارنج و آن ... بهترین آن ... سرد ... و طوبت آن ... منتشر شده اند	[illegible]	[illegible]	... و هم ... نافع ... مراری از مجربات است ... سفاسر مجرب است
امبرباریس ... معروف است ... در کوهستان ... بهترین آن تازه ... سرد و خشک در دوم ... الملک ... مثال امبرباریس	[illegible]	[illegible]	قاطع صفرا ... سکن ... و مقوی ... و قدر شربتش ... مثقال
انجدان ... بهترین ... سرد ... و دباغت ...	[illegible]	[illegible]	قاطع ... و ... و مقوی ... ان مجرب است
انیسون ... سفید ...	[illegible]	[illegible]	مدر بول و حیض و شیر ... و مثقال ... تا شربتش ۲

7

انیسون ... بهترین آن ... گرم و خشک ...	[illegible]	[illegible]	... وقدر شربت آن ۲
ارزن ...	[illegible]	[illegible]	مسهل ... و ... مجرب ... و قدر شربت آن ... سپاشد
اسطوخودوس ...	[illegible]	[illegible]	... مسهل صفرا و بلغم ...
اهلیلج اسود ... سرد و خشک ...	[illegible]	[illegible]	مسهل سودا ... و قدر شربت آن ... که در جمله ... مذکور شد
ایرسا ... بهترین آن ... گرم و خشک ...	[illegible]	[illegible]	مسهل صفرا و بلغم ... و قدر شربت آن ... درمثقال میباشد ۲

8

بادرنجبویه ... بهترین آن خوشبو ... گرم و خشک ... دو مثقال ...	[illegible]	[illegible]	زایل کننده نفخ ... و مقوی ... وقدر شربت آن ۳
بادنجان معروف است ... بهترین آن ... گرم و خشک ...	[illegible]	[illegible]	... ذکر شده ...
بابونه ... بهترین آن ... سرد و تر ...	[illegible]	[illegible]	... نافع ... مجربات
بادروج ... بهترین آن ... گرم و خشک ...	[illegible]	[illegible]	مقوی دل ...
بادزهر ...	[illegible]	[illegible]	... از یک قیراط تا سه نخود

پرسیاوشان از جمله رستنیهاست ... الصدر نامند ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	مفتح سدد مدر بول وحیض ... سینه ... وقدر شربتش تا چهار مثقال
... کویند ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو مثقال از کل ان ... مدر بول وحیض پاک کننده ... وقدر شربت است ٢
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بجهت امراض صفراوی ... وقدر شربتش یک مثقال و نیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

حرف الثاء مع الباء: بین اگر گاه که در اماه فوری یک جوشانیده در عصافت کرم موضع معقوب کنده را دوا نهند در تشکیل و جع ان مجرب است تجربیات

بیقل و مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	دان کثیر الغذا و قلیل الفضول و متولد خلط صالح ... [illegible]
ترمس و مراد از آن باقلای مصری باشد ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

۹ در تقویت حرارت غریزی عدیل ندارد [illegible] بارده نافع [illegible] عرق [illegible]
[illegible] المجرّب [illegible] والکبیسج ۱۲

جند بفارسی [illegible] که آن خصیه جانور است [illegible] که گاهی در آب زندگی کند [illegible]	[illegible]	[illegible]	زیاق [illegible] بارده قاتله [illegible]
جوز بفارسی گردکان نامند و [illegible] مزاج آن گرم در درجه دوم و خشک در اول [illegible] سفرات ۳	[illegible]	[illegible]	[illegible] طبع [illegible] مثقال [illegible]
جوز الطیب [illegible] بفارسی جوز بوا گویند [illegible] بدل آن سنبل الطیب [illegible]	[illegible]	[illegible]	مقوی معده و حافظ حرارت غریزی و هاضم غذا [illegible]
جوز ماثل [illegible] بفارسی [illegible] مزاج آن سرد و خشک [illegible]	[illegible]	[illegible]	مسکن حرارت ملتهبه [illegible]
چوب چینی و آن معروف است [illegible] مزاج آن [illegible]	[illegible]	[illegible]	مجفف رطوبات [illegible] و مدر بول و مقوی باه [illegible] قدر شربت از پنج تا ده

[illegible] ۲

حاشا

جاج بفارسی [illegible] نامند [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]

١٨ حرف ح

[illegible]	[illegible]	[illegible]	مقوی معده [illegible] قدر شربت آن ۳ مثقال [illegible]
حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	مجفف رطوبت معده [illegible] قدر شربت آن [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مدر بول و حیض [illegible] قدر شربت آن تا ۳ مثقال
حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۹ [illegible]

حجر [illegible] معروف [illegible]	[illegible]	[illegible]	در تفتیت حصاة [illegible] قدر شربت آن [illegible] مثقال است
حجر [illegible]	[illegible]	[illegible]	اگرچه [illegible]
حدید بفارسی آهن نامند [illegible]	[illegible]	[illegible]	چون [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۴ [illegible]

٢٠

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دجون الاطفال کوزنت اوسو اعل [illegible] صاحب [illegible] اثمیه [illegible]

وتهرین اصلاح [illegible]

[illegible]

حبش دان دو [illegible] معروف و [illegible] دانسته [illegible] برکه [illegible]	[illegible]	[illegible]	سکنی [illegible] نفع [illegible]
حمام [illegible] معروف [illegible]	[illegible]	[illegible]	سمن [illegible]
حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	اب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دجون الاطفال کوزنت اوسو اعل [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خلاف بفارسی بیدمشک نامند و آن [illegible] معروف و عطر
بسیار خوش ترکیب و خوشبوی و خوش [illegible]
[illegible] در فصل زمستان بگرم سیر رود و در فصل
تابستان بسرد سیر [illegible]

خشخاش بفارسی [illegible] گویند و آن درختی است معروف
[illegible]

خل بفارسی سرکه نامند و آن معروف است [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رنگ بفارسی خروس است و دراکثر اوقات [illegible] خوابست بسیار خوش مغزه و خوش صورت و آن مرغیست بسیار زیرک [illegible] اوقات [illegible] و زیرک ترین مرغان است اگرچه شب دراز و کوتاه شود وقت غلط نکند [illegible]

دره دار و بفارسی [illegible] گویند و آن معروفست [illegible]

ذئب بفارسی [illegible] گویند و آن معروف است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلوا ازبت والذ ... [illegible]

[illegible]

پسته فی وان ثمر درختی است شبیه بزیتون کلان سه چهار زاویه دار و در وسطش پسته می‌باشد بهترین ان بزرگ دانه پر کوشت تازه سبز رنگ با مغز [illegible] ان در حرارت و برودت معتدل و در لطب [illegible] باعتدال می‌باشد	[illegible]	[illegible]	مفرح منحج [illegible] و رطوبت و ریاح شش و [illegible] حدة حقوا عطش و مقوی [illegible] و طلاء طبیع [illegible] ادرار بیشتر و مجرب [illegible] معده و مجربه [illegible] مفتح سقد اگر [illegible] خاد و ناشیه [illegible]
سیدوان بحرو [illegible] وان ثمر درختی است [illegible] بزرگ و [illegible] وان تمر سبز [illegible] و در حرفه [illegible] سبز برنگ ورق [illegible] سرد و خشک [illegible] بدل ان [illegible]	[illegible]	[illegible]	قابض و حابس [illegible] و مقوی معده [illegible] اسهال و مسکن [illegible] ادرار [illegible] گرم برده [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

سقنقور [illegible] حادث [illegible] کرم [illegible] سرد و خشک [illegible]

سقنقور وان [illegible] سقنقور معروف است [illegible] حیوانیست شبیه [illegible] مجید [illegible] ده دراز [illegible] در ساحل [illegible]	[illegible]	[illegible]	مقوی [illegible] باه [illegible] فالج و لقوه [illegible] چه مفرد و چه [illegible] و منفعت [illegible]
سکر [illegible] سکر [illegible] معروف است [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] مفتح سده [illegible] کبد [illegible] گرم [illegible] مفید [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۴۱

[illegible]

۴۲

[illegible]

۴۳

[illegible]

۴۴

[illegible]

[illegible]

الفیروزج از برای طبیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف ص

[illegible]

حرف ط

قابض و مقوی و ورم کشند ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٥٠

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٥١

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	جوز معروف است و آن را طرقی است که مانند موسیا ... و ... از جزیره‌های دریای عمان و جنوب و ... و ... داخل ... که ... اقسام ... و ازرق ... و اصفر ... و ... سفیدی ... باشد ... [illegible]
[illegible]	... و سعود ... [illegible] ... مزاج آن سرد و خشک ... بدل آن ...
[illegible]	... معروف است و آن چوبی است که ... و ... اقسام ... بهترین آن ... مزاج آن گرم و خشک بدل آن زعفران ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

حرف ف

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] ازان کتفالیم

فراسیون ان که [illegible] / [illegible] / [illegible] / مزاج ان گرم و خشک [illegible] / فراسیون	[illegible]	[illegible]	[illegible] تمام سفید [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] / مزاج ان گرم و خشک [illegible] / [illegible] که ده [illegible] باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[The same spread is reproduced a second time below on the scan.]

قوناخت برگ او شبیه به برگ کرفس ... بسیار نرم ... سفید و ... سنبل الطیب ... تازه ... رسیده ...	[illegible]	[illegible]	... سنبل ... سفید ... از یک مثقال تا ۲ مثقال
[illegible] ... معروف است ... سیاه ...	[illegible]	[illegible]	... سفید ... از یک مثقال تا ۲ مثقال
... معروف است ... سیاه و ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	موصوف دیسقوریدوس در کتاب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف ک

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

... معروف ... گوشت ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کرنب معروف است و ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کمون و آن ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	منفع سده کبد ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

... ومنبت آن ... ولایت ... خراسان است ... تازه ... گرم ... روغن ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لوبیا داخل حبوبات ... سفید و ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	... [illegible] ... قدر حاجت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

... اب ... [illegible] ... بجهة احتقان	[illegible]	[illegible]	... [illegible] ... مثقال
[illegible] ... مدل آن اب دریا ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

غشا ... [illegible] ... مزاج ان گرم و خشک در دوم ... [illegible]

مرو خوش معروف است وان معرب است از مرو خوش و از جمله ریاحین عطره می باشد وان بری و بستانی می شود ... [illegible] ... مزاج ان گرم و خشک در دوم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	... [illegible] ...
مرو معروف است وان ادرار حیض ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	... [illegible] ...
مرزنجوش معروف است ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	... [illegible] ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

حرف ن

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] … هدل آن زرد چوبه باشد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نارجیل معروف است و بفارسی جوز هندی نامند [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نارجیل بحری معروف است [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هذا آخر ما أوردناه في هذا المختصر والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً
وأنا الفقير الذليل … إسمعيل
في شهر ربيع الأول ١٢٧٣

حرف

زرد آن قهوه‌ای ریزه زرد … سیاه … باشد … [illegible]		
زرد … آن … باشد … بوده باشد		

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

سپید سلیخه یکدانگ و مازو دو استاج شامی بلیل سفید و سنبل و اشق یکی دوم اشق نیامیکه
حل کنند و مازو دو هلیله بکوبند و بشویند پس بقدر دو درم سکنجبین بخورند قرص دیگر طبیب
کنایه قرص را ساخت و گوید که هر که این قرص را دو درم سه روز بخورد پس دو بکشیم سپید
دیوا کنا خشک و بیم قرص کوتاه و این قرص را جالینوس ساخت پس نیا بکار آید ضعف و حرقه
شکنجه است کوتاه دوم مثقال و طلق سفید و سنبل را سائیده و اشق پس که عسل
نی کرده و دو مثقال دوا های دیگر باید و پس شش هر یک یک مثقال شربتی یک قرص
با سکنجبین بخورند قرص کربا و کرنا مانده درم اسقولوقندریون درم حب الغار حب
الشبدا از هر یکی شش درم پوست بیخ کبر هفت درم زراوند طویل سنبل یکدرم قوه بخیده قرص
ساز نهد و دو نسخه دیگر حب البلسان حب بکدره درم حب الفقد سفید نسخه دیگر تب بلغمی را
و نفخ کنده بنما وارد بد بیاید سود دارد و سبع بکشاید و خلاو نه جگر ضعیف را سود دارد بخورند
تخم سداب سه درم اسارون سه درم افسنتین درم بادام تلخ درم سنبل درم صبر درم عصاره
غافت درم مصطکی یکدرم تخم کرفس یکدرم اقراص کنند شربتی یکمثقال با طبیخ افسنتین نافع
بود و دو دیگر نسخه یکدرم تخم شبت اد درم انیسون و درسنه دیگر دو درم غاریقون ادر درم
قرص پود هیچ بازدارد و معنی الرؤسا که انا استسقا فی الاسقا بسبب ضعف معده و قوت
جگر و کرده را باز دارد و عود خام و سنبل و قرنفل کدر یکدرم گل نشاسته درم طباشیر دو درم
کبابه درم سک بغدادی درم کندر درم گل سرخ درم اقراص سازند بجای یک قند دو درم
و بوقت حاجت بشراب ابی یا شراب سیب یا ناردان الحمد وصلوات صواب و نماید که دیده قرص نیم تخم
شک و دو درم پوست پسته کی و طراثیث سنبل پسته بود زیادت کنند قرص و رد عود خام دو درم
مصطکی قرنفل و کبابه و سنبل یکدرم شکر چند درده در درم و خاشاک یکمثقال
بود قرص کنده مزاکت بلغمی بنشاند کندر درم ماش درم عود نی لعل درم بیک سداب درم تخم
سپندان درم صعتر درم نانخواه یکدرم اقراص کنند شربتی یکمثقال با طبیخ زیره و نانخواه دهند
قرص اسبغ بجامه ناخوره پس قند و قی را هم باز دارد و قرص کرده درم کندر و اقاقیا دو کثیرا

کند

کندر درم صمغ عربی سه درم کثیرا و گل ارمنی کدر سه درم رازیانه یکدرم قرص سازند شربتی درم با آب انار نسخه
کتاب اینست و هوا صواب چنانکه می توان که در حصیر قیمتیست و بو قند چینی ببایند قرص
کهربا اسهال خونی و حیض و پس قد خون برآید و بواسیر را سود دارد و سبل و بی دارند و کهربا
دو درم سوخته و سرو کوزه سوخته و شاذنج مدبر معسول کدر سه درم گل سرخ و تخم خرفه
و کشته خشک و سماق و نشاسته بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و گلنار کدر بیخ درم طباشیر
و اقاقیا و عصاره لحیة التیس کدر یکدرم همه را بکوبند و بیزند و سقیع گلنار قرصها سازند
وافورس قد صعب باشد بلعاب بنگو یا آب لسان الحمل قرصها سازند شربتی درم قرص کهربا
بول خون را باز دارد و کهربا و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و مغز تخم کدو و مغز بیشیه و مغز تخم خیار
کدر سه درم گلنار و اقاقیا کدر یک دو با لعاب اسبغول یا بلعاب لسان الحمل قرص سازند بعضا
خونه یا آب سماق نافع بود قرص کهربا دیگر دردها و بول خون را سود دارد کهربا نیمدرم صمغ
بادام نیمدرم گلنار عصاره لحیة التیس کدر سه درم کندر درم بزر البنج درم افیون درم صمغ
عربی گل ارمنی کدر سه درم ملا اخوین درم طباشیر درم اقراص کنند و باید با آب دهند قرص زرشک
از جهت ضعف معده و ضعف جگر و استسقا نمشک منقی نیمدرم ریوند چینی دو درم و استسقا
زرشک منقی نیمدرم ریوند چینی دو درم لک مغسول دو درم سنبل یکدرم مصطکی دو درم
انیسون دو درم مغز تخم خیار دو درم تخم کاسنی یکمثقال با عرق بادرنجبویه قرص سازند قرص کاکنج
تخم نوعی اول ریش کرده و مثانه را سود دارد و بول خون را باز دارد و سوزش سنگ و قضیب
سود دارد مغز تخم خیار درم گل ارمنی صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان کدر سه درم تخم خشخاش
سپید و تخم کرفس کدر سه درم کاکنج درم افیون یکدرم بلعاب ماشک قرص سازند هر یکی سه
درم شربتی از دو یک قرص بشراب بنفشه و این نسخه از موده است قرص دیگر قرحه کلیه
و مثانه و بول خون را سود دارد تخم کتان بریان با شراب زوفا و جامد خون را با شراب
خشخاش و خیار و ند تب را با جلاب کو با شراب بنفشه سود دارد قرص گلنار خون
امعا را از مقعد باز دارد و اسهال را باز دارد کندر درم کهربا درم مصطکی یکدرم افیون یک

درم سلیخه درم و گل ارمنی درم صمغ عربی درم قرص دیگر اسهال خون و زحیر باز دارد خاصه اسهال کبدی
فوط سماق منقی بلوط حب الآس بریان کرده کدر بیت درم سک درم کشنیز بریان کرده تر کرده
و بوبیه کرده درم کهربا درم اقراص کنند و با رب آبی بدهند قرص بنفشه خشاو و تب گرم را نافع
بود و سود دارد بنفشه و مغز بادام شیرین و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و گل سرخ کدر ده
رب سوس و گل ارمنی و نشاسته کدر سه درم مصطکی یکمثقال سنبل یکدرم کثیرا درم قرص کنند
شربتی یکمثقال بجلاب یا سکنجبین قرص بنفشه این قرص اگر با تب و سرفه بود و طبیعت خشک
باشد سود دارد بنفشه درم مغز بادام درم مغز تخم خیار درم کثیرا درم رب سوس درم شربتی
با جلاب یا شراب بنفشه سود دارد قرص بنفشه قولنج بگشاید و تب و سرفه را سود دارد بنفشه
دو درم تربد سفید نیمدرم رب سوس درم تیم سقمونیا درم مصطکی یکمثقال کثیرا نیمدرم کند یک قرص سازند
شربتی دو درم نیم بجلاب دهند از برای قولنج اندر طبیخ مویز منقی و ناخوش خیار چنبر را بجلاب دهند
قرص مو حیض را فرود آرد و کودک را از شکم باز دارد بارسان بیمد و ادو درم مر سه درم ترمس پنج
و برگ سداب و سبند و حب الغار و قرد و نانخواه و مشکطرامشیع و ابهل و سکبینج و جاوشیر کدر دو درم و
دو درم سلیخه زیادت کنند صواب بود و قرص کنند شربتی دو درم نیم با طبیخ ابهل و اگر ترمس نیابند به
دارچینی کنند و صمغها را در آب سداب حل کنند قرص غاریقون سپرز غلیظ را بگدازد و غا
ده درم طباشیر درم نمشک درم گل سرخ پنج درم عصاره غافت و سنبل لک مغسول ریوند پوست
بیخ کبر و انیسون که تو غاریقون کرده و خشک کرده کدر یکدرم نیم قرص کنند شربتی دو درم با سکنجبین
از کتاب کو تعالی قرص خشک سرفه و بیخ دردی و ناامن کودک سرسال را سود تخم خیار درم
تخم خطمی و تخم کدو و خشخاش کدر سه درم گل سرخ و باقلی خشک کدر دو درم رب السوس یک
مثقال شربتی یکدرم با بیخ درم شراب خشخاش قرص ریوند تب را ناامن جگر و سعفه و برا
و تبهای بلغمی و درد جگر و سپرز نامعده و دماغ را سود و سرفه را نیک بود تخم خیار ده درم و تخم
کدو پنج درم تخم خشخاش سه درم گل سرخ سه درم تخم کاسنی و طباشیر و صمغ عربی و کثیرا و رب سوس کدر
دو درم ریوند چینی یکدرم نیم لک مغسول یکدرم اقراص کنند بلعاب سکو شربتی دو درم بشراب کاسنی

قرص

قرص خشخاش یرقان بیرد و دماغ ترکو بسعال و سرفه و بی خوابی و تپش جگر و دل را سود دارد
بزر البنج سفید درم تخم کدو درم بزر بادروج درم گل سرخ درم تخم کاسنی و کشوث تخم خرفه و خشخاش
و تخم کوکنار و طباشیر کدر دو درم ریوند چینی لک و رب السوس و گل غافت و زراوند یا مدحرج کدر یکدرم
سنبل صمغ عربی و نیلوفر کدر یکمثقال قرص سازند شربتی درم بشراب خشخاش قرص
معتدل یرقان سیاه و درد جگر و سپرز و سرکشی و تب سودائی و رطوبتها نیک بود و نافع
الحماض و تخم خربزه پاک کرده کدر بیخ درم طباشیر سه درم تخم کاسنی سه درم بزر الکشوث
سه درم افسنتین رومی درم گل غافت درم ریوند چینی یکدرم قرص سازند شربتی
با آب کاسنی بیخ درم یا شکر قرص سیل تب و سرفه و درد پهلو و سینه و نفث الدم را
درم و تخم کدو درم تخم خرفه و تخم خشخاش کدر سه درم طباشیر صمغ عربی کثیرا نشاسته صمغ بادام
تخم کوک کدر درم ریوند رب سوس کدر یکدرم شربتی درم قرص خشک قابض از برای
ادرار بول که بافراط شود و بی ارادت هم بیرون آید که تسلسل البول در سیلان باشد
اقاقیا درم گلنار درم عدس مقشر درم طباشیر درم تخم کوک و پوست سماق تخم حماض و تخم
خشخاش و صمغ عربی نشاسته رب سوس کدر دو درم بلوط سندلس درم مثقال گل ارمنی و گل
سرخ کدر مثقال ریوند درم مازو بلعاب بنگو قرص سازند شربتی درم قرص صمغ با قرص
بر ق دهند که زیادت بود و مثانه بود و سنگ شکسته اگر مر باشد و اگر دنبه دو ساعت
بعد دارد و میجاوشیر درم یکدرم یک سکنجبین یک ... تمام باشد با طبیخ
جلبه و خیارشنبر با آب سداب حل کنند ... بخورد سفید کرده قرص کهربا
حبس بول و خون را باز دارد ... خون بود و بیشتر ... ت و ... بود کله
سرخ نیمدرم کاسه ... تخم حماض خشخاش و صمغ عربی گل ارمنی لک مغسول
و اقاقیا نشاسته کثیرا و گلنار کدر درم تخم حماض یکمثقال نیم طباشیر درم کهربا بیخ دو درم
کرد و نیست بریان کنند لیکن بیک مثقال شربتی از وی درم با رب آبی یا رب بود و بکار دارند
معتدل است خونها را باز دارد خاصه خون حیض و نفث را بشکند اقاقیا

قرص

۳م کلناد ۳م ... ۲م ... ۲م ... ۲م طباشیر
۳م کسیلا ... گل سرخ ۳م ... **قرص دیگر** سرکشتن و تاریکی
چشم ... بخار کرم و سفرا ... بکدرم پوست هلیله زرد ...
گل سرخ نیم ... **قرص بنفشه مسهل** ترید یکدرم
بنفشه یکدرم پوست هلیله ... گل سرخ نیم ...
... نافع باشد **قرص دیگر** ترید سفید ... پوست هلیله ... بنفشه ...
سرخ نیم ... **قرص مثلث** خفقان
که از سردی باشد و بی هوشی و درد معده که از سردی باشد ...
و جگر ... مصطکی عود خام دارچینی قرنفل ...
[illegible]

... گل سرخ ... مصطکی ... عود خام ...
... **قرص مثلث** ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسرشته و استعمال کنند که مثل ندارد در پاک کردن روی **نمش** که بشره را صافی کند و روی را
سرخ گرداند بگیرد کتیرا و زاج شامی و هم چون سرمه بساید پس بستاند زعفران و ترس
و مغز تخم پنبه و استاند هر یکی یک مثقال همه را باقدری روغن بادام چرب کند و استعمال کند
که مثل ندارد در پاک کردن روی **نمش** و نیکو کند و روی را سرخ کند بگیرد خردل سفید و بیخ
احمر و بانک بوره و همه را نیک بساید و بزرده خایه کند و استعمال کند **صفت غمره دیگر** که
روی را تابان کند و سپیدی سرخ آمیز گرداند و تا دیر بماند و جراحات و اثر کلف رد
مثل دیگر سنا مکی را بپرد چنانکه صفت مرد استعمال آن پیرا ... ناشناسند
غایت خوب غالب مقشر و ملبوس و اسراش و سورنجان و بیخ و بیخ و شیرزنان و شیر
خران هر یکی ده مثقال بادام و مغز خشک و صمغ عربی و اقاقیا فستق و دانه ای به و بیاض
خشک بریان کرده و مغز دل سپید مقشر پنج مثقال نشاسته و کثیرا و حلیناد و گل سرخ مکی
مثقال شکر طبرزد و لاعروان نوعی استانسوغات که ه مثقال زعفران ۲ مثقال
ماسرمان و نعناع و بادرنجبویه و کتیرا و اردبیخ مکی ۲ مثقال خرنانوات سبوس و روغن
بادام مکی ۲ مثقال سپیده خایه شصت مثقال و دو به بالکوبی و همه بیرون بسوزد و لبها
و روغن بادام مکی ۲ مثقال و سفیده بیضه با بجان برخوند و لیس شکل و بیاز ده غار
کنند و بگذارند تا نیک سرشته شود و زرده خایه را از وصل کنند و قرص سازند و
سایه خشک کنند و در ظرف غالد پاکیزه نگاه دارد پس بوقت حاجت یاز ده
خایه کنند و اول شب بر روی طلا کنند و بامداد با آب فاتر و اشنان سوخته
بشوید پس مقداری آب عدس بجوشانند و روی بر بخار آن دارد بعد از آن بجای
گل بکار بنانا نافع بود **صفت دارو دیگر** زنخ و اعضا را نعضا رنیک تر بساید وبمالد و این
کافی است مطلوب را **صفت دارو دیگر** جالینوس کما زنبات موی منع کند مرداسنگ سوده
قرنیه مکی ۳ درم پس اینها را در هاون بسایند جمع کند و با آب کندنای سفلی پس شد با
کرمنی و خشک کنند بعد از آن موی بغل و زهار را بر کند و بر آن جا ذرور نیک بمالد

خون

خون الوده کند و هر نوبت چنین کنند هر کند دیگر موی نروید **دارو دیگر** شیخ رئیس گوید
چون خاد پشت را در دیگ روغن بپزند چنانکه مهرا شود و آن روغن را بعد از آنکه موی را
از موضع بر کنند باشد بجای موضع بمالد بعضی مردم دیگر دارو صندلین را خلط کنند هم
اوکو یند که چون بیخ را بگیرند و خشک کنند و با سرکه بسایند و بجای تانند جای موی
نروید **صفت طلای دیگر** که موی را باطل کند موی را بر کنند و موضع او را بحر رفطورنا
و سرکه چند بار طلی کنند یا موی بر کنند و با نیک او نطولا و سرکه بمالد بعد از کنند
یا بیخ خون او دو کلاه سگ باشد بمالد یا با خون سنگ پشت یا بعد از بر کنند
یا چند بید ستر با نگیند چند بار بمالد بیش ازانکه هر بار موی را بر کنند **صفت**
طلای دیگر از رستن موی برابر ها دو دو بیخ رسم یا زمان در موقی رها زنگی دیقو لیا
و اسفیداج و مناص یک جزو و شب یمانی جزو همه را با آب نیک بجوشاند ای بیک بار دیگر
بپزند و آن را در هاون بسایند و طلا کنند و بدین تدبیر بیاد کنند دوست
صفت دارو از مورد موی بغل را منع کنند موی بغل را بر کنند و با پیه دراج سخت بمالد
و چند نوبت چنین کنند در هر نوبت موی کنند و بمالد تا آنکه بنشت شود دانی دو
عجیب است **صفت دارو دیگر** که موی را استوده کند را هلک و زرنیخ مکی جا بر قدری صبر
زد و بجان مقدار دو هم را با آب تر کنند چنانکه در قوام موم پیه ایند در قوام کبشکاب
بمالند و بعضی مردم آهک را نگیرد و زرنیخ دو جزو کند و این با عتمال نزدیک تر است
الا آنست که دیر تر استرد و بعضی از آهک و زرنیخ جا بر بستانند و آن مقدار آب
که بر انگشت بر بالای آن آب بجان در بند و چندان بپوزند که چون بر مرغ در آن کند موی ریشه
شود پس آن آب را صافی کنند و نیمال آن را بنهند و آن را چند روز در آفتاب
نهند تا یکی شود منعقد و چون بمالد احتیاج افتد از آن یک ماده بستانند و قدری
آب بکنار زند و طلا نمایند موی را بسترد و بعضی آن آب را بگیرند و هم چون نار بیخ آن
شوره روغن بر آن در بزند و چندان بپزند که بنشت شود و روغن ماند پس آن را روغن

نگاه دارند پس آن روغن را بگیرند و نگاه دارند و چون احتیاج افتد قدری بپزند و بر آن روغن
فرو برند و طلی کنند موی را بسترد و باید که آن روغن دست را نگاه دارند **صفت**
روغن که موی را استرد بگیرد از دو جزو آهک نگیرند و زرنیخ ده جزو همه را جمع کنند
و آن مقدار آب کما اینها پوشاند بر آن بریزند و سه شبان روز بگذارند پس آب را
صافی کنند و جدا نهند و بگیرند روغن کنجد دو جزو و از آن آب سه جزو و
هر دو را در دیگ کنند و چندان بپزند که آن آب نیست شود و روغن بماند و
نگاه دارند و مدتی بدان بیان کردم ... شده از خراشیدن و تحقیق کردم این
نسخه را بجمع موخت **صفت دارو دیگر** که موی را جعد کند آهک و مرداسنگ و
خطمی و ریحی و صمغ عربی مکی ۳ درم زاج ۱۰ درم سرکی را جدا کانه بپزند و بهم بیامیزند و پس شد
و سر را بخطمی بشوید و چون خشک شود موی را ... طلا کند و کمی
و یکشب بگذارد و بامداد با خطمی بشوید **نوع آخر** ... آب بسوزد
بعد از آن آب بشوید که موی را جعد کند **صفت دارو دیگر** ... و حلیه و سدر و ...
و آهک و مرداسنگ مکی جزو همه را بسایند و جمع کنند پس شنل **صفت دارو دیگر**
در جعد کردن موی را رحله و تخم بنگ و سدر سوده و سدر و ... و آهک
و مرداسنگ همه را سوده معجون کنند و موی را با آن در غلاف پس دکه سخت نیک است
خضاب که موی را سفید کنند سرکه و شب یمانی و باس و ... و تخم ترب و تخم
شبیه و کبریت همه را نیک بسایند و بازهره گاو و سرکه بسرشند و موی را از آن غلاف
سازد بعد از آن که موی را بگیرند بخور کرده باشد پس بمالد و باز بگیرند بخور
کنند و پوست بر دهن یا سمین بمالد **صفت دارو** کما از موی هموزت را بپزد
لعاب بزر قطونا و خطمی و دانه به و همه را بهم بیامیزد و بر موی طلا کنند و اگر سگی
از بیر لعابها طلی کنند هم کفایت باشد **فصل** دوم در معرفت دارو ها یی که موی را
را ببویاند و بیاند **صفت دارو** از موم و دوده و بیات مادیم تا زه دست و پای بچه

امرا

امرا بجویده و در سایه خشک کنند و با روغن بنفشه بسایند یا با دیث دو هم دو مالد و روغن
تا غلیظ شود پس بر جا بر طلی کنند که موضع ابرو را بله کنند بعد از آن موی بروید **صفت**
دارو دیگر کندش و انرا با روغن خایه نیک بسایند و چند بار بجا بر و طلی کنند که موضع
ابرو بله کنند بعد از آن موی بروید **صفت دارو دیگر** کندش را با روغن خایه نیک
بسایند و چند بار بجا بر و طلی کنند موی بروید **صفت دارو دیگر** سم خر سوخته
با روغن شیره بسایند و بر موضع طلی کنند و این بغایت قوی است **دارو دیگر** پوست
سوخته و پوست دو کودکان ترد همه را ... بیامیزد و طلی کند
دیگر خطمی و لاذن از هر یکی جا بر و اخرا بساید و بعضی ابکو پس مشک در جا بر
بمالد و بامداد بشوید **دیگر** دنابیج سوخته یک جزو قلفل دو جزو و ... بیم
جزو همه را نیک بسایند و بیاز بیت پس شده و بجای بمالد **صفت دارو دیگر** کما ز رستن
موی منع کند بگیرد بیخ و انرا در سایه خشک کنند و آن قدر نرا بسایند و از
خون کشف قمری خشک کرده و انرا ملبد از توده سرخ و از مرداسنگ و از خون
ضفدع سوخته از هر یکی جا بر و با آب بسرشند و بر جای آنکه موی بغل و زهار
بر کنند و بجای آن طلا کنند و بعد از آن نیک بمالد دیگر جا بجا موی نروید **کنشانک**
اند برگ شقائق را چون با آهک بیامیزند بوی آهک را قطع کند و هم چنان سعد و
سنبل و اذخر **صفت نوره** سپید که سخت قوی و تواست و موی را زود بسترد
مجلس بگیرد زرنیخ نیم مثقال یکی آهک دو در هاون کنند و قدری آب بجان رویند
و نیک بسایند پس مقدار دو ساعت بگذارند و طلی کنند **و تخلیص** ... چنانچه
بود که صدف را در دیگر کنند و سر دیگ بگل حکمت استوار کنند و آن را در آتش
تنور اندازند و یکشبانروز بگذارند بعد از آن بیرون آورد مکلس شده باشد **دارو**
دیگر بوی آهک را قطع کند آنست که بعد از آهک با برگ شفتالو طلا
کنند **صفت نوره** کما از سوزش نوره منع کند بگیرند قدری روغن گل و ...

نوره استعمال کنند و نوره را نباید بر عضوی نگه دارند بلکه بگذارد تا وقت که داند اندکی
اثر کرده است بعد از آن زود بشوید و اگر سوزش حادث شود بگیرد عدس مقشر و آرد
باقلا و گلاب بسایند و بر موضع که سوخته باشد طلا کنند **نوعی دیگر** تنها بوی که از آن
ابلکه کرده نوره منع کند باید که چون نوره طلا کنند موضع را به آب گرم بشوید تا نباید
و بر موضع [illegible] رسد خصوصاً [illegible] باید شده و سوخته شده
[illegible] و اگر [illegible] حادث شود [illegible] مرهم اسفیداج علاج باید کرد یا با
مرداسنگ پرورده با روغن گل و سپیده خایه مدارک باید کرد **فایده در صفت**
سنونهای که دندانها را جلا دهد **صفت سنون** از دو جو با نمک بیامیخته و بعد
سوخته بکن سه درم کف دریا و پوست سوخته [illegible] پوست خایه سوخته
سه درم همه را نیک بکوبند و بدان سنون سازند و این صفت نیکوست **صفت**
سنونی که دندان را به غایت جلا دهد بگیرند سر و بن کوهی سوخته و نمک اندرانی
کف دریا بالجمله [illegible] سوخته [illegible] جزو سنا [illegible] نیکو بکوبند
و بر دندان بمالند **سنون دیگر** که دندان را جلا دهد و پاک کند شکر طبرزد [illegible]
[illegible] بساید بعد از آن انگشت [illegible] بر کند و بدان شکر بمالد و بدان سواک
کند پس با آب [illegible] کند [illegible] صفت نیکوست
صفت سنونی که دندان را جلا دهد و سیاهی را ببرد [illegible]
[illegible] دندان [illegible] که گوشت بن دندان [illegible] سوده شود [illegible]
[illegible] کلف [illegible] سیاهی [illegible]
[illegible] بکوبند و بر روی طلا کنند **نوعی دیگر** که [illegible]
[illegible] سیاهی [illegible] ظاهر شود و وقت باشد
[illegible]
[illegible] بکوبند و با آب [illegible] باشند [illegible] طلا کنند **طلای دیگر**

برای کلف

برای کلف و نمش اصل سوسن بگیرند و زنجبیل سه جزو قسط سه جزو بکوبند و ناسره
ممزوج با آب لیس شند و نماز خفتن بر روی بمالند و بامداد به آب سبوس بشویند
که به غایت نیکوست **طلای دیگر** برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ
قصب تخم ترب سه سه تخم [illegible] کندش سه سه باب ترب لیس شند طلا کنند و صباح به آب
سبوس بشویند **نوعی دیگر** کلف را زایل کند [illegible] با دام تخم خربزه خالص دقیق
بکوبند به آب ترب لیس شند و شب استعمال کنند **نوعی دیگر** کلف را قلع کند ترمس
تخم ترب تخم [illegible] قسط با دام تلخ [illegible] و فلفل و [illegible] از هر یکی برابر [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] جمع کنند و بمالند **صفت طلای دیگر** [illegible]
بسایند [illegible] طلا نمایند **ایضاً طلای دیگر** که بر نمش [illegible]
نقطهای سیاه بود [illegible] بر روی باشد [illegible]
باشد با دام تلخ مقشر و بوره و تخم ترب بلعاب حلبه جمع کنند [illegible] بر روی را
بشوید و بعد از آن طلی کنند و اگر خواهد [illegible] بر روی زنان را طلا کنند
دیگر [illegible] ترمس با دام تلخ تخم [illegible] بکوبند [illegible] لیس شند **طلای** [illegible]
[illegible] طلا کنند و چون [illegible] بشوید و بر دهن با دام بمالد [illegible]
کند و هم چنان [illegible] **طلای دیگر** [illegible] ماش [illegible]
کند و طلی نمایند **لیموی دیگر** مقل [illegible] انداز [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] بر روی طلا کنند **طلای دیگر** کلف و نمش [illegible]
[illegible] تخم ترب [illegible] قسط و با دام تلخ و بوره و فلفل از هر یکی [illegible] درم
درم و نیم [illegible] حل کنند [illegible] جمع کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند طلای [illegible]
[illegible] تخم خربزه [illegible] و آب و بنفشه و [illegible]
[illegible] بشوید [illegible] آب گرم [illegible] باشند [illegible]

شود یا حمام در آمده باشد بعد از آن این طلا را بر روی بمالد و هم چنین در هر طلای که [illegible]
معالجه کلف و نمش [illegible] کنند باید که [illegible] باشد **طلای دیگر** [illegible] درم
[illegible] درم و نیم مرداسنگ سفید کرده [illegible] چندان [illegible] سه درم قسط [illegible]
چندان همه را بسایند [illegible] و بعد از حمام بر روی طلا کنند و چندان که خشک شود
طلی بر طلی کنند بعد از آن در حمام بشوید با آب که در آن پوست خربزه و بنفشه و سبوس
و [illegible] باشند نافع بود **صفت خضاب** دیگر [illegible]
رطل [illegible] بمالد [illegible] شود پس بگیرد [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible] به آب گرم لیس شد [illegible]
[illegible] بمالد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خشک شود و بعد
از آن به آب [illegible] بشوید که به غایت نیکوست و در نسخه دیگر [illegible] از هر
یکی [illegible] درم نوشته است **صفت خضاب دیگر** [illegible]
مرداسنگ [illegible] اسفیداج الرصاص هم چندان
و همه را به آب لیس شند و موی را بدان [illegible] سه ساعت بگذارد پس [illegible]
[illegible] بشوید **صفت دیگر خضاب** [illegible] مرداسنگ [illegible] درم چند [illegible]
[illegible] آب [illegible] سه روز بگذارد بعد از آن [illegible]
کند و [illegible] سیاه شود [illegible] کند [illegible]
[illegible] مرداسنگ [illegible] آفتاب [illegible] تا آن وقت که [illegible]
سیاه کند پس [illegible] آب حنا لیس شد [illegible] کند [illegible] **صفت**
خضاب سیخ کند [illegible] درم [illegible] درم نمک [illegible] کوبند
و [illegible] جمع کند پس بگیرد [illegible]
و [illegible] شب بگذارد پس موی را [illegible] بشوید و [illegible] خضاب.

کند

کند بعد از آن که [illegible] مذکور سرشته باشد و چون چند بار این تدبیر **صفت**
خضاب دیگر سیخ کند [illegible] و منافق کند و بدان موی را
خضاب کند دیگر دردی شراب خواه سوخته و خواه نا سوخته و آن را با روغن بیامیزد خلط
کند یا با روغن [illegible] و موی را بدان رنگ کند **صفت خضاب** که موی را نیکو کند
[illegible] و بر [illegible] آب حنا
لیس شد [illegible] بگذارد تا [illegible] شود پس بگیرد [illegible] و همه را
بر [illegible] و حنا سرشته را [illegible] آب لیس شند و بکار برند **صفت**
خضاب دیگر که به غایت نیکوست حنا و [illegible] هر یکی جزوی [illegible]
[illegible] **صفت خضاب دیگر** سیاه کند [illegible]
[illegible]
کنند و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سواک [illegible]
و موی را بدان [illegible] سیاه کردن به غایت [illegible]
که موی [illegible] خضاب [illegible] **دوای دیگر**
دیگر [illegible] توت بکوبند و با آب بر [illegible] موی را بدان بشویند
دوای دیگر موی را [illegible] چندان که خواهد [illegible] و به آب لیس شند [illegible]
[illegible] بگذارد موی [illegible] سوخته باشد [illegible] **دوای**
دیگر [illegible] بر موضع بمالد **دوای دیگر** که موی را
بر [illegible] و هر جا که خواهد بمالد موی [illegible] **دوای دیگر** [illegible] سیاه
در نسخه دیگر [illegible] سیاه [illegible] و بر هر موضع که خواهد
بمالد **دوای** که موی [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] کند [illegible] در موضعی که حرارت [illegible]

دفع کند چنانکه متعفن شود و کرم در افتد پس بیرون آورد و آنان که بها [illegible] سنا
باشد بستاند و در سایه خشک کند و بیک [illegible] پس بر دارد و نگاه دارد هنگام حاجت
آن [illegible] و یاد دهن [illegible] بکشاید [illegible] بالد [illegible] که موی بروید و باید که دست
[illegible] نگاه دارد تا بر دست [illegible] موی [illegible] **دوای دیگر** که موی را بیاورد [illegible]
[illegible] موی [illegible] سنگ [illegible] بکشایند [illegible] سپید [illegible]
بکوبند بعد از آن موی را با خطمی بشویند و چون خشک شود [illegible] پیچند
[illegible] و بر غلاف [illegible] و بکشایند شاول [illegible] و با [illegible] خطمی باز شویند بعد از آن
با لعاب [illegible] دهد بمالد [illegible] چنانکه **صفت دوای** که
موی [illegible] پس [illegible]
هم چنان [illegible] بمالد **صفت**
دوای دیگر [illegible]
[illegible] موضع [illegible]
بمالد [illegible] موضع بند **صفت دوای دیگر** [illegible]
[illegible] و بیک بسایند [illegible]
و در بعضی نسخ [illegible] اضافه کنند [illegible]
در [illegible] **صفت طلای دیگر** موی بر [illegible] بغایت قوی [illegible]
[illegible] پس [illegible] دندان [illegible]
[illegible] غلیظ شود [illegible]
[illegible] موضع [illegible] بمالد [illegible] بمالد [illegible] چنان [illegible]
[illegible] کند [illegible] موضع [illegible] کند که در غایت است [illegible] موی **ضوی**
که موی [illegible] کنند [illegible] قطع کند [illegible]
[illegible] پس [illegible] کند که موی [illegible] **صفت**

سنون

سنون دیگر کف دریا و نمک سوخته سفال چینی و خاکستر صدف و جو سوخته و خاکستر
[illegible] بکوبند و بر دندان بمالد **صفت سنون دیگر** که گوشت
دندان را محکم کند سود [illegible] سوخته و نمک اندرانی سوخته و هلیله زرد و گل
[illegible] بکوبند و سنون سازند **صفت سنون** از برای حفظ صحت
دندان [illegible] سوخته و [illegible] و سنبل الطیب و سعد [illegible] نمک اندرانی
[illegible] بکوبند و سنون کنند **سنون که دندان** [illegible] و سیاهی را ببرد نمک اندرانی
و کف دریا و سفال کوزه سبز [illegible] و شاد [illegible] بکوبند و سنون سازند
چنانکه رسم است **سنون دیگر** [illegible] سوخته و [illegible] نمک اندرانی و کف دریا و سماق
[illegible] بر دندان بمالد و اگر چنانکه هر شب دندان [illegible]
کند از سیاه شدن باز دارد **حبی که بوی** دهان خوش کند و [illegible]
قطع کند برگ گل سرخ صندل سپید و [illegible] و سعد [illegible] سنبل قرنفل
قرنفل جوز بوا [illegible] پوست ترنج خشک کرده و برگ ترنج و اذخر و [illegible]
[illegible] عود و مشک و مصطکی و بسباسه [illegible] کافور [illegible] مشک [illegible]
بکوبند و با آب برگ ترنج حب سازند [illegible] نخودی و در دهان گیرند **حبی دیگر**
که دهان را [illegible] قرنفل [illegible]
مشک کافور [illegible] با آب برگ ترنج حب سازند چنانکه رسم است [illegible] نخودی
و در دهان گیرند **حب دیگر** که دهان [illegible] قاقله [illegible] جوزبوا و قرنفل
دارچینی خولنجان [illegible] برگ گل سرخ صندل سپید [illegible] کافور [illegible]
مشک [illegible] با آب [illegible] نخودی و در دهان گیرند **سنونی که بوی دهان**
خوش کند و دندان را جلا دهد و بن دندان سخت کند [illegible] با انگبین سرشته
[illegible] و کف دریا و [illegible] سوخته [illegible] قاقله و بسباسه [illegible]
[illegible] کل سرخ [illegible] نمک اندرانی [illegible] سنون سازند

سنون دیگر که بوی دهان خوش کند و دندان را جلا دهد [illegible]
[illegible] و با انگبین [illegible]
[illegible] تا خشک شود [illegible] و چون سرخ شود [illegible] خشک کرده
[illegible] نمک اندرانی [illegible]
[illegible] بکوبند و سنون سازند و در بعضی نسخ کف دریا [illegible] **سنون دیگر** که بوی
دهان خوش کند و بن دندان را سخت کند [illegible] صندل سپید پوست ترنج و اذخر [illegible]
[illegible] قاقله کبابه بسباسه قرنفل مصطکی عود و مشک [illegible] سنون سازند
که بوی دهان خوش کند [illegible] دارچینی [illegible] دهان [illegible] سوسن کبابه
[illegible] بکوبند و با آب حب سازند [illegible] نخودی [illegible]
[illegible] **مار دیگر** که بوی دهان خوش کند قرنفل [illegible]
[illegible] سعد سنبل پوست ترنج و عود [illegible] مشک [illegible]
[illegible] حب سازند [illegible] و در دهان گیرند [illegible]
[illegible] **دوای دیگر** از اطباء [illegible]
بکوبند [illegible] حب سازند [illegible]
صفت سنون [illegible] که بوی دهان خوش کند سعد پوست ترنج سنبل قرنفل جوز [illegible]
بسباسه و هیل [illegible] مشک [illegible] بکوبند و سنون سازند [illegible] حب
سازند [illegible] در دهان گیرند [illegible] **معجون** که [illegible]
[illegible] سعد سنبل پوست ترنج مصطکی نقاع [illegible]
[illegible] قرنفل جوزبوا کبابه [illegible] زنجبیل [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] جمع کنند [illegible] بشراب و [illegible]
[illegible] **صفت** [illegible]
[illegible]

قرنفل

قرنفل سوده [illegible] کند [illegible] و بیاشامد [illegible]
[illegible] آب [illegible] عدس [illegible] و با سکنجبین بخاید و [illegible]
بخورد [illegible] بخاید [illegible] نعناع [illegible] بخاید [illegible]
سرکه [illegible] **صفت** [illegible] که بوی شراب را قطع کند [illegible]
[illegible] شراب [illegible] سنون سازند [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] **دوائی** که [illegible] قطع کند [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible] بکوبند [illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** سنبل الطیب و [illegible] و قرنفل [illegible]
[illegible] شراب [illegible] بوی کنند [illegible]
[illegible] **دوائی** که [illegible]
[illegible] حب الصنوبر بکوبند و با انگبین
[illegible]
[illegible] **دوائی** که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دارو** [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرده از هر یکی سی درم تا سپند خشک کرده و دو سکر سپید که لختی درم از آن با شیر تازه بزنند
و قدری روغن گاو بر آن ریزند و بپالایند و بعد از آن بجام دوده و چندتا مقام کنند که آب
حله نزول کند **هریسه** که فربه کند و لاغر را فربه گرداند و بدن مقشر و برنج و جو یکی بجا برمات
مقشر خشخاش سپید از هر یکی جزو و نیم گندم بلغور کرده و کنجد مقشر یکی نیم جزو همه را
با هم خلط کنند و با شیر میش چرب بپزند و هر بامداد بنوشند **ست وطای** که سیخ الوس
کاری یوسعا کرده فربه کردن مثل الحب [illegible] دینار با آب بشوید بعد از آن کف
[illegible] باشد و خشک کنند و با روغن گاو نیک چرب کنند و بر تابه
کنند آنگاه وقت که نانیک بسایند پس بسانند چندان بادام مقشر ده چندان کرده آن
ده چندان شکر در آن اندازند و وقت خواب هر شب بخیسم از آن بخورد **دوائی**
دیگر بکوبند نیک و در آب نیک بجوشانند آب را از دهان کند و در سایه خشک
کند و انرا در میان جمع کرده و آن چنان شود هند و سرخشتی تا سرخ شود و هم چون
هر ناری نار سیاه کرد و پس سرد کرده و بسایند و در شالا از آن در یکبار طل شت
اندازد کلال نشسته با گندم و خشخاش ساخته باشد و هر دو با ملاد و شبانگاه
سه کف از آن سفوف بسازد **معجون** که فربه کند و تن را بیفزاید و لاغر را نیک
بکس د دانه موی د من نوب بوی و هود در بادشات و شتاقل و نارد و کلسیخ د
کتیرا صمغ عربی یکی سه شتال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند بگیتا نیاشتا و یکشتا بوقت
خواب بخورد و ناز پیش اسپید تاج باکوفته بسرشند چنانکه بخورد و آن بنا شد
[illegible] سرخ و دوائی دوا بغایت است در فربه کردن و نازک کردن تن خوب او را
کنند **دوائی** که تن را فربه کند و حکما آن را آزمایش کرده اند تخم شناد سپید سوده داده
بخورد و داده با ملاد و نابه خواه یکی جزو گسیلا و جو و ربع کرمانی و نان گندم جزو
مادو همه را هم بسایند و بسرشند و در تنور بپزند و خشک کنند و نام چندان تا
سپید خشک کرده بیامیزند و هر روز از آن حریره بسازد با شیر تازه با خوردانا

در شوربای برنج تازه فربه کند و بشیرتازه طعام بیاشامد **صفت** سمنات خواص یکبرد
بعنی بچه در تنور بپزند تا نیم بریان بعضی گویند آن کوبیاست سپید که بکس بکشند
بخورد و ان در سایه خشک کنند و بسایند و بر باد دلبس چیزی از آن و رسیتی که بانکو
ساخته باشد اضافه کند و بخورد **صفت** سفوف السمنه بگیرد ترنه و حولنجان
و زنجبیل و نکون و نانخواه و حب الفسکله نخجیم هر یک سپید و حب السمنه و نردین
و برزیان و بهمنین و سورنجان دیم ا هر یک ده درم یکی ده درم اندزوت سه درم
زدبناد سه درم ده درم لام جوز هندی چندم ۷ درم دارچینی حیم الحزو ده درم
سفوف سازند با ملاد و شبانگاه سه کف بنوشد و بعد از آن حریره که از آرد
برنج و گندم و باقلی و بادام و شکر بیک ساخته باشد بیاشامد و از اغذیه روغن
کاو تا وشود اجتناب نماید و اسانشی کسی تدوا و از دیگ کشید دور باشد و در
حمام بسیار صندل سفید بنشیند و غذا در پیاند شراب خورد از عادت کنی **صفت**
سمنه دیگر یکی دانام پوست کنده و خشخاش و فندق و حب الصنوبر و حب السمنه د
نشاسته و روغن گاو و شکر آرد به بالو فته با روغن گاو چرب کنند و شکر با جلاب ساخته
و او و بعد از آن سرشته با ملاد و شبانگاه از آن بخورد **صفت** خفته که روغن
کنند گندم سپید ... و ... یا نیک کنند و بیات بکوبند و نیم رطل شیر با آن اضافه
کنند و دو رطل شیر و دیگ بکوبند گندم و هم چندان بخورد و هم چندان برنج دهیر داده
دیگر کنند و آن ... که آب ... بیاشامند در دیگ کنند و چندان بپزند که سپید شود
و آن آب ... و قیمه صاف کنند و آن در ... بعد پس بسانند روغن کرده کان
در روغن بادام یکو ... و بالا آب روغن اضافه کنند و در با دلشب ... کنند
و بکار دارند و برسانند بخیسند آن وقت که تقاضا کنند در شب ... سفوف
چنین کنند و آن در با ... در شب کنند بقی باشد **صفت** سمنه دیگر حب العقل
کهربا و نبات و بهمن سپید و سرنباد و جوز جندم و تخم خشخاش سپید ... درم

همه را بکوبند و بپزند و با روغن گاو بجوشانند و با شش صد درم نبیت کنند برنان کرده بیامیزد
و با روغن بادام و شکر بخورد **صفت سمنه دیگر** سوس و عناب در آب بپزند و بپالایند و آب
ان بستانند و چندان بپزد که غلیظ شود پس بستانند و خم چندان مشتی و مغز بادام و
خشخاش سپید و آب تخم کدو و صمغ عربی و همه را بوزن کنند و بسایند و بر آن آب اندازند
و چند جوش بجوشانند پس روغن بنفشه و روغن بادام بر آن اندازند تا حلو شود و بعد
از آن قدری جلاب بر آن افشانند و نیک بجوشانند تا روغن از آن متمیز شود پس روغن بر
کند و آنرا بخورد و بر آن روغن ترنج کند ... سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید
از هر یک پنج درم و حب المحلب و زنجبیل و فوتنج و دارچینی و شقاقل یکی سه درم
حب السمنه و بوزیدان و جوز هم و حب الفلفل از هر یک یک درم زعفران
ده درم مغز بادام پوست کنده یکی فندق مقشر نیم کوز هندی ده سیر از هر یک
یکی انگبین صاف ده من فانید سپید یکی شکر سپید یکی کتیرا من روغن کنجد
هم چندان از دارچینی و آرد نخود یکی ده سیر از برنج یکی انگبین صاف ده من
فانید را بکوبند با انگبین اندازند و بر سر آتش نهند تا نیم ا پخته شود پس فرود
آرد و باقی داروها را کوفته بیخته در آن اندازد بعد از زعفران و زعفران را در
جلاب بمالد و با شکر در معجون کند و با آتش نرم بپزد و روغن را بجای اندازد دیگر
بعد از آن را بجنبانند تا همچون حلوا شود پس از آن بالا و زمان بیامیزد و هر دو از آن
نیم درم بخورد و بعد آن حزو ... که یا ... و نان جوام ... که صحت ... است
اکنون ... داد و داروهای فربه کننده ... که کفایت است یاد کردیم **صفت** سفوفی که لاغر
کند ... با ... که ... از هر یک ... نیم ... ربع جزو عسل
... جزو ... و ... سفوف کند ... خشک کند **دوائی**
دیگر ... از ... از هر یکی ... زیره کرمانی نیم درم زاج معسول
... از هر یک ربع یکدرم سفوف سازد شربتی دو دانک **صفت** لالی

که بوی دهان خوش کند تمام و نخاع ... و دیگر ... بوی سیب بکمیل که بوی خوش
آن ... شود بس از آن صافی کند و در آن نا الله بوی ... کند ...
... **دوائی** که در تن ... بوی ... خوش کند مرزنگوش پوست ترنج و برگ
ترنج ماشند و صندل ... بکوبند و بر ... و ... است و بوقت حاجب قدری
از آن بسایند و با روغن ... کاهل کند و بر تن بمالد در درم بخورد ...
حب مقل ... هلیله سیاه بلیله
املیه که هر درم مقل ... درم با آب کنند تا حل کنند ... **حب خبث**
الحدید ... که بسیار ... و ... سود ... خبث الحدید
صد مثقال ... تا حل شود مدت ... و هر روز ... کنند پس ...
حب الرشاد ... درم ... کند ... با ... درم ... و
کوزد و تخم ... درم ... کند ... درم ... بکوبند و با آب کنند ... شد
شربت ... **حب ابن المبارک** ... هلیله سیاه ...
و سپید ... شربت ... است ... هلیله سیاه ...
... مقل و ... شحم حنظل ... سپید و سقمونیا
... مقل ... شکر
... با آب حل کنند ... و ... و ... بکوبند و ...
... بخورند و طعام ...
... **حب کرم** ... هر و ... دل ...
و ... سپید ... بکوبند ... هندی یک ... درم ...
... شربت ... درم ... **حبی که تنقیه** ... کند ...
سود ... درم ... درم ... درم ... لادن ... درم
۳ درم شحم حنظل ۲ درم ... سیاه ۳ درم سنبل یک درم افیتمون یکدرم حب

۱۲۳

کنند با بکوفتن کوبیا العسل شربت ۲ درم نیم **حب صبر** و غاریقون با سورنجان و مقل یکدرم
هلیله زرد یکدرم کثیرا نیم دانگ سقمونیا دانگ نیم گل سرخ یکدانگ نیم حب کنند با آب کرفس
ایرسا بخشش بکات **حب فربیون** استسقای زقی با سورنجان راز یانه بیخ نیم
درم سی سوخته دو دانگ فربیون دانگی و نیم سکبینج یکدرم نمک هندی یکدانگ
سکبینج کو تو دانگ نانخواه یک شربت **حب مازریون** استسقای زقی با سورنجان
ریوند و عصاره غافت تخم کشوت کدام ۳ درم غاریقون ۵ درم مازریون ...
ده درم حب کنند شربت دو درم و نیم **حب السعال** و فرو سل با سورنجان صمغ
و کثیرا و مغز بادام ب و تخم خطمی پاک کرده کدام ۳ مغز بادام شیرین و باقلی مقشر و مغز
تخم خیار کدام نشاسته ۳ درم تخم کدو و تخم خرفه کدام ۲ درم شکر سرخ درم
بلعاب ... حب سازند **حبی دیگر** سینه را پاک کند و سرفه را بنشاند
و تو ی کند رب سوس بنفشه برسیاوشان و کثیرا و صمغ بادام و صمغ عربی نشاسته
کدام یکدرم بادیان یکدرم مغز بادام شیرین ده درم ... م خشخاش سفید
درم شکر دو درم ... بلعاب اسبغول حب سازند نافع
بود **حب اللبوب** تدر ... گرم و ... ده درم ... تشنگی را بنشاند
خاصه ... و رب عوده و ... تخم خیار و تخم کدو و تخم
خرفه کدام ... جزو تخم کوک نیم جزو رب سوس ... جزو بلعاب ...
حب سازند و ... بنشاند و ... خشک کنند و باز بکوبند
و رب میوه ... نافع بود **حب کم ... ** و کثیرا و ... شکر سرخ ...
... کل ... و کدام ده درم ...
... شربت ... ۳ ... سیاه گوش و شکر **حبی دیگر** ...
... و سینه ... و تشنگی بنشاند رب سوس تخم خرفه مغز بادام شیرین
مغز تخم خربزه شکر طبرزد یکدرم تخم کوک ۵ درم صمغ عربی ... کثیرا ... درم

نشاسته

۱۲۴

نشاسته ... درم ... تخم خیار ۵ درم تخم خشخاش ۵ درم بریان ... درم
بلعاب اسبغول حب سازند **حبی دیگر** سرفه که شب بی قرار بود و سود
و سینه را از خلط غلیظ پاک کند ... افیون ... دانگ و نیم ...
... رب السوس یکدرم حب کنند هر یک دانگ شب در دهان
گیرند **حبی دیگر** از برای سرفه که شب بی قرار بود رب سوس ... فلفل
و ... مغز بادام تلخ کدام ... درم بکوبند ... درم ...
العسل حب سازند **حبی دیگر** ... دانه ... و ...
و افیون ... بکوبند و با صمغ ... و حب کنند شربت نیم
حب قوقایا ... صبر ... ماسو ...
و ... کند و فالج و لقوه را نافع بود و ...
الثعلب ... یکدرم ... یکدرم ...
... کند ...
... حنظل و عصاره و افسنتین و مصطکی
کدام دانگ و نیم مقل دانگ کثیرا نیم دانگ و ... یک شربت بود و تمام
در وقت که طعام خورده باشد ... **حب شبرم** ...
... بکشاید شبرم ...
کنند و ... **حب**
... و بلغم ...
... اصل ... و ...
حبی از برای ...
هلیله کابلی یکدرم صبر سقوطری نیم درم گل سرخ ... مقل و کثیرا و ...
دانگ نافع بود **دیگر** از برای ... باشد ...

۱۲۵

خواه سیاه و سپید و ... بود ترید یکدرم و ... و نیم غاریقون و بادرنج
و افتیمون کدام ... دانگ هلیله سیاه ... شیطرج ... عصاره افسنتین
۲ ... حب سازند ...
حب لعوه ...
نیم ...
حبی دیگر هلیله ...
کرده باشند ۵ درم ... بکوبند و با صمغ ...
شربت ۲ درم ... **حبی دیگر** پوست ...
جزو بکوبند و ... شود که حب توان کرد ...
شود ... **حبی دیگر**
افیون ... جزو ... جزو ...
بکوبند و ... حب سازند شربت یکدرم **حبی دیگر** ...
... افیون ... شربت ...
... **حبی دیگر**
افیون ... زعفران ... **حب**
شب کوری ...
باشد ترید ... یکدرم پوست هلیله کابلی و غاریقون گل سرخ
کدام نیم صبر سقوطری ... دانگ ... دانگ ... حب کنند
و ... حب ...
... کنند ... ان شاء الله
تعالی **حب لوریموه** دست و پای ... با سورنجان ... سقمونیا ...
۳ درم ترید ... دانگ ...

کشنیز

۱۲۶

کشنیز نافع بود **حب که در زنقوریا** ... فلفل
و دار فلفل و مغز ... سلیخه ... زنجبیل فربیون کدام ... مصطکی ...
سود ... حب سازند شربت ... نافع بود **حب السعال** ...
برای سرفه ... استسقا باشد تخم خیارین ۳ درم تخم کدو ... ۳ درم تخم خشخاش
۲ تخم خرفه ۲ درم رب سوس یکدرم ... یکدرم شکر ... درم بلعاب ...
سازند **حب السعال دیگر** از جهت سرفه و تنگی نفس ... سینه ...
... تخم خیارین ۵ درم و مغز تخم کدو ... ۵ درم تخم خرفه ۳ درم تخم
خشخاش ۳ درم صمغ عربی ... کثیرا ... نشاسته ... رب سوس یکدرم
مغز بادام ... شکر طبرزد ... بلعاب اسبغول حب سازند **حب ...**
از برای ...
هلیله زرد یکدرم ... دو درم ... تخم کاسنی دانگ
و نیم گل سرخ دانگ نیم انطاکی ... حب کنند ...
بخورند ... **حبی که سود دارد** ...
که در شکم ... باشند ...
... یکدرم و نیم غاریقون ...
و بادرنج ... افتیمون ... عصاره ...
... حب ...
و نیم حب کنند **حب سهل** ...
... باشد ...
...
نیم افتیمون نیم ... هلیله سیاه نیم ... اسطوخودوس نیم ... انطاکی دانگ
مقل دانگ ... دانگ ... حب سازند نافع بود **حب سهل** ...

اسطوخودوس ... سی و پنج ساده توی طبع تر بدو دو درم ایارج فیقرا ده ناد بغوث
و دانک افتیمون نیم درم سقمونیا دانک عصاره غافث دانک نیم عصاره افسنتین دانک نیم
اصلاح کرده یکبار دانکی بشوید و مصطکی یکدانک حب سازند **حب ستوده دیگر** کویند
که این حب از برای استسقا ذقی سود دارد و اسهال بیارد و بلغم ما و هنت نادر فوت
معتش یکدرم مغز بادام مقشر کرده سه درم کتیرا نیم شکر طبرزد که بدو سپسته شود
حب کنند شربتی نیم درم با آب فوق بیارد و اکر سوی او رهد پس آنکه و غیرا بادام اندک
اندک اندک بخورد تا اکر خواهد که قی کند یکی دا آب بکند با آب انار بخورد و آب کسنی و کما
و زیاد دادن با ساده نافع بود **حب استسقای ذقی** تخم کاسنی و بوریه نیم درم مغز بادام بریان مقشر
کرده نیم درم شکر یکمثقال این یک شربت بود و جوع که تحد بخورد بیاب و نعوت خورد دارد **حب
صبر** صبر یکدرم دانک ایارج فیقرا نیم درم افتیمون نیم درم هلیله سیاه نیم درم و کل سرخ نیم درم سدرم
واسطوخودوس نیم درم انطاکی سنبل نیم درم مصطکی ... کنند باکی حب سازند **حب دیگر** زنجبیل
دو درم ایارج فیقرا درم اسطوخودوس درم و مغاریقون درمی عاقرقرحا نیم درم و حب دانا ... نیم درم
افتیمون نیم درم نمک هندی نیم درم مقل نیم درم حب سازند ... بشوید نیم درم ... بشربتی
خاب دزد و بدد باب **حب سودا ... دیگر** این نسخه محمد زکریا منفعت کند نقرس را که از سردی باشد
و عرق النسا و درد مفاصل را سود دارد ایارج فیقرا دو درم تربد موصوف ده درم شحم حنظل ده درم
قنطوریون ... بوزیدان ... سورنجان ... ماهیزهره یکدرم ... زنجبیل یکدرم فلفل یکدرم ...
سنبل یکدرم حب سازند شربت دو درم تا سه درم بود **حب او ... بوی** سیکی در دهان کیرند
تا بوی سیکی نیاید ... پوست ترنج ده درم ... یکدرم صندل سفید یکدرم نیم سنبل ... قرنفل یکدرم
یکدرم حب سازند **دیگر** از برای ... اسهال ... دو درم ... کست ترید
درم غاریقون نیم دانک ... نیم ... نیم حضض هندی نیم درم حب سازند
حب ایارج سردرد دماغ را پاک کند و بوی ... سرد و سرد ... چشم را
سود دارد ترید ... ایارج فیقرا ... پوست هلیله کابلی نیم دانک ... یکدرم کل سرخ ...

و نیم فلـ

ونیم فلفل سیاه دانک و نیم اکر قوی تر خواهند نیم دانک سقمونیا بوی سایر بدند نافع بود **دیگر حب**
بوی دهان دارد بوی دهان خوش کند ... قاقله ... دار چینی دار چینی
خولنجان از هر یکی درمی و دو دانک مشک دو دانک کوفته و بیخته با کلاب نرم کرده حبها
سازند مانند فلفل اکر خواهند که معده قوی کنند چهار دانک ... فیقرا ...
از وی مثقالی بود **نوعی دیگر** بوی دهان خوش کند و طعام را بکوارد پوست و برک
ترنج و مغز ... سنبل ... قرنفل ... قاقله ... کرده ... سعد کند
یکدرم مشک دو دانک کوفته و بیخته با کلاب حب شده و با آب ... یا آب سیب یا آب ...
ترنج حبها کنند ... هندی ... دهان ... نافع بود **دیگر** که ...
کو اندر ... سینه را نرم کند ... دل را پاک کند بادام ...
... تخم کتان و ... پاک کرده ... سوس و ...
درم انیسون یکدرم و صمغ عربی یکدرم ... درم شکر ده درم حب سازند ... نافع
حب جذام و موی ... انیسون ...
... شحم حنظل ده درم ... نمک هندی ... عصاره افسنتین ...
... مثقال تربد موصوف ... کوفته ... حبها سازند ...
... نافع بود **حب** شبیار معده و دماغ را از اخلاط ... پاک کند ...
... هلیله زرد ده درم کل سرخ ده درم ... ده درم انیسون ... بنفشه
... مقل ده درم کتیرا نیم درم ... حب سازند شربت ... مثقال تا دو درم نافع بود **باب هشتم**
اندر داروهای ... صفت ... دماغ را پاک کند عاقرقرحا ... فلفل و زنجبیل و
... سفید ... خشک ... ایارج فیقرا ... کوفته و بیخته با سرکه ... انکبین
... درم ... سکنجبین ... حل کنند و بدان غرغره کنند **دیگر** صبر و ...
... سود دارد ... عاقرقرحا ... سفید ...
... درم ... درم ... سکنجبین ... یا آب

کامه غرغره کنند **غرغره** که لقوه را سود دارد ... عاقرقرحا ... زنجبیل و دار فلفل
و عاقرقرحا ... حب الرمان ... کرده ... سکنجبین عنصلی
... غرغره کنند **دیگر** ... از حرارت ... پوست انار ...
سوس ... آب صافی ... آب ... مضمضه ... **دیگر**
... باشد ... عنب الثعلب ... کلاب ...
... غرغره کنند **دیگر که** دماغ را پاک کند عاقرقرحا ... زنجبیل ...
... سکنجبین عنصلی و بدان غرغره کنند **دیگر** صبر و ... عاقرقرحا ... درم
... پوست ... مثقال ... سفید ...
... انکبین ... غرغره ... ایارج فیقرا ... غرغره ...
... اکر غرغره ...
... پاک کند ... **دیگر** ...
باشد ... حلبه ... درم ... آب ...
... **دیگر** ... زنجبیل ...
عاقرقرحا ... انکبین ... غرغره ...
... سکنجبین عنصلی ... صواب بود **دیگر** کام
... سود دارد ...
... غرغره ... **دیگر** ... سود دارد ...
... عنب الثعلب ... ترکیب کنند ...
غرغره کنند **دیگر** ... عنب الثعلب ...
و بدان غرغره کنند ...
... سود دارد ... سود دارد **دیگر** ...

انجیر

انجیر پنجاه درم ... درم و انکبین ده درم ... پنجاه درم آب ... جوش
برآید و بدان غرغره کنند **دیگر غرغره** ...
دارد ...
کند ...
... نافع بود **دیگر** ...
... سکنجبین ... غرغره و مضمضه کنند **دیگر**
... سفید ...
پوست ... درم ...
... انکبین ... سکنجبین غرغره کنند **غرغره** ...
... درم ...
درم ... غرغره کنند **غرغره دیگر** که در آخر
علت ... درم ...
... درم ...
...
و بدان غرغره کنند **غرغره دیگر** ... سفید ...
... سفید ...
... انکبین ... **غرغره دیگر** ...
... آب ...
... غرغره کنند ...
... درم ...
حل کنند و بدان غرغره کنند **غرغره دیگر** ... درم
... درم ... و بدان غرغره کنند

غرغره دیگر بپزانند حلبه تخم کتان کهدره درم حب الرشاد پنج درم در آب چغندر بپزند و بکار دارند
غرغره کشانید شیاف انجیر بیست درم منقی پنج ده درم جفت بلوط ده درم اندرانی سرخ و صمغ حل کنند
و بدان غرغره کنند غرغره گرم کی از کوش کی از منافع بود و سرفه و دماغ گرم دود و چشم
را سود دارد دیگر بند اکحال نیز بود سنبل کهدره تخم کرفس ۲ درم مصطکی ۲ درم و سعتر
۲ غرغره سیکنند غرغره سرد کی ... و جگر گرم و دل لیل احمر ... و شب
الکامه نیز بود ... و سینه و برگ ... از هر یکی ۲ درم سنبل و پوست بیخ
از هر یکی ۲ درم تخم کتان ... از هر یکی ... دو مثقال در الکامه بجوشانند و بیاشامند
و هر روز ... مقدار دو سیر غرغره سیکنند ... جند بکار دارند
باشد مصطکی و انیسون ... از هر یکی یکدرم و نیم ... یکدرم با ... بر بیاشامند
با کل الکامه بیاشامند و سکنجبین بجوشانند نافع بود غرغره قابض که ... و شد ... کرده
دماغ را ... کند ... و ماده ... کردند تا از ... بیاشامند و مزاج ...
با ... کشته و شکر ... تخم خشخاش ده درم کل سرخ ۲ درم اقاقیا و کلنار و
صندل سرخ نیم کوفته کهدره درم عدس مقشر ۲ درم بجوشانند تا صد درم باز آید و بیالایند
بیست درم گلاب با آن یا کنند و بامداد هر روز ... غرغره سکنند غرغره دیگر حتک
قابض ... پوست خشخاش پنج درم اقاقیا کلنار تخم جنبه کل سرخ کهدره درم عدس
سرخ ... تخم خشخاش کهدره درم صندل ... نیم کوفته کهدره درم بجوشانند ... درم گلاب بر وی
فشکند ... سیر غرغره کنند دیگر کی قابض ... است ... تا کم نه ...
... خلط ... دماغ ... و دماغ را ... خشک کرداند
کل سرخ ۵ درم پوست خشخاش و عدس سرخ مقشر کهدره درم تخم خشخاش ۷ درم صندل ... نیم کوفته
سفوف که در ... کل سرخ ۱۰ درم ... ۵ درم مصطکی ۲ درم سنبل ۲ درم عصاره
غافث ۲ افسنتین ۲ درم ... ۲ درم فقاح الاذخر ۲ درم ... ۲ درم ...
... یکدرم شربتی یکدرم با سکنجبین بکار دارند سفوف که صرع را سود دارد ...

یک درم ... فراط سیسالیوس نیم مثقال ... هم این جمله بکوبند ... باب
... سفوف کی ... و ... و ... دواء ... آید
و کر ... باشد مصطکی ... دو جزو ... جهار ... اگر ...
... پاک شود سفوف کی حرارت جگر ... شراب ... الصعتر ... و غلبه
خون و ... کی را ... سود دارد کل سرخ ده درم ... درم سماق و تخم ...
و عدس مقشر و ... و تخم خرفه و تخم کوک و خشخاش سفید کهدره درم ...
درم صندل سفید ۲ درم نیم کافور ... یکدرم شربت ۲ درم ... شراب ... با شراب ...
با شراب ... سفوف کی ... بلغمی ... دیگر ... و قطر اسالیون و سعد کهدره درم
و نیم ... انیسون ... و ... شراب اثار سفوف
کهربا ... خون آمدن ... سود دارد کل ... کهربا ...
... سفوف
دیگر اسهال سفید ... باشد ... سود دارد ...
... باشد ... ترش ...
... کرده کهدره بیست درم خرنوب ... ده درم سماق ده درم کلنار ده درم ...
سفوف دیگر اسهال ... سود دارد ... کلنار و اقماع الرمان کهدره
درم کعک بغدادی پنج درم حب الاس ۲ درم ... باشد ده
درم سفوف انار ... شربتی ۲ درم ... درم سفوف قوی ...
... انار کهدره درم کعک بغدادی ده درم ... کهدره یکدرم ...
۲ درم سفوف کی ... و ... سود دارد ... سفید بریان کرده ...
درم ... تخم کتان بریان کرده تخم ... بریان کرده کهدره درم مصطکی ۲ درم پوست
هلیله کابلی بریان کرده ... ۷ درم هلیله و مصطکی ... و ...
کوفته بیامیزند شربت ... سفوف کی بادهای غلیظ را ...

و خلطهای غلیظ ... باشد ... انیسون کهدره ۵ درم مصطکی
۳ درم ... فقاح الاذخر قسط کهدره ۳ درم سپندان ۳ درم ... شربت دو درم ...
دیگر سفوف کی بلغمی ... دارد ... ۳ درم ... پاک کرده
... کهدره ۵ درم سماق ... حب الرمان بریان کرده ده درم شربت ۲ درم ...
... سفوف حب الرمان کی اسهال سودائی ... دارد حب الرمان ده درم ... سرخ ...
بریان کرده ... سفوف دیگر ...
سود دارد ... بریان کرده ... بریان کرده ... تخم ...
کرده تخم ریحان بریان کرده ... بریان کرده حب الاس بریان کرده ...
کرده طباشیر ... کهدره درم شربت ۲ درم با شراب ... تخم خشخاش تخم خرفه ...
سفوف کی اسهال بلغمی ... سود دارد ... بریان کرده ... یکدرم ...
... سود دارد ... شربت ... دیگر
سلس البول ... سود دارد ... باشد بلوط ۲ درم ... ۵ درم کشنیز
خشک بریان کرده ... صمغ عربی کهدره ۵ درم ... شربت ۳ درم باب
سرد سود دارد دیگر کی ... جگر ... سپرز ... معده ... سود دارد
... کل ارمنی ... کهدره ۳ درم ... اکلیل الملک ... درم قسط ...
... اکلیل الملک ... درم قسط ... کهدره ... قصب الذریره ۳ ...
... باب ... الثعلب ... دیگر ... دارد ...
و ... و کلنار و تخم ... کل ارمنی ... شربتی ۲ درم باب ...
سفوف ... مفاصل ... نافع بود ... ریحان ۷ درم ... بریان کرده ...
... فلفل یکدرم شکر برابر ... شربت ۲ درم ... دیگر ...
... نافع بود ... کلنار کهدره
۵ درم ... صدف سوخته ... کهدره ۲ درم شربت ۲ درم با آب سرد سفوف کی ...

سود دارد و کرم ... پاک کند ... کابلی و هلیله کابلی ... کهدره
ده درم ... سفید ... و ... شربت ... این سفوف ... بر ... کوبند
سفوف دیگر ... البول ... سود دارد ... و تخم
خرفه ۵ درم کثیرا ده درم صمغ عربی و تخم خشخاش کهدره ۵ درم تخم کوک ... شکر ...
شربت ۵ درم تا ... با آب سرد ... و ... بادها ... معده ...
کند ... مصطکی کهدره ۵ درم ... تخم کرفس ...
... تخم بادیان کهدره یکدرم و نیم شکر ...
شربت ... سفوف قابض ... و ...
و اسهال ... تخم ... کهدره ۵ درم ... صمغ عربی بریان
کرده و کل ارمنی کهدره ده درم شربت ۲ درم بامداد و شبانگاه ...
... باشد سفوف ... پاره پاره کند ... تخم ...
... پاک کرده کهدره ۵ درم تخم ... سیسالیوس ...
و کثیرا ... کهدره درم شربتی ۲ درم ... شراب ... دیگر ...
اول ... تخم کرفس یک درم سیسالیوس ... قطر اسالیون ...
... سفوف ... کرم ... تخم خشخاش ...
۳ ... تخم خرفه ده درم ... تخم بادروج ...
و تخم ... تخم ... کهدره ۷ درم ... سوده کنند ... کوفته بیامیزند ...
مقدار ... شکر سوده ... مقدار بیست درم ...
و طعام ... سفوف ... مفاصل ...
مفاصل را ساکن کند تخم ... و تخم ... کهدره ۳ درم کل سرخ ... ریحان و تخم خشخاش ...
... کهدره ۳ درم ... با مداد و شبانگاه ۳ درم ... شراب
خشخاش ... سفوف ... تخم ... تخم خرفه و تخم ... و تخم ...

تخم و تخم بادرنگ کهدو ... درم تخم حماض ... درم سپستان و طباشیر و تخم بقله کهدی یکی
صمغ عربی و گل ارمنی ... طباشیر کهدی ... شربتی ... درم نافع بود **سفوف که دامنها**
صفرائی و حرارت جگر و تسکین ... دفع کند ... بلوط ... و حب الاس
و ... کهدی ... و نصف ... سالی ... طین مختوم
و جلنار کهدی ... و نصف طین ارمنی و طباشیر ... کهدی ... بد ... و بتیرد ... سف
منها ... کل یوم مثقال ... بالسمن ... ینفع باذن الله وحده **سفوف نافع** که اسهال را باز
کیرد ... و صفیحی ... دارد ... سال و درم
سال ... و تخم خشخاش کهدی ... تخم حماض تخم ... و تخم ریحان و تخم
بادرنک کهدی ... درم تخم ... و تخم کتان کهدی ... گل ارمنی صمغ عربی کهدی ... تخم ... و طباشیر
کهدی ... و سماق ... بریان ... مثقال ... کند ... بیامیزند شربتی
شربتی ... درم ... شراب خشخاش **سفوف قابض** اسهال کهنه را باز کیرد ... معده
... طعام ... اسهال کهنه ... باشد
... و ... شکم ... باشد ... درم
تخم ... گلنار ... صمغ عربی تخم حماض کهدی ... اقاقیا ... تخم
... بریان ... ترکیب کنند شربتی ... درم ... رب ... رب
بادرنگ **سفوف کامل** اسهال ... شکم ... مزاج کرم
... تخم ... کلنار ... تخم ریحان تخم ... گلنار ... خرنوب
نبطی و ... و اقاقیا ... صمغ عربی و بادرنک کهدی یک درم ... سرکه ... ختمی
کهدی یک درم ... طباشیر ... سرکه ... بریان
کرده یک درم و نیم ... ترکیب کنند شربتی ... یک درم ... دو درم
... درم ... بادرنگ ... **سفوف ...** اسهال ... شکم
... تخم ریحان ... کهدی ... تخم خشخاش ... تخم ریحان ... باذ

و تخم ... و تخم ... و تخم حماض و تخم خرفه کهدی ... صمغ عربی ... کهدی یک درم و نیم گل ارمنی
... طباشیر و تخم بقله و ... کهدی یک درم ... بیامیزند شربتی ... درم ... درم
مقلیناکی کهدی ... اسهال و خون ... باز دارد ... و ... ساکن کند ...
کرده ... مدبر ... بریان کرده ... کهدی ... تخم کتان بریان کرده ...
مصطکی ... هلیله کابلی ... بریان کرده ... کند ... درم
درم **سفوف** ... کرده ... آب ... کرده
... باشد ... تخم ... و تخم خرفه و تخم کدو ...
کرده کهدی ... درم تخم خشخاش تخم ... طباشیر کهدی ... و صمغ عربی ...
کهدی ... تخم ... و تخم ... کهدی ... کشنیز یک درم ...
شربتی ... آب تخم ... شراب خشخاش ... شراب ... **سفوف
مالیخولیا** ... کشنیز خشک ... صمغ عربی کل ارمنی ... روغن ... تخم ...
روغن ... هر یکی ... بیامیزند ... درم
... درم ... مطبوخ ... بیامیزند ... حقنه
کنند ... سر حقنه ... امعا را مفید ... دارد ... تخم
... کهدی ... بیالایند ... تخم مرغ یا ...
... کل ... کرده ... اقاقیا کلنار کهدی ... زعفران ...
و شیاف ابیض ... مطبوخ بیامیزند ... حقنه کنند ...
... الملک ... از هر یکی ... و تخم کتان
تخم شبت و تخم ... از هر یکی ... خطمی ... از هر یکی
یک درم و نیم ... تخم کتان ... بیامیزند ...
درم ... آب ... درم ...
... درم و نیم ... استعمال کنند **حقنه دیگر** ... حسک ... خطمی ... انجیر

تخم کتان عناب کهدی یک کف روغن کنجد ... درم ... یک درم ... شکر ...
انجام حقنه کنند ... مطبوخ ... درم تخم حنظل ... و دیگر انکبین
و نیم درم ... بستن ... **حقنه دیگر** قولنج بلغمی ...
بلغم ... تخم کتان ... خطمی ... هر یکی یک ... انجیر ...
کندم ... عناب سپستان کهدی ... حقنه ... شبت ...
یک کف ... سکنجبین ... تخم ... درم ...
و یکدرم نمک هندی ... درم ... بستن ... تخم حنظل ...
... انکبین ... ترکیب کنند ... **دیگر ...** شکم ...
صفرائی ... باشد ... کرده ... بیالایند ... بر ...
شیاف ابیض ... سوده ... خایه مرغ ... کرده بر ...
کل ... کنند ... **حقنه دیگر** سردی ... درم ... سود دارد ... روغن بادام تلخ
روغن ... روغن ... از هر یک ... پاره ...
بیامیزند ... حقنه کنند **حقنه دیگر** ...
... سکنجبین ... تخم بادیان
تخم کرفس ... کهدی ... حسک کهدی یک کف انکبین ...
روغن کنجد ... حقنه کنند **حقنه دیگر** ضعیفی ... سود دارد ...
حسک ... حلبه ... یک کف ...
... حسک ... کنند ... بیالایند
... حقنه کنند ... **دیگر قروح** امعا را سود دارد ... کل ارمنی ...
صمغ ... زعفران ... آب ...
... بیامیزند ... خایه مرغ ... روغن کل ... بر افکنند ... حقنه کنند **حقنه
دیگر** ... اسهال ... نافع بود ... لسان الحمل ... الراعی

از هر یکی ... خایه مرغ خام ... روغن کل حل کرده ...
... درم ... دم الاخوین ... کهدی ...
و نیم ... طین مختوم ترکیب کنند ... حقنه کنند **... دیگر** شیاف ... بکشاید ...
... صندی ... حنظل ... شیاف ... باب ...
... شیاف سازند **کودکان را** ... ضعیف ... خشک باشد ... کنند
... شکر ... هندی ... شیاف ... قولنج بکشاید والله ... سود دارد
بنفشه ... **شیاف**
دیگر ... زعفران کند ... هر یکی ... افیون
... شیاف کنند **شیاف دیگر** ... دم الاخوین زعفران افیون ... باس
... شیاف کنند ... **شیاف قولنج** ... حنظل ... درم
و نیم شیاف سازند ... شیاف مقدار یک درم ... حقنه ...
دیگر درد پشت ... سود دارد سکنجبین ... مثقال ...
... حنظل ... نمک هندی ... بستن ...
... شیاف سازند **شیاف قولنج** ... دیگر
شکر ... حنظل ... یک
... **شیاف** ... کنند **شیاف** ...
... سالی ... حیض
... کهدی ... درم ... کرده
... **شیاف ...** ...
... شیاف
شیاف دیگر ... حامل ... بستن ...

حب البلسان شیطرج سنبل مثل صمغ را بیکی قدیم دیرینه بدان وهای خشک را یکی بندد بیخ حنظل
و بدان تر شده و شیاف کنند شبی چند پیوسته بکار دارند و پیش از بیاشت چهار
ساعت نگاه داشته باشد و سازج و حماما و مشک و عنبر و زعفران و اقاقیا و سلیخه و دارچینی
و سعد و کندر و نفط سیاه و غالیه همه اندرین باب سود مند باشد مادری دیگر
از اخلاط بادی که اندر سر و کلنار و سکاهه و زرکران سادی یکی بندد و بیخ چون
سر و بعصاره برگ مورد تر کنند و شم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند مادری دیگر
همان بجای این کار سر و کلنار مازو اقاقیا شب یمانی را شیار است هم بباید و سرشک
نرم و بعصاره برگ مورد تر کنند و بیست شده بکار دارند و بدین سبب هاد و نیست طلی
کنند شیاف دیگر پیچ سکل دم ساسنقا و طلی کرشکم با دکیه دو بیده بیاید و رنجدار
و درد کند بکیرند از یا شیره کرفس تخم سعتر نانخواه و برگ سداب از هر یکی مانند صمغ
سپید و بورده بنفشه خطمی از هر یکی یک درم زبد و مقل کهنه هم برسم شیاف سازند شیاف
که درد پشت بلغمی را نیک بود سکبینج مقل بارزد جاوشیر کوفته و در روغن واسنه از هر
یکی نیم درم صابون سه درم خرما ۱۰ عدد انجیر ۱ عدد همه بسته چنانکه رسم است و شیاف
کنند اما صلاحیت بسیار باید که نیک بود در میان کاغذ و تر کردن و چیزی که راست
بر آسیان نهادن تا کاغذ چرب شود دو سه بار چنین کنند و روغن او سته شود شیاف بنفشه
که درد پشت گرمی مزاج و تبش کنند و سردی و سحقی طبع را بکار برند و درد ساسنقا
و قولنج کمان که صاحب بود بنفشه درم خطمی درم شیره درم شکر سرخ سه قیراط و نشاسته سیاه نیم مثقال
کثیرا نیم مثقال از ناکی دو دانگ برسم شیاف کنند شیاف دردی درد شیاف که درد پشت بی غذا را باشد
و بواسیر بادی و های پشت بر کرفته باشد و اسهال و غذا بی بود مقل نیم درم صبر نیم درم
حسن دیر زدالو اسم روغن کل سه درم موم یک درم شیاف سازند شیاف کنند بواسیر را بکار کرده
شلوک و شیره کیاه و ادرار نان عام شیره یکی بنده حسن دیر زدالو و شفتالو و برگ دیسخت
کرم او باشد و سخا نتدد قرنفل و حنا زیره طلی که د پنبه عبه برسم شیاف سازند شیاف دیگر

کرحون سرفتی شکم و بواسیر باد کیرد که با فزایش شود و درد و بخار صعب را بنشانده و سرد
کنند سرما اقاقیا مانند سرو و حضض بخور سیاه شیان صمغ و زعفران از هر یکی یکدرم
افیون نیم درم برسم شیاف سازند شیاف که حیض بستن را بکشاید و درد زهار و کمرکاه و رحم باز دارد
ماسو و دارد و چو سوند ها اکر که سبب بسته شدن حیض پیدا آمده باشد بنشاند و مادر دیگر
مانند و دسته و شکوفه سیم از هر یکی دو درم برگ سعاب و بوستان افروز از هر یکی
یک مثقال و تخم کرفس و مقل از هر یکی یک درم شیاف سازند شیاف حیض بند که خون
از اخلاط شود بیامیزند داف فیاو کلنار سیاه دار سان از هر یکی دو درم مازو و سرمه
و شب یمانی از هر یکی نیم درم صمغ عربی یکدرم و نیم کهربا یک درم افیون دانگ برسم شیاف سازند
شیاف که اجابت طبیعت کند و ضعف اشک کند و طبال دل کلنار مازو اقاقیا و صمغ عربی کهنه
نیم درم حب الرسیا و شیان و سرو کهربا و نقش چینی و سرو کوزن کهنه یکدرم با آب مورد تر
شیاف کنند شیاف دیگر مرهم خمیرسا که در فرج افتد از استعمال دارو های کرم و دیگر
و سوزاک سخت صعب را بنشاند سپید بط بیک سیرپیه مرغ یک سیر کلنار اقاقیا سعد
ارزین سعد کان کرمان سعد مرداسنگ یا سفیداج خام مغسول کثیرا خطمی از هر یکی
نیم دانگ بیمار را بکیارد ما نان وجود ملک ما حد کنند و اخلاط را بباید و بیست شده و شیاف کنند
و بکار بندند و اگر بلعاب اسبغول یا روغن بنفشه حل کنند و فرو برند نیز سود دارد شیاف
که شی فرج را بچیند اقاقیا کلنار سداب شده مازو نیم درم از هر یکی دو درم شب سنبل کهنه
یکدرم شیاف کنند شیاف که بازدارد رنان را از آبستن شدن مازو تخم سرو دانه هر یکی برابر
بکوبند و با آب کرم شیاف سازند حد در پیش از کرما آمدن یکی بکار برند و اگر از شکم فرو کشد
و تخم دوی بیخ دوی شیاف سازند و بکار برند همچنین عمل کنند و ادرار حیض آمد که بسته شده
باشد و اگر از پیش کرد آمدن قطران نیز بکار برند همچنین عمل کنند یا مرد قضیب حشفه
را بقطران بیالایند نیز همین عمل کند یا بلبل بسایند و با آب سداب تر شده و پیش حیض
بکار برند همین عمل کند شیاف دیگر ایرسا اب نیشت رنان که در اد حب کرما آمدن یا مرد حد ا

شود باز گیرد و اخلاط مرتان را نیک بود حد از پیش بکار برند نیز اصابع سداب بود کهنه
سه درم کبیکج نیم تخم کرنب یک مثقال سلو یک مثقال حنظل یکدرم شیاف سازند و بکار برند شیاف
دیگر یاسری بنده مرتان از آبستنی شدن و رنی که آبستنی نشود پیه مرغ و پیه مرد و پیه مرغ
ابی ادم و موم و میعه بز و بیماج حرکوش کهنه یک مثقال سادج قرد مانا کهنه یکدرم زعفران و حماما
سنبل اکلیل الملک و سر کهنه نیم درم شب نیم مثقال حند بیدستر دانگ و نیم مشک دانگ شیاف
کنند و بکار برند و پیش از کرد آمدن چهار ساعت و تیر زیادت کنند حب البلسان و حب
البان قسط از هر یکی وسری مازو نیم درم بجیل نیم درم حاوشیر نیم درم عنبر یکدانگ بروغن خیری
شیاف کنند و بکار برند تا اول شب و تا آخر شب که دانند شیاف دیگر پاک کند رحم را و سودمند
باشد زنی را که آبستن نشود و فرزند نیارد بسبب کرد آمدن بلغمی از رحم زهره کرک دو مثقال
حرکوش و زهره ماهی کهنه نیم مثقال روغن نار دین یک مثقال انکبین یک مثقال شیاف کنند و بکار برند
دیگر بکار دارند و فرزند در بطن مادر که پیش از وقت بیرون آید تا تمام شود بنفشه جلیل
سه درم سعد نیم درم سیاه دار سان نیم درم کلنار نیم درم بابونه نیم درم دانگ زعفران و حب الآس
المسک و حماما و اکلیل الملک قرنفل نیم درم کافور سه نیم درم عنبر نیم درم مشک دانگ سوده و بیخته کنند
مکشرا و جمع شیاف کنند و بکار برند باب ۱۷ اندر درد معده و حرب ها و بیماران حرب
کرشکم را ببندد خشخاش سفید نیم کف بکوبند و شیره بکیرند و حرب بستانی در این شیره
شیر کنند بکشبانه و زعدان ابجی شانند تا فی قش بیرون آید و صافی کنند و بنشانند کافور
کوفته و سوده نیم درم صمغ عربی سوده سه درم این جمله را با آب خشخاش در طبخ کنند و بیخ
و قدر ده درم بادام سپید سوده چون سه درم دو وعکت و جمله را بهم بیامیزند و بیرون کنند
تا چون حریره شود و اگر خواهند تا غلیظ تر شود چنانک بکبری براستی نیک بود سرمه و شکر
را بشکنند اندر برنج بر دوی کنند و بر نهند تا نیکو پخته شود و خاصه که حاجت بود و قوت بیمار را و اگر
بیمار را اندرون حلو کنند بیاراند از برنج و خشخاش از هر یکی برابر راست دبلیه بپزند و چون
شکر بخورند و اگر خواهند بقدر سه انک شیر بر شود و شکر در دوی کنند و بخورند مزوره دیگر

بیمار را اندر وارد شد بود و ضعیف بود بنشاند ماش سفید کرده و ابراز ها چون کشیز و بیاز
نیز خرد بکنند و اندر هاون بکوبند پس ابراز ها را با روغن بادام یا روغن شیرشت بریان
بکنند پس آب در دوی کنند و بجوشانند تا ابراز ها پخته شود پس ماش سفید کرده در
دوی کنند و همی جوشانند تا ماش پخته کردد و چون پخته باشد اندکی زیره و کشیز بر دوی
افشانند و زان پس آب انار و یا اندکی سرکه در دوی کنند بعد از آنکه نرش شود که بیمار
او روی کند و اگر من و کیرد و نان حریره نرم بکنند و بخت بسیار بی دیگ بیاشد و پس
ان ان ثرید را بخورد مزوره دیگر با خداوندان تب را سود دارد صفت بیاز و کشیز
را بکوبند تا چون خمیر شود و بروغن بادام مقلی کنند تا الدونه ابراز ها در دوی شود
و پخته کردد و بعد از آنکه کنار شبی داب حرش در دوی کنند و بجوشانند پس اندکی سرکه
و شکر چنانک نه سخت ترش و نه سخت شیرین بود و بجای نمک یکدرم مری در دوی کنند
پس از آن کشنیز خشک و زیره بر دوی پراکنند و بخورد نافع بود مزوره بطون دیگر ترب
و شکر روغن را و دست بند ها را نیک بود و کشیز و پیاز خرد کنند و در هاون بکوبند و بروغن
بادام مقلی کنند و آب در دوی کنند و بجوشانند پس از آن عدس پوست کنده در دوی کنند
و بجوشانند تا عدس پخته کردد و سبک و شکر و سنبل کنند و اگر بجای شکر آب انار دانه ترش
اندر دوی کنند بهتر است شکم بسته را و اگر شکم بکشند شکم بسته را خاصه که بیمار سیل زیر
داشته باشد و اگر بیمار را اجابت باشد بکوشت مرغ و یا دراج یا بکوشت بزغاله کنند هم
شاید و اگر بیمار را قی بود و اگر از جهت صفرا کنند شکم بطبع بود عدس و سرکه و بادروج خشک
در دوی کنند بهتر است مزوره صفرا را از ماده و خلط غلیظ پاک کند و درد کار
و مثانه و رحم را پاک کند و بول بسیار براند حاجت بنشانند و پیاز و کشیز خرد کنند و
بروغن بادام مقلی کنند و اندر دوی آب بریزند و برگ ترب بسیار در دوی کنند و بجوشانند
تا تمام پخته شود پس آب کرفس و معصره در دوی کنند و ابراز ها در دوی کنند و ابزارها
در دوی کنند چون کشیز و اندکی دارچینی و اندکی نمک و نان خشکار ترید کنند و بخورد

واگر ماندگی خشکی بود و سرخی بول باشد و یا رنجی اگر بدل برگ مویز کنند یا اسفاناخ
بنه **مزوره شکم** رفتن و کدو ... شکم و بوی کرد ... صفتش چنانکه گفتیم از ابزارها باشند
لیکن کشنیز بیشتر باید کرد باشد چون عصیر باشد بادروج ... درو کنند و یک کف سماق
بجوشانند تا پخته شود و چون پخته باشد و بر آن کشنیز خشک خوش بوی کنند ماندکی
نمک پس ... کنند و بخورند **مزوره کشمش** اسهال صفرا گرم که باشد با شراب زرشک وکو
زرشک و ناردان ... ماینده ابزارها بجوشانند بروغن ... شیره و آب زرشک
درو کنند و بجوشانند اگر زرشک و ناردان درو کنند پس بادها ...
درو کنند بکشنیز خشک نافع بود **سبوسه تها** و بیماری ... کنند ... دوکا
واگر خواب ایشان نباید ... دارد ... و اسفناخ و بادروج ... و بیرون ارند
پس هم چندان ... کاهو ... کشنیز ... ابزارها بهم آمیخته کنند ...
بپزند ... بادام ... کنند **لون دیگر** بیداری ... کاهو
... را با آب بپزند ... پس بیرون کنند ... پس ...
... لیکن ... کشنیز ... کنند و آب درو کنند ... کاهو ... درو کنند و
... گوشت ... مرغ ...
... باشد ... کاهو ... نافع باشد **مزوره** ... شکم نرم
کردن ... سیاه بجوشانند ... صافی کنند و ابزارها ... روغن بادام
... کنند ... شیره ... چنانکه گفتیم و آب ... کنند یا ... خوش بوی کنند
بکشنیز ... و دارچینی و اگر حاجت ... شکم ... بدل آب ... خشک
و آب سماق ... کنند ... **مزوره** که ضعیف
... باشد از بیماری شکم ... دراج ... یا کبوتر ...
بپزند و چون پخته باشد آب ... گوشت ... جدا کنند و ...
... ابزارها بجوشانند تا پخته شود پس ... نان ... بادام ...

... بیمار معتدل کنند و آنکه گوشت کوفته درو کنند تا تمام پخته شود و پس از آن خوش
بوی کنند بکشنیز خشک و اندک ... سرکه سپید تا نافع بود ...
... صفتش ابزارها ... روغن بادام ... پوست کنده ... کوفته ...
درو کنند و بجوشانند تا پخته شود ... بادام ... کوفته ...
کرده بکشنیز خشک ... خوش بوی ... ابزارها ...
کنند ... کوفته درو کنند و بجوشانند تا پخته
شود و بخورند نافع بود **صفت** نان ... شکم ...
کوفته ... آمیخته کنند ... نمک ... کنند و دو تا نان ...
نان ... **صفت** ... شکم ...
خاصیت ...
نمک درو کنند ... خشک ...
سبوسه ... صفتش ... بادام ...
چهار یکی بادام کوفته ... روغن بادام ... شیره ...
... باشد ... سماق ... کنند **مزوره** ...
... طعام ... صفتش سیب ... دانه و پوست پاک کرده
... روغن بادام ... کنند و آب سیب درو کنند
... نعناع ... خوش بوی کنند
... دارچینی و اگر بیمار ضعیف بود ... دراج ... نافع بود **صفت**
مزوره ... روغن ...
بجوشانند ... باشد ... سرکه ... کنند ... نان ...
... **معموره** شکم ...
زرشک و ناردان ... خوش بوی کنند بکشنیز ...

صفت خبیص ... کوفته ... تا خشک شود و دیگر بار ...
... روغن ...
... خشک پس شکر سپید ...
... نمک ... درو کنند ...
... بادام ... کوفته ... کنند ... بادام ...
کنند **شتی** ... روغن شیره ... و نمک ... درو کنند ...
... بجوشانند پس صافی کنند ... خوش و سرد ...
... دیگر بار ... صافی کنند ...
ضعیف کند ... نمک ... کنند ...
و صافی کنند و بکار دارند **فقاع ...** ... گرم ...
... شکر ... **فقاع معتدل** شکر ...
کرده ... انار دانه ... پودینه ... نارنج ... و بکشانند ... سداب
فقاع گرم ... طبعها ... رطوبتها ...
... سداب و پودینه ... نارنج ... سنبل ... دارچینی ...
... گرم ... پاک کند ...
... پاک کند ... طعام ... **سرکه** ... معده ...
طعام ... رطوبت ... صفتش سرکه ... نخود ...
... نیم کوفته ...
... سرکه ...
...
... **سرکه ...** ... رطوبتی ... سپید ...
... پاک کند ...

سرکه ... درافکنند ... کنند و سر او محکم ببندند ... ماه بنهند یا ... ماه تا
برسد ... سرکه ... پاک کرده ... سرکه ... درافکنند و در ...
کنند و شش ماه ... منفعت این آنست که چون ... اسهال ...
... سینه ... رطوبت ... بلغمی ...
... بلغم بود ... اطعشاق ... رطوبت پاک ...
... طعام ... کند و چشم را ...
دارد ... کند ... تا بغداد ...
برسد ... بیماری ...
کند و گوشت ... کند ... **سکنجبین**
... سرکه ... **صفت ...**
... سپید ...
... **باب ۱۸** ...
... خاصیت ... دماغ ...
کند ... سیب ...
... یکی ... گلاب ...
... درم ... **خلاصه** ... دماغ را
... گرم ...
...
... سیب ... **...**
سپید گل سرخ ده درم ... بنفشه ...
... سبد ... کنند ...
... **عنبر کمد ما** ... گرم ... خوش ... دماغ ...

اشیخ پنج درم صندل سفید دو درم برگ نیلوفر دو درم عود یکدرم عنبر دانگ مشک یک دانگ نیم
برهم بسایند و بکار برند عنبر معتدل عود خام و عنبر یک مثقال قرنفل و سک و صندل
سفید از هر یکی نیم مثقال مشک یکدانگ و نیم برهم بسایند و بکار برند عنبر گرم دماغ
شد بر او شاید مشک دو درم عنبر اشهب سک المسک از هر یکی یک درم عود خام یکدرم قرنفل
یکدرم شلث نعا نیکو عود ده درم مشک تبتی سه درم عنبر اشهب یکدرم و نیم شکر یکدرم مشک
مشک نیم درم کرکم نیم درم برهم بسایند غالیه بغایت خوشبوی مشک تبتی و سک دهن دکهن
یکدرم و نیم عنبر اشهب یکدرم کافور دانگ در روغن بان مکد کنند و دیگر اخلاط را سوده
بر دعایر اکنند و نیم خشک بکار برند ند اشبو عود کرفته ده درم عنبر یکدرم مشک نیم درم زعفران
یکدانگ اول عنبر را بگلاب حل کنند و قندری جمع حل کرده بگلاب در دوی کند پس آنرا عود
کوفته و بیخته را در وی کند و بالش نرم جمله را حل کند و مشک و زعفران با اندکی گلاب
حل کنند و در وی کنند و نیک بمالند تا نیم اسخته شود و بر سنگ مرمر قرص سازند و بوقت
حاجت ازو بخور کنند ند دیگر این دارو بوی دهد چون وی را بر آتش نهند بوی در دمش دل
را قوی کند و زهرهای کشنده را نیک بود عود کوفته و بیخته یک جزو مشک خالص نیم شکا
جزو عنبر نیم جزو در گلاب مکد کنند بعد از مشک و عود سوده را بر وی پاشند و سرشته
و زن عود کنیرا در وی کنند و یک دانگ زعفران بهر ده مثقال در وی کنند و جمله را نیم
نیم شده بر صلایه بر نهند و بر اشکال کنند و چون خشک شود بهنگام حاجت از وی
دود کنند نافع باشد جلیع طیبها شک گرم و خشک است عود و ماسیر و کردن
کران سردی حیرت و دهد منفعت کند عنبر گرمست دماغ و دل را قوی کند کافور سرد و لطیف
است صداع را و بیماریهای گرم را سود دارد چون کسی بخور بیماری سرد را گیرد و آب چشم را
خشک کند عود گرم و خشک است معده را نیک بود و رطوبت را منفعت دارد لادن سرد و
لطیف است درد سر را که از گرمی بود بنشاند و بخار را منفعت دارد و هرکه بنیا در بکار دارد
موی را سفید کند زعفران گرم و خشک است معده را قوی کند و درد سر آرد و خواب انگیزد

مشک گرم و خشک است معده و دماغ و دل را قوی کند قرنفل گرم و خشک است معده و
دماغ و دل را قوی کند و خاص خاص جواهر یاقوت بدانکه یاقوت شش نوع است سفید و زرد
و کوحلی و میکون و کحلکون و رمانی باشد طبع وی گرم و خشکست و چون در آتش نهند و
بدمند آتش بر وی کار نکند و اگر از او دانه داشته باشد که بشکند نتوانند شکستن و آنرا
آتش پاره نشود و چون جوهرهای دیگر بکوبند و اندر معجون بکار برند نیک بود
و ابیر و دل را شاد کند و خاصیت او آنست که اگر با خود دارند سخت نیک باشد و با
و طاعون را و معدن وی اندر کوههای مشرق است بدان جایگاه که بلندی و بر آن
الشمس گویند و بپارسی چشمه آفتاب زبرجد معدن او اندر کوههای مشرق است بنزدیک
معدن زر و او گرم و خشک است و ارسطاطالیس گوید که او از بخار زر بود که معدن
یکی و اندر معدن وی سود دهی نشیند و بر در نگار مشک بوی خوش و کلان سر و نوع باشد
زنگاری که او مانند مینا بود و دو درم نقطی که او بسیاه بزند و سیم صابون باشد و بر
سپید باشد خاصیت او آنست که بیاض او بر هرچه هست و اگر کسی را زهر کشنده داده
باشند اگر فی باشد از وی بزن و چون بر صلایه خورد کنند و با دو غ بخورند زهرها
بعرقی از تن بیرون اندازد و از مرگ ایمن شود و اگر کسی را عقرب یا زنبور بزند
از این قدری با دوغ حل کنند و بمالند در ساعت ساکن شود و درد تمام کند
او سرد و نرمست و اگر وی را خرد بسایند و باسرکه حی بیامیزند مانند هاون نیک
بسایند تا حل شود و اندر هاون بعضی سیاه و سپید و لعل کنند بعضی را بپرورد اگر یک
جزو مروارید و یک جزو لعل و یک جزو سپید و بر صلایه بشیر زنان بسایند چنانکه حل شود در
ایله مانند الجم را ببرد

بپزند و در آتش نهند تا کل خشک شود و اخلاط در میان بپخته گردد و خشک شود پس
بیرون آرند و مقدار دانگی یا دو دانگ بر جزو عافکند یک دو بار بیشتر حاجت نیاید
و تمام و بهتر شود دندان درد دندان را سود دارد سنجار و کرما و مازو و زنجار و بوره را بکوبند
و بیرشته و بجای کنند بهر یکی چند عود و دیگی اسنان و سپیبه بپزند و در زیر دندان
گیرند دارابی که درد دندان را کرده باشد بیرون اندازد و فرو بزیرند سنونه که درد دندان کرا ن
رطوبت بود سود دارد ملح دو درم و نیم بوره ارمنی یک درم مازو و زنجار و زنجبیل و مویز
کهنه یک درم بسایند و بامداد و شب در گوشت دندان مالند مالیدی که کند دندان را ببرد و
دندان انتثار کند مصطکی یک درم در دهی زیت [illegible] نیم برگ عاقر قرحا مثقال بکوبند و بپزند
و بر دندان کند شده بر کند با خرفه بخایند یا بادام با مغز پسته یا مغز جوز کرم
کرده بخایند و اگر بر دندان سردی بپزند برگ غار و حب غار از هر یکی برابر بکوبند
و در سهم جز با زرده خایه مرغ نیم پخته سرشته گرم بر دندان نهند و باد ها
کرم کرده بر نهند تا اب دندان باز آید و کندی دی بشود ذرور معروف بچهار دارد
که گوشت بر رویاند و جراحتها مندمل کند و خون سیاوشان از هر یکی یک
درم خرد بسایند و بر جراحت بپاکنند ذرور معروف باکر بر انسحت سیم که از گوشت
و درد تخت گوشت را با آب انگبین دو سه بار بشویند پس پاک کنند و در سانکبین بیالایند
و در آن سروت بزنند و در گوشت نهند یا در بن بیخ دار و صفت او جبره مکنند و انزروت
و خون سیاوشان ذرور که گوشت رویاند بر جراحت ها انزروت و مر و خون سیاوشان
کندر کلنار از هر یکی نیم درم عدس سرخ مقشر یکی سم کلامنی خالص نیم برهم بسایند
ذروری که جراحت را بهتر کند و خون را باز گیرد و سر جراحت را بربندد نیک جراحت
خوا سند ده درم انزروت پنج درم مرصاف پنج درم خون سیاوشان پنج درم کندر پنج
درم عدس سرخ سه درم صمغ عربی سه درم کلنار دو درم نرم بسایند خواهند چنین برکنند و پنبه
خواهند بسپیده خایه مرغ تر کنند و بر جراحت نهند ذرور مرهم جراحت که گوشت او

بناه شده باشد یعنی زرد و سر جراحت بندد و سجوت کند در وقت بر شدن و در اول
سر جراحت بگشاید و نشوی را بر چیند و گوشت را برویاند اندر وقت هم چنین انزروت سا
و شادنج هم کلامنی و سنگ و مرد کی زر که یک درم و نیم صبر زرد دو درم زرد
کرد و درم کلامنی و سوسن و شیاف ماشیا یکدرم بسایند چنانکه رسم است ذروری
منفعدکی بن مرو دیگر سوختگی را و داسنک خبث الفضه اسفیداج نیم لیا آهک
مغسول و دهن گل سفیده خایه مرغ سرشته چنانکه رسم است باب ۱۳ اندر داروی
دهان و زبان و دندان و ملاذه و دندرها و منفعت ایشان دارو که کرای زبان
ببرد و نوشادر و فلفل عاقر قرحا و خردل سفید هم برابر بکوبند و بپزند و بر و زن جعد
یاد و اندر ایلان بمالند خاصان و برابر منافع دارو کی که سستی زبان را ببرد و آنرا
جامد مستبل از هر یکی دو درم سادج تا نخواه و رمان و مطر یک و تخم کرفس و تخم سلب کهنه یک
مصطکی و سلیخه و فی المیس از هر یکی درمی مر ماسید دو درم کهربا دو درم ست یک
درم باب کرم با شراب کهن مادوی که ملانه را نیکو نیکی آرد و انکن دو درم نیم ششینی یکدرم
و با انگبین سرشته و بیل بر گیرند و ملانه را بدو ساعت دارو دیگر ملانه را
اصله و خناق را سود دارد چون رس صمغ ملک انداران دو نوشادر دو سماق و مازو
دانه اقماع الرمان و اقاقیا و عصاره عنب الثعلب از هر یکی دو شب یمانی یکدرم ماسیران کلنا
و حضض و کزمازو و ورق گل سرخ و ورد و اخطا لطیف و شیاف ماشیا از هر یکی سیم
درم و تقسیم سوخته دو درم هم را بکوبند و بپزند بعضی فتیل ملانه را سانند و از جهت جنا
اندر دهند دارو دیگر و سپیدکی را که از گرمی بود سود دارد و سپیدکی بنشاند و بیرا
قلاع و خناق شیاف ماشیا و طباشیر و لسان الحمل و بزر ساوس و کلنار و هلیله زرد
و برگ زیتون و کزمازو و شب یمانی و اصل السوس بکوبند و بپزند و جنب اندر دهان
دارند دارو دیگر که قلاع سیاه را بگیرد و برگ زیتون برگ علیق و اقاقیا از هر یکی ده درم
شب یمانی دو درم قلقطار دو درم اصل السوس دو درم سعد دو درم زعفران یک درم بکوبند و بپزند

و در دهان باشند **داروی دیگر** هر گاه که بر گوشت بن دندانها بر آید و خوره را سود دارد
بگیرند پوست انار ترش ده درم عفص نیم درم ورق گل ده درم نمک هندی نیم درم شب یمانی نیم درم
هم بکوبند و بیزند و استعمال کنند و بوقت حاجت بکوبند و در دهان باشند **داروی دیگر** خون
آمدن از بن دندانها باز دارد و خوره را پاک کند بگیرند سرنج و سرنج سرخ آهک
مانند سماق راست استعمال کنند بوقت حاجت مقدار دانگی و نیم بسایند و بدان مسواک کنند
و از پس آن سرو بن گل اندر دهان گیرند تا سوزش بنشاند **داروی دیگر** خوره و خون
آمدن را سود دارد سعد و زرشک سرنج سوسن و سرنج سرخ و مازو هر جا ساوی بکوبند
و بیزند و در دهان اندر بدارند **دیگر** تا سوختن دندانها پاک کند بیخ سوسن آسمانگون
بلیلج مازو هر جا بلیلج شب یمانی و گلنار ماروی سماق از هر یکی ده درم بکوبند و بیزند
و در دهان پر کنند **داروی** که دندان جنبیده را سخت کند و بوقت شب یمانی و دندان
و سماق و ورق گل سرخ و پوست انار ترش و مازو و اسپغول و هلیله زرد و سک و گلنار
ساوی بکوبند و بن دندانها مالند **داروی** که کرم دندان سیاه را بخورد هلیله زرد ده درم
فلفل نیم جامازو ساوج رومی مازو سوخته بکوبند و بیزند و بدان مسواک **از تشنیه**
دیگر بجای هلیله شبید بخید هم و جامازو هم او در دهان **داروی** که زرد دی و سیاهی دندان
ببرد و بوی دهان خوش کند زنجبیل و زنجبیل و زر بابونه و ماش فلفل و قاقله از هر یکی ده درم
نمک بریان کرده ده درم سوخته ده درم **داروی دیگر** سرد و خوره و شکاف را سود دارد و بلیله
مازو هر جا بلیله و مازو هر جا بکوبند و بیزند و یا از پس تر شده
و اندر حق بکی دندان نهند **داروی دیگر** خون آمدن از بن دندان باز دارد گلنار و گل
و حب الآس و قطاع الرمان سماق نمک بریان کرده مقدار اوی سوخته و از سر که کشته
از هر یکی ده درم بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند **داروی دیگر** دندانها را سخت دارد
و سخت کند و بوی دهان خوش کند عفص شامی کوفته چندانکه انگشت شود با انجبار
نمک سوخته سوخته سفال چینی گلنار مازو جامازو فلفل ساوج جامازو سعد

سوخته گل سرخ سماق مازو را بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند **داروی دیگر** دندانها را
سخت دارد و بوی دهان خوش کند زرنیخ پوست ترنج و گل سرخ و عود و اظفار الطیب کهدر
دارچینی صندل سفید و سعد کهدر جوز بوا مصطکی و بسباسه قرنفل کبابه از هر یکی نیم درم
کافور نیم درم بکوبند و بآب سیب تر شده و جیها کنند و اندر دهان می دارند نافع بود
سنون خشک قابض باشد که فتق خون را خوش کرده بوی دهان را سخت کند و بایسته دندان
و ماده گوشت بن دندانها را خوش کردن دندانها و نشاندن و درد را گل سرخ نیم گلنار
عفص نیم شب یمانی نیم پوست ترنج نیم عدس سرخ نیم طباشیر دو درم قرنفل نیم ساوج
کف دریا سفال چینی سوده و بیخته کنند و درین دندانها گوشت دندان بر آکند و یک ساعت
نگاه دارند و بعد از آن بگلاب بشویند و اگر خواهند خشک تر کند دانگ کافور درین کنند
ان بر آکندن سنون سر که کهن مازو و درو جوشانیده مضمضه کنند و اگر خواهند که گوشت بن
دندان سخت کند نیم آس و کشا خاک و مازو بکلیس برشته و بریان کرده ده درم ده درم
زیاده کنند که این در گوشت ریاض بن خاصیتی تمام دارد **سنون** فایض خون از بن
دندانها و خشکی دندانها را ببرد و بوی ناخوش و بادیک شدن دندان از سبب بخار کرم که از
معده به دماغ شود عذبه عدس سرخ پوست ترنج گلنار شب یمانی که درم طباشیر نیم قرنفل
نیم کف دریا پوست هلیله زرد نیم ساوج بلیلج سعد بلیلج سوده و بیخته کنند و تیر کنند
دندانک بخشت درد دندان باشد پس سنون درو برا کنند یک ساعت نگاه دارند و بشویند
پس شستن بگلاب که مازو در وی جوشانیده مضمضه کنند **سنون** معتدل خون رفتن را کم کند
که از بن دندان آید و بوی دهان خوش کند و مزاج گرم بنشاند ورق گل نیم شب یمانی کرمان
و عدس پوست ترنج طباشیر گلنار از هر یکی نیم سعد رومی ساوج رومی و اگر خواهند
کرباره خوره را سود دارد و قاقله کند دو درم طباشیر شقاقل خشک و یکدرم نیم بر بارک
معتدل و نیم درم عود خام سوخته درو زیادت کنند و بخشت دندانها بیک درکار
باشد پس از آن این سنون درو بر آکنند و بگلاب بشویند **سنون گرم** دندانها که از سردی

خوردن آب او شده باشد و چنان نماید که باد و بخار است و چیزی نتوان خاییدن و قوی نتوان
کرد اما این دندان سخت و خشک شده باشد پیش از پاک کردن دماغ و معده بحقنه کردن حب
ایارج این سنون اندر آب دندان باز آید و فقی که درد دفع کند گل سرخ نیم مصطکی سعد ساذج
گلنار کهدر عود سوخته نیم سنبل و دانک تا که خواهند تا فرو شود قطاع الاخر یکدرم قرنفل
نیم درم سوده و بیخته و در درد دندان بر آکنند **سنون** یا خون رفتن از میان دندانها باز
دارد و بجراحتهای بن دندانها که سخت شده و خوره و بوی دهان خوش کند شب یمانی پنج درم
بونیدا صینی نیم حب الحیا بایند و هم بیامیزند و در دهان بر آکنند نافع بود **سنون گرم**
خوش کردانیدن بوی دهان را پوست ترنج سعد سنبل قرنفل جوز بوا سلیخه عود خام قرنفل
بسباسه و جوز کیا بر کهدر یکدرم مشک دانگ بسایند و در بن دندانها بر آکنند و بعضی باب
سیب تر شده و حبها کنند و در دهان میدارند هر بامداد و شام **سنون معتدل** که
بوی دهان را خوش کند سک المسک صندل سفید گل سرخ سعد کوفی پوست بار کرده
عود خام تلخ و س سوخته از هر یکی بلیلج کافور ریاحی دانگ و نیم قرنفل ده سوده
و بیخته کنند و همچنین بر آکنند و خواهند باب سیب یا آب ابی یا بگلاب تر شده و حبها کنند
و در دهان میدارند **سنون گرم** کدام این بیکو نباشد برای سداب نیم مثقال یکدرم
اهلک یکدرم زرنیخ یکدرم این اخلاط را خرد بسایند و در سرکه قوی تر نهند و در آ
نوکند و در کل گیرند و بسیار کنند از هر یکی دو درم کلنار یکدرم و نیم تخم خشخاش
و اقاقیا کهدر بلیلج و نیم بیک من نیم آب جوشانند تا صد درم بماند آنگاه باب سیب شیرین
و امرود کهدر بیست درم گلاب پانزده درم آب کشنیز ده درم دوسرجوشی بیاید و نهند و
دانگی نیم کافور درو کنند و هر روز تا مقدار پنج سیر از آن مضمضه می کنند **باب نهم**
اندر سعوطات و شمومات و بخورات و لطوخات و نطولات بدانکه سعوط داروی
باشد که در بینی چکانند و شموم داروی باشد که ببویند و بخورات داروی باشد که بسوزانند
تا بوی آن بجدا و بند ملک و سد و لطوخات داروی باشد که عضو را بدو طلی ...

داروی باشد که در سر کوفته چکانند و بینی در سر بینی یا مسه بدان آلوده کنند و در وی نهند
که خداوند درد سر را سود دارد آب کوک و روغن نیلوفر کهدر جز شیرزنان هم جز و هم بهم بر آمیزند
و در بینی چکانند وقت که مزاج حاره و یابس بود **سعوط** خداوند درد سر که تم را سود دارد
طباشیر نیم کافور نیم زعفران دانگ و نیم همه را نرم بسایند و با نزل ان روی یا روغن
نیلوفر اندر بینی چکانند **دیگر** در ددرع کودکان را نافع بود که عطسه حضض کند که کهدر بلیلج
سعتر زعفران در کهدر نیم بکوبند و شافها سازند و بوقت حاجت بسایند و بشیر
زنان یا روغن بنفشه در بینی کودکان اندر چکانند **دیگر** درد سر بلغمی و بادی و درد سر
که از آب دست و گرد و صعتر و حضض و جند بیدستر و زعفران و دار فلفل
کهدر یکدرم بلیل سفید درمی کندش دو درم مشک نیم درم بسایند و با آب مرزنگوش
تر شده و حبها سازند و بوقت حاجت نیم باب مرزنجوش بچکانند **سعوطی دیگر**
صداع بادی را ابهل دمی سیاه سک جند بیدستر فرفیون هم را بیامیزند و بروغن مرزنجوش
حل کنند و در بینی اندر چکانند **سعوط دیگر** دیگر که سر را بگشاید شونیز نیم درم شادنه بیک درم ثبت
یکدرم همه را بکوبند بادروغن سوسن یا دروغن بادام تلخ اندر چکانند **سعوط** دیگر فالج و لقوه را
را ابهل و جاوشیر درم و سکبینج درم راسند و بلبل و دار فلفل و انگوزه و اشق و جند
بیدستر از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و یکی را اشق یا شیر که کهن انگور بهی تر کند و یک
شبانه روز و بپالایند و یک قطره اندر چکانند **سعوط دیگر** خداوند لقوه و سکته را همه را
کلنک باب مرزنکوش یا باب سداب بسایند و اندر بینی چکانند و اگر با شیر زنان بود
صواب باشد و جند بیدستر با ماء العسل سود دارد و زهره و شتر کرک و شوطه
این همه مناسب داروی که کند بینی را بر دو مثقال پوست انار بلیلج و قصب
الذریره دو درم سک درم همه را بکوبند و یک شبانه روز تر کنند و بپالایند و آلوده کنند
و در بینی نهند **سعوط** که شقیقه سر را نافع بود در روغن بادام تلخ یا روغن مرزنجوش
تلخ یا آب مرزنکوش اندر بینی عاقل چکانند **دیگر** انواع بیاره ها که سرد و نزدی

بود سود دارد نافع سکبینج وانک باآب مرزنجوش وقطره چند روغن زیت سود دارد و
مقدار یک عدس مرفیون باشیر زنان سود دارد و عصاره شهر دانج و عصاره حکند رنرو
باشد و موسیائی باروغن بنفشه سرو باشد و شبنا باآب مرزنجوش سخت سود دارد و
قثاء الحمار باشیر زنان نافع بود دارو دیگر خون آمدن از بینی باز دارد ماذو بیز بابر
آتش نهند تا سرخ شود وا ز آتش برگیرند و در سرکه افکنند و از این ماذو دو درم زراوند
مه درم شب یمانی ده درم کافور دانگ بکوبند و بیزند و بلیته کتان تر کنند و بدین دارو آلوده
کنند و در بینی نهند نافع بود بلیته که از بینی خون باز دارد قرطاس سوخته و پوست
خایه مرغ سوخته اقاقیا و پوست انار که هر یک ده درم بکوبند و بیزند و بعصاره بهار تر
تر شند و بلیته کنند در بینی کنند دیگر خون آمدن از بینی باز دارد و قرطاس سوخته
زاج سوخته شب یمانی بریان کرده مازو سوخته و در سرکه انداخته گلنار عصاره لحیه
التیس دم الاخوین از هر یکی سه درم افیون سه درم کند رسه درم سه درم صدف سوخته سه درم
سا ریخ مدسی کافور سیکد درم همه را بکوبند و بعصاره بادروج و عصاره لسان الحمل تر شند
و خشک کنند سه نوبت بدین عصاره ها تر کنند و تر شند و خشک کنند و باز
میکوبند و تر شند و پس استعمال کنند و بوقت حاجت بسایند و اندر بینی چکانند دارو دیگر
دیگر ریش بینی را سود دارد ده درم اسفیداج پنج درم مرداسنگ و عنب الثعلب و سرب
محرق مغسول همه را بکوبند و بشراب و روغن مورد نیک بسایند و بر بلیته طلی کنند و در
بینی نهند از گندا کی بوالی سعوط در سرکه از گری بود سود دارد روغن سیر و بنفشه
و کدو واب کوک واب کسنی و شیر دختر دارد که هر برابر بهم بیامیزند و در بینی چکانند
سعوط که بیرقان را بیرد و سر را پاک کند و مدر را بگشاید موییز دستی سونیز دو درم حنظل
و در سرکه حل کند و در بینی چکانند و اگر سرکه تنها در بینی چکانند فایده تمام کند دیگر
دردسر که از رطوبت و تری باشد زهره کلنگ و کبک ماده از هر یکی نیم سنگ دانگ
و نیم درم روغن نرگس یا روغن سوسن بگدازند و در بینی کشند دیگر پاک کردن سر از

رطوبت نوشادر دانگ سکبینج دانگ شش تندیک مثقال در روغن یاسمین یا سوسن
حل کنند و در بینی چکانند نوع دیگر فرفیون نیم درم سداب کوهی و شونیز کهنه دانگ
با آب حل کنند و در بینی چکانند سعوط دیگر درد سر و فالج و لقوه را سود دارد چند
بیدستر و جاوشیر و زعفران و زهره کرکس هم برابر با آب چغندر بچکانند نوع دیگر
فی الیرقان اوّل سه درم و نیم خصف سه درم و نیم عدس تلخ و معنا که هر دانک شونیز دانک
و نیم افیون صمغ سداب زهره کلنگ و جاوشیر چند بیدستر که هر نیم درم صبر دانگ فرفیون
دانک بسایند و با آب تر شند و حب کنند مانند پشک و با آب مرزنجوش با روغن
بنفشه بگدازند و در بینی چکانند سعوط فالج و لقوه صبر شونیز بوره ارمنی هم برابر
با آب چغندر بگدازند و در بینی چکانند نوعی دیگر فوتنجا و شیر چند بیدستر سکبینج
سنبل بابلی و سپند و انگزد و اشق فرفیون که هر نیم درم در سکبینج شش و سرکه بگدازند
و بپالایند و در بینی چکانند شموم کسی سالم کرم را نافع بود آب سیب و آب و دختر و
گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و بو بیند و ترک بید شسته و بنفشه نیلوفر و
سیب مانند هم سود دارد شموم دیگر صداع سرد را عطر آمیزی را چون او یخ و قرنفل
و مرزنگوش که هر یک نیم باسه هم همه را بکوبند و بیزند و با آب سیب تر شند و بو بیند
نافع بود صفت شمومات مصروع سداب مرزنگوش شبث پیبر بونیدن سود
دارد و اگر ماذریحا سیده مصروع را عطسه آرد امید که خلاص یابد شموم صداع سرد
سود دارد شنیاقا از جو تر که از انگور سی تر شند و خمیر کنند و شمامه سازند و در
صبح می بویانند بخور که سده بینی بگشاید بافلی مادیرکه تر کنند و بر آتش افکنند و
بخور آن بدارند و سک و صندل سفید سوختن و بر بدو دان داشتن نافع بود و سنبل
اسیا را در آتش کرم کنند و اندر سرکه اندازند و بخور آن بدارند بخور که از بوی دهن
و دندان دور باشد سود دارد و سلیخه و قسط و زعفران که هر درم بکوبند و بشراب تر شند
و اقراص کنند و بیشتر بنهند تا دود آن بدهان می گیرند بخور دیگر برنج سرد را او ....

مقل صرد را بکوبند و بروغن گاو تر شند و اقراص کنند و بیو بزند و دود آن بدهان
فرا گیرند بخور دیگر بواسیر را سود دارد بیخ کبر پنج کرفس و چوب حضض و خاد رحتنی
و بیخ انگدان و بیخ سوسن آسمانگون هم برابر بکوبند و بعسل بلادر اقراص سازند مثقال
بر آتش پشک اشتر دود کنند زیر طغاری که سوراخ کرده باشد و حنداو نرملت را بدان
طغار نهند تا دود آن بدان میرسد با نکامداد و شبان گاه این بخور بکار برد و بلند بواسیر
خشک شود و بیفتند بخوری دیگر اندروت و رایتانه و پوست حنظل تند و پوست مازو هم
را بکوبند برابر و اقراص سازند و هم چنان دود کنند بر آتش پشک اشتر بخوری دیگر
خون آمدن بواسیر را ابد و بیخ سرخ و بلادر را شاید است اقراص کنند و هم چنان
بر آتش پشک اشتر دود کنند بخور که کام را باز گیرد کندر و میعه یابس و مر و سندروس
و قسط که هر جزو بکوبند و اقراص سازند و دود کنند و حال که کام را باز گیرد و گر دراپشا
بود و با حزیر سود دارد بخوری که ملازم را ابفکند چوب شبث و بر آتش دود کنند
و دهان باز کرده بدو دان بی دارند تا بخش بیابند که حزنشن را فرام می کند و حند بار چنین
کنند بخور از برای درد بواسیر و ماسی و خلیدن را نافع بود مقل و استخوان ماهی و
با سکان و پوست بیخ کبر و کوهان شتر هم بر آتش نکون سار نهند و مقعد را بر سوراخ
دارند تا دود در مقعد شود نوع دیگر بواسیر را سود دارد زنبور و کلک و کندر و کوهان
شتر شحم سر بنهاد ابستین دود کنند بخور مار و عقرب و هم جانوران که زهر دار ند چون
دور کنند از انجا بگریزند شاخ بز کوهی و شاخ گاو و پیه مرغ و کبریت و حسک
و بان و نفت و سکبینج و مقل و قطران و سلب جز خواهند بهم و خواهند یکی از این دود
نوع دیگر باز رند و سرو و گوزن و شونیز و تنور که بر دود کنند هم جانوران بگریزند
بخوری تمام تر که هم جنبنده که اندرا بکم نرانند نفت و کبریت زرد و سرو و گوزن و قلقند
و بادرو سرو که هر برابر نفت را بگدازند و باقی داروها سوده بر وی بر اکنند و تر شند
و حبها سازند و خانه را بدو دود کنند و اگر خانه را آب بزنند یا آب کدو سرا و انگیزد یا چون

طلحلت یا قثاء الحمار که اخته باشد هم جانوران بگریزند و بمیرند بخور که حس بعد از
که از زنان و بچه که مانده باشد بیاورد و اگر که دل مرده باشد هم بیرون آرد در وبا
و جاوشیر و کبریت را شار است بطلحلت کاو تر شد و کف و دعا کند و بوقت حاجت در
زیر طغار بسوراخ کرده دود کنند و فرج را بدان سوراخ نهند بخوری که زکام را در جهان
باز گیرد کندر و میعه خشک و مر و قسط و سندروس که هر برابر بکوبند و بیزند و
دکلو لها کنند و نیم بزند و در سر زیر کام گرفته در دفعه ناز کام از بینی باز ایستد بخوری
که سرفه خشک را سود دارد در سر کین حزکوش دار دچی و پوست پسته و زرنیخ
که هر برابر بکوبند و بزرده خایه مرغ گلوله سازند هر یکی مقدار دو درم دود کنند
دیگر صبر سقوطری دود کنند نافع بود دارو دیگر عطسه آورد و عطسه آرد و سر را
بگشاید کندش حزبق برابر بکوبند و اندکی اندر دمند دیگر جند بیدستر سنبل بکن
سداب را شاید است بکوبند و اندر دمند و هم این دوا و روغن نیلوفر که در وی فرفیون
حل کنند حب بیکنند دیگر مغلوج را در بینی چند عطسه آرد سود دارد کندش
و حزبق سفید و عاقرقرحا و سنبل و زنجبیل و نوشادر و نطرون و صبر دارچینی و مشک
و مرزنگوش و جند بیدستر را شاید است بسایند و با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند
دارو دیگر شونیز بوره و شحم حنظل سنبل سفید که هر یک درم کندش سه درم صبر دو درم بکوبند
و با آب سداب اندر چکانند دارو دیگر هم بیماریهای دماغ که از سردی و تری بود
کند عاقرقرحا سه درم کندش مهم برگ حزبق کرم سا در مطبوخ خانه او بچه باشد و دود
حق بیدبی دو درم صعتر رازیانه و ..... که هر نیم درم بکوبند و بیزند
و اندکی از دوا در بینی دمند دارو دیگر در کوش که از کرمی بود در روغن کل دو درم روغن
بادام شیرین دو درم سیر کرده درم بجوشانند مقدار که سیر کبریت در روغن بماند
دیگر طیبن و کراث کوش را ابیر کنند روغن زعفران و فرفیون و جند بیدستر و حزبق سفید
و مس که هر سه درم نطرون و بوره که هر دو درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و بسرکه اقراص کنند

و شراب بیاشامند و مانند آن بچکانند قطوری دیگر درد گوش که از روی مرض باشد سود دارد ۷ م انگبین
۸ درم خل الخمر ۷ درم زنگار ۳ م انگبین را با سرکه بجوشانند و کف او بردارند و بقوام
انگبین آرند و زنگار [illegible] کنند و [illegible] گرم کنند و در گوش می چکانند دیگر درد
گوش مردم جوان و شراب خواره باشد سود دارد افیون یک درم شیاف سفید ۲ م روغن
گل ۳ م خل الخمر ۳ درم شیاف و افیون را در سرکه بگدازند و بعد روغن گل بیامیزند و یک قطره اندر
چکانند قطوری دیگر درد گوش که از سردی بود [illegible] برگ صنوبر [illegible]
خشک [illegible] برابر [illegible] آب بپزند تا [illegible] شود بپالایند و نیم گرم اندر چکانند دیگر
گرانی گوش را [illegible] سفید را بکوبند [illegible]
[illegible] بیرون شد [illegible] اندر گوش نهند دیگر [illegible]
بکوبند با انجیر [illegible] در گوش نهند [illegible] پاک کند دیگر کرم گوش را بکشد برگ
شفتالو را بکوبند و آب بستانند و آب برگ [illegible] و آب [illegible] کهنه ۵ درم [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible] کهنه یک درم [illegible] داروهای خشک بکوبند [illegible]
[illegible] در آفتاب نهند تا خشک شود بیامیزند و اندر گوش چکانند دیگر درد گوش
بستانند افیون ۲ درم جند بیدستر ۳ درم [illegible] بکوبند [illegible] بپزند تا بقوام آید
اندر چکانند نیم گرم نافع بود قطوری دیگر درد گوش [illegible]
۵ م روغن [illegible] ۵ درم روغن بادام تلخ [illegible] روغن [illegible]
[illegible] حاجت در گوش چکانند قطوری دیگر درد صعب [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] روغن بماند یک قطره اندر چکانند قطوری
دیگر درد گوش [illegible] سود دارد [illegible] افیون عصاره [illegible]
[illegible] جند بیدستر ۵ م [illegible] روغن بادام تلخ ۳ درم [illegible]
[illegible] سرکه بپزند تا [illegible] بپالایند [illegible] افیون [illegible]
سرکه حل کنند [illegible] بپالایند [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] حل کنند و بگوش اندر چکانند قطوری دیگر گرانی گوش را [illegible]
بدید آید [illegible] بوره [illegible] جند بیدستر یک درم و نیم [illegible]
درم و نیم عصاره افسنتین یک درم قسط یک درم [illegible] یک درم [illegible]
داروها بدان [illegible] کنند [illegible] حاجت اندر [illegible] روغن بادام تلخ حل کنند و
چکانند قطوری دیگر درد گوش [illegible] کهنه شده باشد [illegible]
[illegible] کهنه [illegible] بکوبند [illegible] با انگبین
[illegible] کنند [illegible] و اندر گوش [illegible] نهند قطوری دیگر درد گوش [illegible]
سردی بود [illegible] جند بیدستر کهنه [illegible]
برگ سداب [illegible] درم انگبین [illegible] روغن سوسن ۵ م داروها خشک بکوبند و با انگبین
و آب سداب و روغن بپزند تا آب برود [illegible] در گوش نهند نیم گرم
قطوری دیگر [illegible] روغن سوسن ۳ م روغن بادام تلخ ۳ م آب سداب
۳ م خل الخمر ۵ م [illegible] بچکانند قطوری دیگر [illegible] گوش [illegible]
شب یمانی فلفل سفید [illegible] زعفران افیون [illegible] سنبل پوست انار کهنه ۳ م
جند بیدستر یک م خل الخمر ده درم انگبین ده درم داروها بکوبند و بپزند و با انگبین
[illegible] کنند [illegible] حاجت اندر چکانند قطوری دیگر درد گوش [illegible]
[illegible] زعفران یک درم [illegible] افیون یک درم [illegible]
[illegible] پوست انار کهنه ۳ م خل الخمر [illegible] درم [illegible]
[illegible] خشک [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] حل کنند و اندر چکانند باب دوم اندر علاج [illegible]
[illegible] صداع گرم را سود دارد صندلین [illegible]
[illegible] افیون [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] حاجت بگلاب طلی کنند بر صدغها نوع دیگر صداع گرم را

صفت

[illegible] گرم [illegible] برگ خرفه برگ بید و برگ خطمی [illegible]
برابر همه بکوبند و گلاب [illegible] سرکه [illegible] صندلین [illegible] بر نهند ضماد
دیگر [illegible] عصا الراعی [illegible] برگ خرفه [illegible]
کنند و بر پیشانی نهند ضماد دیگر درد سر را که از [illegible] بود و صداعی که [illegible]
[illegible] صندلین ۳ درم [illegible] افیون نیم [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] بر آن موضع نهند [illegible] عصا الراعی [illegible]
[illegible] صندلین [illegible] صندل سفید [illegible] افیون یک درم [illegible] عصا الراعی [illegible]
[illegible] سازند صفت طلی اندر همه انواع صداع گرم را سود دارد [illegible]
[illegible] سود دارد روغن گل ده م گلاب ده م سرکه
[illegible] کنند و [illegible] طلی کنند [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] کنند [illegible] جند بیدستر [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سرسام [illegible]
[illegible] سرکه حل کنند
و طلی سازند ضماد که همه انواع صداع را سود دارد [illegible]
کهنه ۳ م بکوبند [illegible] نهند دیگر [illegible]
[illegible] برگ خطمی [illegible] درم [illegible]
درم همه را بکوبند و بآب بید و روغن گل و سرکه [illegible] بر سر نهند صداع که [illegible]
[illegible] سود دارد [illegible] جند بیدستر [illegible]
بکوبند و بشراب خوش بوی [illegible] بر سر نهند ضماد [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] طلی [illegible] صندل سرخ [illegible]
شیاف [illegible] زعفران برابر بگلاب [illegible] طلی کنند نافع بود طلا [illegible]

[illegible] کلنار [illegible] عصاره [illegible] افیون و صندل سفید کهنه ۳ درم
[illegible] بگلاب [illegible] پیشانی طلا کنند طلا دیگر صداع را [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بکوبند [illegible]
طلی کنند ضماد که صداع [illegible] اطراف [illegible]
روغن سوسن [illegible] اکلیل الملک و قصب الذریره گل [illegible] شب یمانی [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] داروها [illegible]
طلی کنند [illegible] خشک بکوبند [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] سود دارد بنفشه [illegible]
تخم خطمی [illegible] کتان [illegible] باب [illegible] بیالایند [illegible]
عصاره دیگر [illegible] روغن بنفشه [illegible] ضماد کنند ضماد دیگر معده [illegible]
[illegible] قصب الذریره [illegible] سنبل ۳ درم مصطکی ۳ درم [illegible]
[illegible] بر معده نهند ضماد دیگر [illegible] معده [illegible] نافع بود
۳ درم افسنتین ۳ درم [illegible] صبر ۳ درم [illegible] زعفران ۳ درم [illegible]
[illegible] مصطکی ۳ م موم ۳ م روغن ناردین [illegible] درم [illegible]
[illegible] ضماد دیگر [illegible] معده [illegible] کهنه ده درم
گل سرخ [illegible] سنبل ۳ درم مصطکی ۳ م [illegible] قصب الذریره ۳ درم [illegible]
خطمی [illegible] لعاب تخم کتان [illegible] ضماد کنند [illegible] معده
[illegible] باشد ضماد که [illegible] معده باشد سود دارد [illegible]
[illegible] تخم [illegible] سنبل [illegible] مصطکی ۳ م موم ۳ م روغن ناردین [illegible]
[illegible] شراب حل کنند [illegible] بر معده نهند [illegible] روغن ناردین [illegible]
روغن مصطکی [illegible] روغن سوسن [illegible] کنند ضماد که بر معده نهند [illegible]
[illegible] مصطکی ۳ م [illegible] سنبل ۳ م مصطکی ۳ م [illegible] بکوبند و [illegible]

مزه نخیش با باب نام نبرشند و صرد دست که معده خالی بود دبر نهند ضماد دیگر معده را قوة دهد
سنبل گل سرخ مصطکی قشور اکنده همه بسایند و بشراب انگوری خوش بوی که با ب سیب و آبی
سرشته بر معده بنهند ضماد دیگر معده ضعیف را قوة دهد لادن و قیر افسنتین و قیه صبر
و قیه مصطکی و قیه حب الآس قصب گل سرخ و فانیذ شراب بجوشانند و هم آب انار شراب بجوشانند
درم همه نبرشند و ضماد کنند ضماد که بیضه را سود دارد صندل و گل سرخ و برگ مورد
درم سلیخه درم اقاقیا درم سعد درم کندر درم کعک بغدادی با آب برگ مورد نبرشند ضماد
دیگر تا ن خشک کهن را نیز که در ضماد کنند بر جا بگاه ملن نهند ضماد دیگر معده و جگر گرم را
سود دارد صندل سفید درم بنفشه نیم درم تخم خطمی درم گل نیلوفر درم آرد جو درم زعفران
نیم درم کافور نیم درم موم درم روغن قذری و بر جگر نهند ضماد دیگر معده و جگر را سود دارد و باد
بشکند افسنتین درم سنبل درم سلیخه درم صبر درم میعه درم مصطکی درم عود البلسان
درم زعفران درم نیم درم موم درم روغن ناردین همه را در روغن بپزند که درم سیر ضماد دیگر بیضه را
صندل گل سرخ برگ مورد که درم سک درم اقاقیا درم سعد درم کندر درم کعک بغدادی
درم با آب برگ مورد نبرشند ضماد دیگر اگر حرارت عظیم باشد آرد جو با آب مورد نبرشند
نبرشند و ضماد کنند ضماد دیگر معده سرد را قوة دهد و گرم کند افسنتین قسط سنبل که درم
کندر درم مصطکی درم قصب الذریره درم اذخر درم قرنفل درم دارچینی درم بشراب کهن
نبرشند و ضماد کنند ضماد دیگر بانه دارد گل سرخ سک اندر بکی درم صندل سفید درم
درم عود درم زعفران یکی درم کافور در دانگ باب مورد نبرشند و بر معده نهند و ضماد دیگر
فی بلغی را نافع دارد قصب الذریره پنج درم سک پنج درم مصطکی درم سنبل درم عود درم
افسنتین درم کافور یک درم زعفران با آب برگ مورد نبرشند و بر معده نهند نوعی
دیگر معده ضعیف را که با تب بود سود دارد گل سرخ درم سنبل یکی درم افسنتین درم
درم آب مورد و آب سیب نبرشند نوعی دیگر درد معده و جگر را و درد اسهال را سود دارد
دندان را نیز برای اماس و چشم ... را سود دارد زعفران درم آورده

مقل اشق مصطکی صبر میعه که درم موم درم اشنان پیه بط اشان زفایم درم روغن
بان روغن حند انک کفایت بود دیگر درد جگر سرد را نافع بود زعفران درم اکلیل الملک
لادن درم سنبل درم مصطکی درم افسنتین درم اسارون درم حماما درم قصب الذریره درم بیخ کرفس
بنفشه سوخته درم قسط درم لادن درم سلیخه درم میعه درم درس درم فقاح ماما درم ضماد ساز
دیگر جگر گرم و اماس را سود دارد برگ عنب الثعلب و بنفشه و تخم کوک و اردجو و
عدس و طحلب و برگ لسان الحمل و عصی الراعی همه را برابر بکوبند و بر جگر نهند دیگر اما
جگر گرم را سود دارد بنفشه درم گل سرخ درم حی العالم درم صندل سفید درم قصب الذریره
درم سیب درم حمام بکوبند موم و روغن گل نبرشند دیگر جگر صلب و سرد را سود دارد
سنبل درم مصطکی درم سعد درم اذخر درم زعفران بکی درم قصب الذریره درم ص درم درم
با آب سیب که شراب کهن نبرشند ضماد دیگر معده و جگر ضعیف و صلب را سود دارد و
اسهال کبدی باز دارد کعک بغدادی درم کندر مصطکی افسنتین که درم لادن صبر قصب
الذریره عود اقاقیا از هر یکی یکی درم بشراب پاک کرده و بعضه درم حماما قصب پنجاه درم
روغن گل روغن ناردین حند انکه کفایت بود کعک و حماما بشراب مرغ کند ما بجم
اندر شراب بر ند و هم نبرشند حنانکه سرشت و ضماد کنند دیگر جگر ضعیف را سود دارد
مصطکی یکی درم صبر یکی درم افسنتین یکی درم گل سرخ درم عود درم سک درم زعفران یکی درم
بکوبند و با آب برگ مورد نبرشند و بر جگر نهند ضماد دیگر جگر صلب و گرم را سود دارد
درم حی العالم درم گل سرخ درم صندل سفید درم قصب الذریره درم ساذج درم کافور نیم درم موم
ده درم روغن گل بیم درم ضماد کنند دیگر سپرز سخت را سود دارد و مقل ازرق درم اشق
بلیله و فیه اسد باقلا و کرسنه و حلبه اکلیل الملک تخم کتان و بابونه سنبل و امرد مس که نیم
دقیه انجیر سیاه درم درم و قیه اندر سرکه حل کنند و بیست بالند و بر بیرون ... و کذار ند
و مقداری روغن بابونه روغن سداب در دی کنند و دارو های دیگر را بدو نبرشند
و بر سپرز نهند دیگر اندر حصه کودک سپرز را و سخت شده باشد انجیر سیاه نبر که

اشنه ضماد درم قسط بحری درم مغز بادام مقشر ده درم پوست بیخ کبر درم همه را بمی و روغن
خیری نبرشند و بر کانند طلی کنند بر سپرز نهند و فتی که معده از طعام خالی باشد و یک
ساعت بگذارند پس بگیرند و بطبیخ بابونه و اکلیل بشویند و بر روغن خیری طلی کنند و پیش از این
که ضماد بر نهند هفته بکید کنند بدین مطبوخ اشنه ده درم پوست بیخ کبر درم سداب
بوره یکی درم همه را اندر خل انگور بپزند و ندی بدان نبرکنند و کنند بران موضع می نهند ضماد
دیگر سپرز سخت را سود دارد برگ سداب ده درم بوره درم بورهٔ ارمنی درم اشق درم
بوره و اشق را در سرکه حل انگور بگذارند و سداب و بوره بدان نبرشند و ضماد کنند ضمادی
دیگر سپرز سخت را سود دارد مقل و اشق و کبریت که درم همه را اندر خل انگور کنند
تا از هم باز شوند پس از آن ضماد کنند ضماد دیگر درد سپرز که از باد بود سود دارد انجیر
اشق مقل صبر سکبینج جاوشیر که یک وقیه حلبه و بزر کرفس که ده وقیه بخل انگور
نبرشند و ضماد کنند دیگر استسقا زقی را اگر دستها و پاها سود دارد آرد جو و سعد و نمک
کوسفند خشک ... و نمک گلار ... را سنا است و با آب ... ضماد
نبرشند و طلی کنند ضماد دیگر استسقا زقی را با اسهال کند تخم حنظل درم صبر حب النیل
سقمونیا صبر تخم خطمی که ده درم ... سوسن آسمان گون سرکین گاو که ده درم
سرکین گاو و خثا انجار مویز صمغ صنوبر پوست بیخ کبر که ده درم فقاح ماما فودنج بوره
سرخ ... که درم پیه بط و پیه مرغ از هر یکی ده درم موم درم روغن کنجد
چندانکه حاجت بود نبرشند حنانکه رسم است و ضماد کنند و سرکین گاو و بوره ارمنی و سرکین
نر و بوره ضمادی نیک است ضماد دیگر جهاودندان استسقا را که اسهال کند تخم حنظل درم
شبیه درم سقمونیا فودنج درم تخم شبت و نمک طعام ... سرکین گاو و نمک
هندی و ... بزر ... بلیله و زنجبیل و دار فلفل بزر ... و ماذریون و بلیله که درم درم
بادام تلخ و اشق جاوشیر سکبینج که درم بوره کرد ... که درم حلبه بابونه تخم کتان
که ده درم موم درم روغن گاو و روغن بادام چندانکه کفایت بود نبرشند و بر معده و ...

ضماد کنند دیگر جهاودندان استسقا که از سردی معده و جگر افتاده باشد حماما سنبل قرد
که ده درم مقل و اشق که درم سعد درم صبر مرکند حب البلسان درم لادن درم سلیخه
قسط عاقرقرحا میعه خشک گل سرخ سیب الیوس ... اکلیل الملک قرنفل مصطکی
که درم ... تخم حنظل که درم صمغ ... حل کنند و دارو ها بدان نبرشند و ضماد
کنند ضماد دیگر نلو الامعاء بلغمی را نافع بود لادن سعد کوفی مصطکی اذخر قصب الذریره
درم ... که درم ... بانه نقل که درم درم همه را با آب برگ مورد
نبرشند و بر شکم طلا کنند ضماد که اسهال باز دارد خاصه ... الامعاء صفراوی را اطراف
مورد ... برگ سیب و گل سرخ گلنار ... صندل سک و لادن ... که درم ... اشنه
بکوبند و با آب نبرشند و بر شکم نهند ضماد دیگر ... که سیلان ضعیفی ...
ماسکه باشد باز دارد ... کندر مصطکی اقاقیا ... لادن صبر که درم گل سرخ پوست
... سک گلنار عصاره لحیة التیس ... حضض که درم با آب ... مورد
نبرشند دیگر اسهال که سبب او از ضعف قوة هاضمه معده بود و سردی جگر باشد باز دارد
سنبل افسنتین قصب الذریره ... کندر مصطکی که ده درم سک پانزده درم لادن درم ده
درم برگ مورد گلنار گل سرخ صندل سفید که ده درم پوست انار ... پانزده درم شراب
کهن نبرشند دیگر اسهال صفراوی باز دارد اقاقیا حضض کندر مصطکی زعفران سماق
که درم درم کعک بغدادی ... مورد ... و حب الآس ... گل سرخ
... کافور ... با آب مورد و آب ... روغن گل و روغن ... شند
دیگر اسهال را باز دارد لادن و قیه اقاقیا و قیه موم سفید و قیه روغن ...
کفایت بود و بر شکم و معده نهند ضماد دیگر درد بواسیر را بنشاند در ساعت ...
... ساق گاو و مغز استخوان ... و پیه ... مرغ خانگی از هر یکی
درم مقل را اندر روغن ... حل کنند و دارو های دیگر
را بدان نبرشند و طلی کنند ... ضمادی نافع است ضماد دیگر

اماس بواسیر را سود دارد اکلیل الملک و بابونه و بابا برنج دو سی درم انزروت ده درم خایه
مرغ جوشانیده و زعفران عاقرقرحا از هر یکی نیم درم تخم کتان کوفته و حلبه و خطمی کهنه [illegible]
سپیخته چندانکه کفایت کند و سه درم مقل در آن حل کنند و جمله بدان تبر شده و بیمار [illegible]
طلی کنند در روی آن بر روغن شیرخشت چرب کنند و بر آن موضع طلی کنند دیگر اماس [illegible]
را سود دارد موم زرد پنج درم روغن شیرخشت ده درم پیه مرغ خانگی مغز ساق گاو [illegible]
شش که هر ۵ م مقل ده درم در لعاب تخم کتان حل کنند نافع باد اگر پنج درم میعه [illegible]
زرده مرغ خانگی در این ضماد زیادت کنند صواب بود و اگر بجای روغن شیرخشت [illegible]
زرد الو آکند بهتر بود و اگر روغن زیادت از ده درم کنند روا باشد ضماد که هم اماس
سخت را نرم کند تخم کتان ۲ استار حلبه ۳ استار زرنباد [illegible] ده درم اشق نیم درم مقل
درم سندروس درم اکلیل الملک ۲ درم زعفران دو درم موم ۵ استار روغن سوسن
بار روغن کنجد چندانکه کفایت بود موم را به روغن بگدازند و مقل و اشق در سپیخته حل کنند و همه
بدان تبر شده و ضماد کنند ضماد که اماس خایه و قضیب را که از گرمی بود سود دارد [illegible]
دار و حلبه و زیره کرمانی کوفته که هر سه نیم بیامیزند و اندر مویز کردانه بیرون کرده و کوفته
تبر شده و موم و روغن کنند از پیه بط و موم زرد و روغن بابونه همه را بهم تبر شده و بر
جایگاه علت ضماد کنند نوع دیگر اماس خایه که از گرمی بود سود دارد جو امرود بالقلا که هر ده درم
آب برگ عنب الثعلب و آب کشنیز و زعفران اندکی تبر شده و ضماد کنند نوع دیگر اماس
خایه را که از گرمی بود [illegible] امرود عدس امرود بالقلا از هر یکی ۳ م بازرده خایه مرغ [illegible]
[illegible] چندانک کفایت بود ضماد دیگر اماس خایه که از سردی بود برگ کرنب [illegible] بپزند و [illegible]
هر دو بریزند و ضماد کنند دیگر اماس خایه صلب را امرود بالقلا آرد نخود که هر ده درم مویز [illegible]
بیرون کرده ۵ درم [illegible] انگشت ۵ م پیه بط پیه مرغ از هر یکی چندانک کفایت نوع دیگر
اماس خایه و قضیب که صلب بود و مویز منقی پیه کرده و موم زرد که هر دو م خایه مرغ مصطکی
سوده پنج درم روغن کنجد چندانک کفایت بود [illegible] برگ [illegible] بپزند نرم تبر شده و [illegible]

بهم تبر شده ضماد دیگر اماس صلب را که اندر خفیه و قضیب باشد مویز دانه بیرون کرده
و پیه کرده باقلی مقشر باب عصیده روغن گل که هر درم پیه بط و روغن بگدازند و باقلی [illegible]
کوفته و بیک زرده خایه مرغ بادی تبر شده و ضماد کنند ضماد که عسر البول را ماده دارد [illegible]
حب الغار از هر یکی درم اکلیل الملک نیم درم [illegible] ده درم تخم جرجیر [illegible] تخم ترب تخم کرفس
که هر م [illegible] فطراسالیون ۵ م بکوبند بپزند به روغن سوسن تبر شده صفت طلی بگیرند
اقاقیا حضض برابر تبر کنند بسایند ضماد دیگر اماس خایه را که از سردی بود سود دارد
باقلا و حلبه و بابونه و زیره و مویز منقی و با روغن کنجد تبر شده و ضماد کنند دیگر اماس
خایه و قضیب را که صلب باشد سود دارد و اماس شانه را نیک بود مغز ساق گاو ده درم
موم سفید ده درم روغن گل از هر یکی ده درم پیه بط ۱ درم نافع بود نوع دیگر که خون [illegible]
را اندر شانه باز دارد گلنار [illegible] و گل [illegible] صمغ عربی و تخم [illegible] کثیره و گلنار و گل سرخ [illegible]
کوزان [illegible] و عصاره لحیة التیس که هر جزو باب لسان الحمل با لسان الثور تبر شده و ضماد
کنند دیگر [illegible] بول را با تنگی بود سود دارد [illegible] اقاقیا [illegible]
باب برگ مورد تبر شده ضماد دیگر بول را که خون آید باز دارد اقاقیا و صبر حضض [illegible]
تبر کند بسایند و طلی کنند ضماد دیگر [illegible] را درست کنند پوست انار [illegible] بسایند
و [illegible] در سرکه آخین کند آب [illegible] کنند و [illegible] آتش نهند و [illegible]
تا سطبر شود و بگدازند تا سود [illegible] کنند و [illegible] زرده خایه [illegible] کنند و [illegible]
بسایند تا چون مرهم شود طلی [illegible] که بر خایه [illegible] آب [illegible]
شاف مامیثا [illegible] درم صبر [illegible] که هر [illegible] زعفران [illegible] اشیان [illegible]
با سپیده تبر شده و طلی کنند ضماد که خداوند فتق را سود دارد کندر مصطکی [illegible]
انزروت صبر حضض [illegible] اقاقیا گلنار خون سیاوشان هم برابر ضماد کنند ضماد
دیگر [illegible] خایه [illegible] سود دارد [illegible]
سرگین کبوتر سفید کهن [illegible] سرگین گاو خشک که هر م سعد [illegible] و [illegible]

تخم حنظل و صبر [illegible] که هر درمی ضماد حقنه [illegible] را باز دارد مدس مقشر پوست
انار [illegible] ماز و [illegible] که هر جوز [illegible] تبر شده و بر پشت و شکم و زهار
ضماد کنند ضماد دیگر اماس قضیب و [illegible] را سود دارد [illegible] السداب ده درم حلبه
ده م تخم شبث ده م [illegible] بیست درم موم سفید چهل درم روغن بابونه [illegible] درم
تبر شده چنانک رسم است و [illegible] ضماد نمایند دیگر که [illegible] را سود دارد [illegible]
[illegible] سعد [illegible] اقاقیا [illegible] برابر یکی بپزند و [illegible] تبر شده و ضماد کنند
ضماد دیگر [illegible] اقاقیا [illegible] سداب [illegible]
ماهی ضماد کنند و بدان موضع بگذارند [illegible] بگذارند
دیگر [illegible] که از [illegible] مقل و [illegible] حل کنند و ضماد کنند ضماد دیگر
[illegible] شدن قضیب را زعفران [illegible]
۳ م [illegible] ۵ م [illegible] ۵ م این همه را [illegible] حل کنند و [illegible]
در شراب [illegible] کنند و [illegible] بیامیزند و طلی کنند ضماد که [illegible] را باز دارد بگیرند
سعد [illegible] گلنار [illegible] که هر ده م صبر ۵ م [illegible] ۵ م عدس مقشر پوست انار
[illegible] از هر یکی ده م [illegible] شراب [illegible] نرم شود [illegible]
[illegible] بیامیزند [illegible] تبر شده و ضماد کنند
بر پشت و زهار ضماد دیگر [illegible] کنند تخم [illegible] امرود بالقلی [illegible]
[illegible] را سود دارد ضماد کنند ضماد دیگر اماس پستان [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] امرود بالقلا امرود حلبه خطمی [illegible] برابر زعفران [illegible] زرده خایه مرغ [illegible]
[illegible] تبر شده ضماد دیگر که ناف را از بیرون آمدن باز دارد مازو امرود بالقلا گلنار پوست
انار [illegible] پوست خایه مرغ [illegible] بکوبند [illegible] تا [illegible] شود
پوست خایه کوفته بدان تبر شده و ضماد کنند [illegible] ضماد که [illegible]
زیادت کنند امرود بالقلی ده م تخم [illegible] ۵ م [illegible] تبر شده طلی کنند ضماد

دیگر [illegible] کند [illegible] سرکه کهن و اکلیل الملک امرود بالقلا [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] طلی کنند ضماد که اماس پستان را که ریم کرده باشد سود دارد حلبه تخم کتان [illegible]
کنجد و بیخ سوسن و میعه [illegible] سرگین کبوتر و سرگین بز و نطرون [illegible] استار [illegible]
روغن چندانک کفایت بود ضماد کنند ضماد دیگر که پستان زنان [illegible] سرمه شود کندر
[illegible] از هر یکی [illegible] تبر شده [illegible] طلی کنند ضماد دیگر [illegible]
که ناف [illegible] سبز [illegible] درم [illegible] سرکه [illegible] تبر شده و طلی
کنند دیگر [illegible] را سود دارد [illegible] اکلیل [illegible] سنبل مصطکی که هر ده درم روغن [illegible]
روغن [illegible] که هر بیست درم [illegible] ده درم [illegible] سلیخه [illegible]
که ده م اکلیل الملک نیم [illegible] خشک [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] شکم و زهار [illegible] سرین [illegible] طلی کنند
ضماد دیگر [illegible] پیاز سفید [illegible] کنند [illegible]
[illegible] روغن [illegible] حل کنند [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] کنند [illegible]
[illegible] ضماد که [illegible]
[illegible] بلیل [illegible] زعفران [illegible] روغن [illegible]
[illegible] حل کنند و موم [illegible] روغن [illegible] خشک [illegible]
تبر شده و ضماد کنند نوع دیگر [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] مغز ساق گاو [illegible] مرغ خانگی [illegible] بگدازند
[illegible] روغن یاسمین [illegible] بیامیزند [illegible]
تبر شده و بدان موضع نهند و ببندند ضماد دیگر که [illegible] روغن گاو [illegible]
و بسایند و [illegible] ضماد دیگر که [illegible] سفید [illegible]

بکوبند و تخمها چندانکه گرم شوانند ضماد و دبر روغن کتان که بر روغن سوسن بمالند و بر نشند
و بر نهند ضماد که نقرس گرم را بنشاند ارد جو بیست درم افیون نیم درم بابونه عنب الثعلب
نیم کوفته و طلی کنند چون خشک شود بشویند و دیگر باره طلی کنند ضماد که نقرس مرکب را
ببرد تخم مرو مغاث و خطمی و ارد جو و سپیدان و روغن گل و زرده خایه مرغ که هر یک جزوی
طلی کنند ضماد دیگر دمل را حجر ... حرف بوره نمک سرکین خر ... کهده ... روغن ... نیم
خرد کرده بکوبند و بعد از حاجت بر نهند ضماد دیگر حلبه تخم کتان کهده ده درم ... نیم
... درم سیعه ... روغن یاسمین چندانکه کفایت بود نیم کرده چنانکه مرهم است و بر نهند
طلی که نقرس گرم را سود دارد در وقت با خطمی ارد جو زرده خایه مرغ در ... سرکه روغن
گل هم نیم کرده و طلی کنند صفت طلی دیگر نقرس گرم را صندل سفید گل سرخ شیاف مامیثا
... افیون ... جز ... بیامیزند و طلی کنند دیگر نقرس بلغمی را سود دارد
... روغن گل ... باشد ... اگر حاجت
فطر و جندبیدستر ... شود دیگر ... خطمی ... ارد جو
... زرده خایه مرغ روغن گل ... ضماد کنند ضماد دیگر نقرس مرکب
که ماده آن صفرا و رطوبت و بلغم بود حضض صندل صبر ماميثا زعفران ... یکی جزو
کرنب ... باب عنب الثعلب ... ضماد دیگر نقرس سرد را سود دارد
... افیون ... جزو
... کنند طلی که نقرس بلغمی را سود دارد بابونه و حلبه و اکلیل الملک برنج کتان
و برگ ... سعد ... کرنب و ... البطم ... بکوبند
... ضماد که تحلیل کند ... ضماد ... کلیل الملک که ... بیست
درم ... روغن ... بیست درم سرکه ...
... کنند ضماد که ... تحلیل کند ... خطمی بابونه و شبت
و حلبه ... کرنب ... ضماد دیگر ... زیادتی بود سود

دارد شونیز دیگر آنکه ... درم خاکستر ... البطم ... خاکستر چوب رز ... درم ... روغن
زیت ضماد نمایند ضماد دیگر تحلیل کننده ... عرق النساء ... مفاصل را سود دارد
برگ کرنب و باب ... بکوبند با زرده خایه مرغ ... سرکه ضماد
کنند ضماد دیگر از جهت عرق النساء نافع بود برگ ... ده درم ... درم
... درم تخم سپندان ... درم ... بکوبند و ... سرکه ... دو مقدار
... ضماد کنند و ... موضع ... ساند
... ضماد کنند طلا و عنب الثعلب ... افیون
... سفید و حب الغار ... درم ... سفید ... روغن زیت طلا
نمایند دیگر ... عنب الثعلب ... سود دارد ... درم ... درم ...
... افیون ... درم ... روغن زیت ... کنند و طلی کنند و
... پس ... ظاهر ... ساعت ... دهند
... اسفیداج ... طلی دیگر نقرس گرم را
... خطمی ... زرده خایه مرغ ارد جو ... سرکه روغن گل طلی کنند نوع دیگر
صندل سفید گل سرخ شیاف مامیثا ... افیون ... جزو
بیامیزند و طلی کنند ضماد دیگر نقرس بلغمی را سود دارد ... روغن گل
... باشد ... اگر حاجت ... فطر و جندبیدستر ... تا
... شود ضماد دیگر ... خطمی ... ارد جو ... زرده خایه مرغ
روغن گل ... ضماد کنند صفت ضمادی نقرس مرکب را که ماده آن
صفرا و رطوبت ... بلغم بود صبر حضض صندل ماميثا زعفران ... کرنب
... باب عنب الثعلب ... طلی دیگر ... عنب الثعلب بلغمی ... افیون
... سیاه و سفید ... بید انجیر
بگذارند ... طلی کنند ... ساعت

... سود دارد طلی دیگر ... سوخته ... کف دریا
سرکین موش ... نیم ... ضماد ... هم
... تحلیل کند ... خطمی بابونه شبت ... حلبه تخم کتان بکوبند ... کرنب
... ضماد کنند ضماد دیگر ... سود دارد ... ده درم
آب گرم حل کنند و ده درم ... خطمی ... ضماد کنند ضماد دیگر
دیگر عرق النساء را نافع بود ... سداب ... اسپغول ...
... درم ... بادام تلخ ... الاکلیل الملک ... سرکه ... درم ...
... حب الغار ... درم ... روغن ... کفایت بود ضماد ...
طلی دیگر داء الثعلب ... سرکین ... حب الرشاد ... سوخته
... طلی کنند طلی دیگر داء الثعلب سود ...
... سوخته ... سوخته سرکین موش ... سوخته
... سفید ... درم ... روغن ... نیم
صفت طلی عجیب ... سوخته سرکین موش ... بوره ... بادام
تلخ ... سفید ... برابر ... طلی کنند ... طلی دیگر
که ... دارد ... شراب ...
کنند ... روغن ... شراب ... کی
... طلی کنند ... زمستان بود ...
زمستان بود ... بیامیزند نافع بود طلی دیگر ...
دارد ... حب الغار ... بکوبند ... روغن ...
و طلی کنند طلی دیگر ... تا ... سرخ
شود ... شراب حل کنند ... بیامیزند ... طلی
کنند طلی دیگر که ابتدای ... سیاه ... برگ ... پوست

صنوبر ... کهده ... بکوبند ... شراب ... روغن ...
و طلی کنند نافع بود طلی دیگر ... داند ... چغندر ... لعاب
و تخم کتان ... نافع بود طلی دیگر ...
... چغندر ... ده درم ... بیامیزند ... بند
طلی دیگر ... سرکه ... سود دارد ... الغافث ...
... روغن ... طلی نمایند طلی دیگر ... سیماب مقتول ...
... درم ... روغن گل طلی کنند ... نافع
بود طلی دیگر ... بیست درم تخم ...
... بیست درم نمک طعام ده درم سیماب کشته ده درم ... بکوبند ...
بیامیزند ... حاجت ... بیامیزند ... طلی کنند ...
ساعت ... بشویند ... حاجت
طلا دیگر خارش ... سیماب مقتول بوره ... کندش
... نوشادر ... است و
... طلی کنند ... دیگر ... دارد
... خطمی ... لعاب حلبه ... بشویند
نوعی دیگر ... الفضه ... اسفیداج ... طلی نمایند
طلاء دیگر ... خبث الفضه ... درم ... اسفیداج ... درم ...
... بادام تلخ سوخته ... درم ... سرکه
... روغن گل حل کنند و طلی کنند دیگر ... سرکه ... بادام تلخ سوخته
... روغن گل طلی نمایند نوع دیگر ... سود دارد
... خبث الفضه ... سیماب کشته ... بیامیزند ...
سرکه ... روغن گل حل کنند ... طلی کنند دیگر ... ده درم

نمك ۱۰ درم نیم کوفته کنند و بر روغن گل حل کنند و اندر کرمابه طلا نمایند دیگر خارش را ببرد
تخم حنظل و حلبه در آب بپزند و از آن آب طلا کنند دیگر تخم خشخاش را بکوبند و با سرکه
حل کنند و در کرمابه طلی کنند دیگر اسپیداج مرده سنگ و گل سرخ و شیاف ابیض المعروف بکوبند با سرکه
و روغن گل طلی کنند و سرکه و گلاب و آب کرفس طلی کنند دیگر ارد باقلی و کوشت
حوز بوا با تخم و آب کرفس مساوی بورهٔ بکوبند اندر کرمابه طلا کنند دیگر خارش و جرب
را که در پوست پدید آید بیرون مویزج و سریشم و سیماب کشته مساوی بروغن بید
طلی کنند و بامداد در کرمابه بشویند دیگر بورهٔ سفید را ببرد و ضبط و خطمی نافع است و
ده ماقر قرحا کهدانه سم تخم ترب بهم بیرکه در قطران نیمه شد دیگر بورهٔ سیاه و سفید
را ببرد تخم ترب ده درم کندش ۸ درم نیمه کرده طلی کنند طلاء دیگر زراوند و شحم حنظل و ورق و کندش
مساوی نیمه کرده طلی کنند دیگر قوماما ببرد خردل تخم ترب کندش ببرد اینجا جمله کهده سم
حرف ده درم حرف سیاه ۱۰ درم با آب کرنب طلا نمایند دیگر قوباء و سعفه را سود دارد شحم حنظل
کندش کوکرد و زاج کهده سم درم ملتبا ۸ درم مرداسنگ ۳ درم کرم فرفین ده درم سیماب کشته
۵ درم در روغن زیت بیاغند ده درم و طلا کنند دیگر قوماکر بسیار کهنه بود بیند کی کن دو ۲ درم اسفیداج
۸ درم مویزج یکدرم نیمه کرده شد نافع بود دیگر بر هم را ببرد شیطرج و عاقرقرحا حنفی
خردل شونیز گل شقایق و زرنیخ زرد و مرد و نمک مساوی بهم بسرکه کشنیز طلی کنند دیگر تخم
ترب کندش مغز بادام تلخ و شیطرج و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و هزار اسفند و حرف
سیاه و پوست جوز مساوی بسرکه نیمه شد و طلی کنند طلاء دیگر کندش و شیطرج
خردل تخم ترب ما رسول تخم حنظل حرف سفید و مویزج و افسنتین ساوی بیارند هر یکی
یکجزو شقایق دو جزو نیمه کرده بسایند و طلی نمایند طلاء دیگر عسل بلادر ده درم عاقرقرحا
۳ درم سداب ۳ درم فرفیون ۲ درم شیطرج ۳ درم عسل بلادر بسایند و طلی کنند طلاء دیگر
مغز بادام تلخ و تخم ترب و خردل تخم جرجیر تخم کرنب حرف زراوند حرف سیاه شیطرج
حنظل مساوی بکوبند و بطبیخ مازریون نیمه شد و طلی کنند طلاء دیگر

طلا

کلف و کنجده را ببرد حب المحلب مغز بادام تلخ تخم خربزه سیماب کشته مساوی طلی کنند طلاء
دیگر کلف و بهق را ببرد بوره بلیله تخم ترب همه برابر طلی کنند بشب و بامداد با آب کرم با آب
تخم بشویند طلاء برص را ببرد و سیکتین کند چنانچه نادیده شود و ناپدید شود و شیطرج
و نوع وشب یمانی مساوی بکوبند بطبیخ نوع طلی نمایند طلاء دیگر کلف و کنجده را ببرد تخم ترب
و تخم خربزه و ارد باقلی بسرکه تر کرده و خشک کرده و مغز بادام تلخ و قسط و اکلیل الملک
و کتیرا مساوی دیگر نشان البرص را ببرد و اندر مرداسنگ بسرکه بپزند و نخشک النخود
بی سیده و ارد کرسنه و تخم خربزه و حب البان و مر و قسط همه برابر مرداسنگ را بلعاب
حلبه حل کنند و ارد ماش یکی را با آن نیمه شد طلی دیگر کند به اکر با ان و بیر او بود
و با اول کوبند ماز و شب یمانی و زرنیخ بکوبند و بزهره گاو طلی نمایند طلاء دیگر تو اول
را بحو بزداشان پاسی سوخته شحم حنظل بوره و نوشادر و شنجار زرنیخ
اهک آب نارسیده همه برابر بزهره گاو یا باب صابون طلی نمایند و دو ساعت بشویند
طلی دیگر سوختکی آتش را ببرد خطمی و برگ سلق حنا بر آرند با آب صافی تا مهرا شود
اندوی برکشند و جدا کنند و بسایند و بشاشند مرداسنگ پرورده و اسفیداج و روغن
و آب کشنیز ثعلب منب الثعلب همه نیمه شد دفع دیگر سوختکی آتش را اکر به مدف
ایلها شود سود دارد عدس مقشر و گل سرخ برابر و نیک بپزند بیار ارد جو و روغن گل
بوی بیامیزند و طلی کنند دیگر سوختکی آتش را اکر بد صعب بود برنج عدس مقشر
سفید ایا سنه رحنا آنکه خواهند و نیمه کرده بسایند چنانکه مرهم را بپخته باشد
و چون سرشته و سوده شد بران جایگاه طلی کنند و حرقه بگلاب تر کرده و بر وی افکند
و اکر سفید خایه را با روغن گل بزنند و طلی کنند سود دارد دیگر را اکر بپزند
آیدانه تخم ریزان ببرد صابون و بوره و شنجار همه برابر با آب حل کنند و ان موضع را بیازارد
و این دارو طلی کنند از برای سوختکی اسفیداج ۵ درم طین قیمولیا ده درم سفیده خایه
مرغ طلی کنند طلاء دیگر درد و کوفتکی و از سرکی اندامی را که از افتادن خیزد سود دارد

مغاث ماش مقشر گل ارمنی کهده ده درم اقاقیا صبر از هر یکی ۳ درم با آب برگ مورد طلی نمایند دیگر
زرنیخ زرد و حجر الفلفل از هر یکی یکدانک حل کنند و زیت خرفه با بکشند طلی کنند تا اثر
کبودی که از خون پدید آید در زیر پوست مرده شده باشد ضماد اماس جگر را سود دارد
و اکر حرارتی باشد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد مساوی ضماد کنند ضماد دیگر اکر حرارت
باشد این ضماد بروغن نخنند تا حرارت اندر وی زایل شود صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ارد
جو کهده ده درم زعفران یکدرم و نیم کافور نیم درم با گلاب نیمه شد ضماد دیگر مغاث ماش مقشر
گل ارمنی کهده ده درم اقاقیا ۳ درم صبر ۳ درم با آب برگ مورد نیمه شد ضماد دیگر سرکه اماقیا
و اسپیدبا تیبه ببرد گل ارمنی ده درم شب یمانی ده درم یکدرم نیمه شد ضماد دیگر
اسپیدبان را سود دارد ماش مقشر ۳ درم حب الزبیب ۳ درم بکوبند و با آب برگ مورد نیمه شد
ضماد دیگر اسپیب جگر و معده دیگر جابها را سود دارد ماش کارد گل ارمنی از هر یکی ده
درم صبر سنبل زعفران از هر یکی ۳ درم بگلاب و آب برگ مورد نیمه شد و اکر جایگاه عصبانی
بود شراب و روغن نرگس بالا بیامیزند ضماد دیگر ماش ده درم گل ارمنی ده درم صبر ۳ درم زعفران ۲
بگلاب ضماد نمایند و اکر جایگاه عصبانی بود شراب و روغن سوسن بالا بیامیزند ضماد دیگر
اماسها و دنبلها را ببرد خمیر ترش ده درم بوره ارمنی و حاشا و سکبینج از هر یکی جزو
کهده ۳ درم همه را بخبیرد روغن زیت ضماد کنند ضماد دیگر فرد بی را بپزند و بکوبند و بی ال
قیروطی کنند با پالوس ده درم زرنیخ سرخ و حرف سیاه کهده پخته ۳ درم را بروغن گل بیامیزند
طلی کنند طلاء دیگر خوک بپوشاند و بچه ده درم زرنیخ سرخ ده درم آهک سی درم صمغ
صنوبر ده بشست درم روغن گل بکدازند و طلی نمایند طلاء دیگر خوک را نرم کند پنج سر بهق
کی قند و پخته ۳ درم خمیر کندم ترش کشته ۷ درم بشراب بپزند و طلی کنند و اکر آرد حلبه با انگبین
بپزند و طلی کنند نافع بود ضماد دیگر که اماس کرم که از زخم و افتادن حادث باشد بپزند
ارد جو و کشنیز تر نیمه شد و ضماد کنند ضماد دیگر صندل سرخ زعفران مساوی با آب کشنیز
تر بسایند ضماد دیگر که همه دردها را تحلیل کند موم زرد یک جزو روغن شبت جزو

دیگر

شد
و یکدیگر بکدازند و با موم را بسایند و بجای بس شیند و ضماد کنند اکر حرارت سخت نا
معلوم را که اماس هم و آسیب رسید سود دارد سیب بشیرین در روغن نیم تر بپخته و بیرون
آتش نرم لغنده تا بپزد و نیک کنند کوشت الیه ضماد ده درم گل سرخ ده درم اقاقیا ۵ درم برک مورد
۵ درم سنبل ۵ درم مصطکی یکدرم جوز سرو یکدرم صبر یکدرم بگلاب طلی کنند و اکر
حرارتی باشد ضماد ده درم ارد جو یکدرم زعفران و نیم درم کافور زیادت کنند و اکر حرارت
نباشد گل سرخ ۵ درم سنبل ۲ درم مصطکی ۲ درم دارچینی ۲ درم لادن ۲ درم بروغن عنبری
حل کنند و دارو ها بدان نیمه شد ضماد دیگر درد جگر را که از آسیب و زخم خیزد
نافع بود مورد ۲ اسقیم ۲ درم حب الغار ۲ درم مو ۲ درم قصب الذریره ۲ درم مر ۲ درم موم ده درم
روغن زنبق بهم درم ضماد سازند طلاء دیگر خوک را بپوساند و بخورد سرکین کاو
خشک نیمه کرده بپزند و طلی کنند و اکر بعصب نزدیک باشد بسرکه بپزند طلاء دیگر
هم این منفعت کند اشق ده درم رسانه ده درم ده درم هر دو را بروغن زیت حل کنند و ۵ درم
و ۵ درم سرکین کبوتر طلی نماید ضماد دیگر اماس کرم را سود دارد ده و ماده را با
دارد شیاف ماميثا و اقاقیا و فوفل صندل سرخ با آب عنب الثعلب طلی نماید ضماد دیگر
اکر حرارتی باشد این نکاه دارند پوست انار توتیا حی العالم آرد جو اند با شراب بپزند
و ضماد نمایند طلاء دیگر اماس نرم را بوصیا قاقیا اسعد شیاف ماميثا زعفران و حضض و طلی
ارمنی همه را بکوبند و با سرکه ضماد کنند طلاء دیگر ترهل با کماد پس ضماد و سما
دیا ذیل ببرد سرکه و گلاب و روغن گل و آب برگ مورد و اسفنج بدان تر
کنند و بر چشم و روی نهند و اکر برکت کوند و برگ مورد را بکوبند و بر نهند سود دارد
طلاء که ناخن سفیدی که بر ناخن افتد ببرد زرنیخ سرخ ۳ درم شب یمانی ۳ درم کوکرد ۳ درم زفت تر
اندر سرکه و انکبین بکدازند و دارو ها دیگر را بدان نیمه شد طلاء دیگر سفیدی
بسکند دردی شراب سوخته یکدرم زاج ۲ درم مو ۳ درم روغن گل ۱۰ درم همه را بسرشند
و در یکدیگر کنند ضماد کنند طلاء دیگر پوست ها را که از کوفته ناخن برخیزد سود

بادرنگ و حرمل و سنای بکوبند و ضماد کنند داروی دیگر مصطکی ۳م نبات ۲م بجا بسرشند
ضماد دیگر مضرت کویند خانوران را جهت بیل سقو و کن حلتیت سکبینج سرکین کبوتر
بپزند و سکنجبین و سنای بجوشانند کهن بسرشند طلی دیگر خناق درد سر
از گرمی و بخار افتاده باشد بار دارد بنفشه ۵م و برگ نیلوفر ۵م صندلین که ۳م
شیاف ماميثا ۳م گل سرخ ۲ مثقال شاهسپرم مثقال بکوبند و بر پیشانی با گلاب و بیخ
بر بناگوش طلی از جهت درد سر زعفران و افیون و تخم بنگ و کنجد و کف یکدم
بر بناگوش بمالند طلی دیگر که خواب خوش آرد درد سر و بخار گرم را سود دارد بنفشه
و برگ نیلوفر و تخم کوکنار ۵م پوست خشخاش نرم صندل سفید ماميثا دو مثقال
کوفته و بیخته باب کوک بر پیشانی و بناگوش و مصدغها کوردن و بینی و کف پای را بروغن
بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن کدو و بوقت حاجت چرب کنند طلی دیگر قوی تر که
خواب آرد برگ نیلوفر بنفشه تخم کوکنار ۳ درم صندلین ۴م شقاقل کوفته باب کوک
بر پیشانی و بناگوش بمالند طلای دیگر از جهت خواب بنفشه ۳م برگ نیلوفر تخم
کوکنار ۳م گل خطمی ۴م پوست خشخاش و صندل سفید و لفاح که ۲م سوده
و بیخته بباب کوک طلی کنند طلی دیگر قابض خناق اسهال را بازگیرد اقاقیا کلنار
مغز کوکنار ۳م صندلین که یک مثقال و نیم شب یمانی یک مثقال برگ مورد یک مثقال
طین ارمنی بکوبند و بآب طلی کنند طلای دیگر معتدل که اسهال قوی را
بازدارد قوت شکم باز آید بود گل سرخ ۵ درم تخم مورد گلنار و سماق و مازو و هوز
السرو از هر یک ۳م صندلین ۳م سعد کزمازج باز کنود دو مثقال سنبل یک درم
بکوبند و بآب سیب بشیرین بمالند طلی دیگر قابض معتدل که اسهال را قوی کودن باز
کند و قوت معده دهد سود دارد و نیکو بکار برند گل سرخ ۵ درم اقاقیا و کندر
و ماز و جوز سرو شب یمانی و صندلین ادعیه ۳م سماق و برگ مورد که ۲م
۴ درم سوده و بیخته کنند و بآب سیب کرمانی کو ناکرده ناف و شکم و معده و پشت بمالند

طلای دیگر ناس و تپش جگر را کم کند و درد را بنشاند بنفشه و گل خطمی و بابونه و اکلیل الملک
که پنجدرم گل سرخ و تخم کشوث و شیاف ماميثا که ۳م لک و اسارون
و ریوند چینی که ۳م مصطکی نیم م کوکنار نیم م سوده و بیخته کنند و بآب کسنی
طلی کنند طلای دیگر ناس جگر و سپرز را سود دارد بنفشه خطمی از هر یک ۵ درم گل
۳م صندلین بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث برگ نیلوفر که ۲م ریوند چینی
یکدرم سنبل نیم م بآب کاسنی و سکنگور طلی کنند طلای معتدل ناس جگر و تب و سرفه
سود دارد و نفخ را باز کند و مزاج گرم را بصلاح آرد بنفشه نیلوفر گل خطمی از هر یکی
۵م بابونه ۲م اکلیل الملک ۳ گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث ۳م ریوند ۲م لک ۲م صندلین
۳ شقاقل سوسن ۲ اسارون یک درم سعد یک درم سنبل یکدرم بآب کاسنی و طلا
بمالد طلای دیگر ناس و سختی سپرز را کم کند بابونه ۳م اکلیل الملک ۳م برگ سداب
یک شقاقل تخم کتان دو درم بکوبند و برد اجنبه در سرکه غلتیده و کوفته و بر روی
پنبه کهن آلوده سر اکند و بر جای سپرز طلی کنند طلی دیگر از جای ناس سختی
سپرز را قوی تر پوست بیخ کبر ۳م گل سرخ ۳م تخم کاسنی و تخم کشوث که ۳م درم ریوند
۳ دانگ کوز ناز یکدرم نیم بکوبند و بگلاب طلی کنند و اگر بآب سداب طلی کنند
بهتر باشد طلای دیگر ناس پستان که فوزنده و شکم باشد سود دارد بابونه
پنجدرم اکلیل الملک گل خطمی بنفشه از هر یکی پنجدرم ارد جو یا مغز نزه از هر یک
ده درم کوفته و بیخته بآب کاسنی و گلاب طلا کنند طلی دیگر خناک و علل ناس عصبه
که جنبش شره باشد و سخت کشته و برنگ سرخ بود و رکها کبود شده بابونه اکلیل
الملک و خطمی و شیاف ماميثا و پوست در بندی که ۱۰ درم کوفته و بیخته بآب کاسنی
و گلاب طلی کنند طلی دیگر ناس عصبه و درد و سوزش قضیب را سود دارد بنفشه
گل خطمی از هر یکی پنجدرم بابونه ۳م حسک ۲م تسوم ۳م اکلیل الملک ۳م برگ
نیلوفر یکدرم و نیم بآب کسنی طلی کنند طلی دیگر از جهت اماس عصبه و سختی

از رطوبت کوفته سود را بابونه ۱۰م اکلیل الملک ۱۰م قیسوم ۱۰م بنفشه ۳م خطمی ۳م گل سرخ ۲
مثقال نیم بکوبند و بلعاب تخم کتان یا بلعاب تخم مرو طلی دیگر جهت اماس عصبه و اکثر بیک
اندام بود و سود دارد بابونه و اکلیل الملک و قیسوم که پنجدرم حلبه ۳م ارد باقلی
گل سرخ و خیرو بان هر یکی دو درم بلعاب حلبه طلی کنند طلی دیگر باد فتق را شکند رها
نکند که زیاده شود سنبل و سعد و مصطکی که ۳م صندلین سفید ۳م ...
۳م سیاه دانه یک شقاقل بآب مورد بر بند و قضیب کنند طلی دیگر کیا بنقوزها
بشکند و درها نکند که زیاده شود مورد ناف کرم مزاج را و در هوای گرم کلنار ۳
م شب یمانی ۳م و سیاه دانه سنبل و زنجبیل و تخم کرفس و نانخواه و کوز مرد
جهت تریخ از هر یکی دو درم بابونه دو شقاقل و ...
... بناگوش یک مثقال بلا درمل کرده و آغاطوا را سوده و در دی سرشته طلی
کنند طلی دیگر باد فتق و درد بند و هار را بشاخ جوز سرو کز باد ورق گل سرخ و شب یمانی
برگ مورد کلنار ناز و خورده کنند و قبها با نار ترش و هفت بلوط و ریاحین و حب
سفرطوی و بادریاکی و سرخی و صمغ الو و صمغ عربی و سرشیم ناهی از هر یک جدا گانها
حل کنند و دارو هارا بیان بپزند طلی دیگر از جهت سستی بول که بر بند و هار و موی پشت
الاید بنفشه برگ نیلوفر و گل خیری از هر یکی پنجدرم اکلیل الملک گل سرخ و تخم
کوکنار و بیخ سوسن نیم کوفته از هر یکی ۳م بلعاب اسفغول سرشته تا بول بیاید و یک
دست آک و درد و سوزش بنشیند و این دارو هارا بجوشانند و در طشتی ریزند و
مقعد را در روغن نیلوفر و روغن بنفشه اکنند و ساعتی بنشیند سود دارد طلی دیگر
بر سنانند و بیک داره شاخ بیار دو درد بنشاند بنفشه ۵م و برگ نیلوفر و گل سرخ
پنجدرم خطمی پنجدرم بابونه حسک ۳م ارد جو ۳م اکلیل الملک ۳ درم بکوبند
و بلعاب کاسنی ببجا کرده طلی کنند طلی دیگر ... زنان که بعد ما در بود
باز گیرد ... صندلین و گل سرخ و گل نیلوفر و بنفشه و گل خیری و آرد

و تخم کتان کوفته با گلاب طلی کنند طلی دیگر باز گرفتن حیض ماس ... الاستی گلنار
۵م عدس سبخ مقشر ۵م اقاقیا ۳ درم کلنار ۳ صندلین ... تخم بلوط یکدرم
ماميثا یکدرم بآب طلی کنند طلی دیگر از جهت کودک دو ساله و دو رست کودک سینه
سبوس سبخ را در سرکه بجوشانند و در روست کودک بندند بهتر شود طلی دیگر نیکو حال
پشت را سود خشخاش را در سرکه بجوشانند و سرکه را از وی جدا کنند و بمالند ...
تر نیز بمالند سخت نیک سود دارد طلی که خارش زهار و خصیه را نیک بود شیاف ...
۳م اقاقیا حب سفرطوی یکدرم توتیا یکدرم نشاسته یکدرم کوفته با گلاب
و سرکه طلی کنند اگر خواهند که خارش قضیب و خصیه و مقعد را سود دارد گل سرخ
و صندل سفید که نیم م زیادت کنند طلی از جهت خارش خصیه شیاف ماميثا ۵ درم
اقاقیا ۵م کلنار ۳ درم نشاسته ۳م توتیا یکدرم مرداسنگ ۲م با گلاب طلی
کنند طلی دیگر که خارش زهار و اندام دیگر را دور کند و اماس اندام که رطب باشد و درد
بهتر شود و تا پیدا کرده شیاف ماميثا ۳م و اقاقیا ۵ درم حب سفرطوی یکدرم شب یمانی
۲ دانگ و نیم م توتیا را با صندل که سرکه طلی کنند طلی دیگر خارش شب که او را بنات
اللیل خوانند خطمی بابونه اکلیل الملک که ۳م ترمس ۲م پوست در بندی ۳م شیاف
ماميثا یکدرم سرکه نیم ارد باقلی ۳م سوده و بیخته کنند و بآب طلی باکوفتن البته
ترمس نکنند طلی بواسیر جوز سوخته با پوست ۵م استخوان زرد آلو پوست باز کرده
و بر تابه بریان کرده ده درم استخوان شفتالو مقشر و بریان کرده ۵م بکوبند و بپزند
و بکو ها ستره کهن دیگر باده بسایند تا چون مرهم شود و بواسیر را بدان طلی کنند و پس
از آن بدان دود کنند بکو ها ستره و سبوس نان پزی و سبوس نان تنوری اکنون باشد
که نان پزی را بکوبند و بشمر بریزند آنچه باقی باشد آن سبوس باشد هر دو را بکوبند
و بمانند بیک کنند و پیوسته بدان دود کنند تا بواسیر ناپیدا شود نافع بود طلای دیگر
خارش فرج را سود دارد سرشته بآب کسنی سوده و برگ نیلوفر و تخم کوکنار کوفته با گلاب

کسی طلا کنند طلی دیگر از جهت درد ریشها و کوفتگی از آفتاب گل سرخ ۵ درم شیاف ماميثا ۲ گل
خطمی ۲ پوست انار عدنی ۳ درم صندل لیمو ۲ گلنار ۲ کافور دانگی بآب کشنیز طلا کنند
طلی سعفه تر که بر روی کودکان باشد سفیداب ارزیز ۳ درم گل سرخ ۲ درم گلنار یکدرم زرد
چوبه یکدرم کافور دانگی بکوبند و نیم درم موم ۱۰ درم روغن گل بگدازند و در هاون
افکنند و داروهای دیگر را بر وی پراکنند و بدست سحق کنند تا قوام شود و طلی کنند
طلی دیگر از برای سعفه و ریشهای تر که بر روی باشد سود دارد ماشا سبز ۵ درم گلنار
۳ درم حضض ۳ پوست انار ۳ حنا ۳ مرداسنگ ۵ قیمولیا ۲ اقاقیا ۲ شیاف ماميثا ۲ صندل
سفید ۲ با گلاب بسرشند طلی دیگر و سعد کهنها سرخ و بر آب که بر روی و اندامهای دیگر
باشد سود دارد ... و سرکه و روغن گاو بهم امیخته بمالند طلی دیگر از برای
شپش که در مردم افتد ... ۲ درم ... زرنیخ سرخ یکدرم ... سیماب کشته یکدرم
بسرکه و روغن گل طلا کنند و اگر روغن کار بود ... را چرب کنند و با ابی کرده
وی گل سرخ ... باشد ... سود دارد طلی دیگر از برای کهنهای
سرخ و ... باشد شیاف ماميثا ۲ ... صندل لیمو ۲ درم گلنار یک
درم پوست انار ... کافور نیم دانگ با گلاب طلی کنند طلی ...
خایه مرغ ... پوست ...
... با آب ترب ... بر روی طلی کنند
طلا دیگر ... سرخ که بر روی باشد ... تخم ترب ...
ترس ... مثقال ... نخود ... بنفشه ... ۳ سوده
و بپخته و بسفیده خایه مرغ ترکرده بشب طلی کنند ... تخم خربزه ... بر روی ...
... طلی کنند سخت بغایت نیک بود طلا
دیگر ... بر روی ... ۳ درم ... تازه بر روی طلی کنند ...
... طلی دیگر ... بر روی ... نخود ... ۲ ماده ...

ارد نخود ... مرغ ... ۵ درم سوده و بپخته کنند و بسفیده خایه مرغ ترکرده بشب طلی کنند
و بامداد بآب تخم خربزه ... بر روی جوشانیده بشویند نافع باشد طلی دیگر
که خون مرده و خشکی بر روی ... دیگر ... سنبل ۲ درم ... زرنیخ ... ۳ درم کنند
نیم سوده و بپخته بآب کشنیز تر طلا کنند طلا ... نشاندن ... ۵ درم ... ارد
نخود ۵ درم ارد شامل ۵ درم بنفشه ... سوخته ۳ درم تخم ... پاک کرده ...
ترس یکدرم بکوبند و بسفیده مرغ طلی کنند طلا دیگر نشاندن ... و ریش ...
... ۵ درم ... و ارد نخود ... درم ... سوخته
... تخم خربزه و حب النیل و قسط ... طلا کنند و بامداد ... بشویند طلا
دیگر ... کرده ... و دیگر ... برکنند ...
... ۳ درم ...
چنین کنند پس ۲ درم ... بر روی افکنند و ... بدهن گل
چرب کنند و بلعاب اسبغول ترکرده طلی کنند طلا که ... توتیا سوده ۵ درم
... کرده ... اقلیمیا ... ۳ ... مصطکی از هر یکی یک
مثقال کافور نیم درم بکوبند و در شیشه کنند و بوقت حاجت بگلاب ترکرده ...
کنند و اگر ... طلا کنند ... بود ...
توتیا ... سوده باگل ... کنند و ... گلاب و کافور ...
و اگر توتیا سوده بگلاب ترکرده و بر روی ... سخت کنند ...
تا خوش بوی شود و ... طلا ... ۲ درم ...
۲ درم خطمی یکدرم ... تخم ... یکدرم ... تخم کتان یکدرم ... نیم
... کنند و ... طلا کنند طلا دیگر ...
... کنند ... باشد ... بود ...
و دشوار گشته باشد ... اکلیل الملک از هر یکی ۵ درم ... درم قسط یک مثقال

سنبل یک مثقال و اکلیل الملک قسط روغن قسط کنند سخت مفید بود و اگر یکدرم ... زیادت
کنند نیکوتر بود طلا دیگر ... و چشم ... رطوبت بود ... ۵ درم
... ۵ درم ... یکدرم ... یکدرم ... طلی کنند طلا ... کم
... سفید ... صندل سرخ و شیاف ماميثا
و حضض ... و ... و خطمی و سعفه ... ۳ ... ۵ ... گلاب
... اقاقیا از هر یکی ... بکوبند و ... و آب کشنیز و آب عنب
الثعلب بسرشند و بگلاب و آب کاسنی و سرکه طلا کنند طلا دیگر ...
... صندل ... گل سرخ ... عنب الثعلب ...
شیاف ماميثا ... و خطمی و گل نیلوفر ...
۵ درم ... و ... بکوبند و با آب ...
و بگلاب و سرکه ... طلی کنند ... آب کاسنی و عنب الثعلب طلی ...
از جای ... باشد ... طلی بکنند
... خطمی و بنفشه و ... و گل ... و بابونه و اکلیل الملک
... ۳ ... ۳ درم سوده و بپخته کنند و بسفیده مرغ طلا کنند طلا
دیگر درد ... و ... باشد ... بابونه ... اکلیل
الملک و گل خطمی و گل سرخ ... ۵ درم ارد جو ... بنفشه و شیاف ماميثا ...
... ۳ درم تخم ... ۲ درم ... سوده و بپخته کنند و بگلاب طلی کنند
و با آب کاسنی و عنب الثعلب و ... طلا ... درد ...
... باشد و ... طلا ...
بابونه و اکلیل الملک ... از هر یکی ۱۰ درم ... ۵ درم تخم ... ۵ درم ...
... درم ... ۱۵ درم ... زعفران یک مثقال سوده و بپخته ...
... بسرشند و ... طلا کنند طلی ... بر روغن ...

کنند ... سوده ... طلا ... کرم ... و ... باشد ...
آب برگ شفتالو ... ۳ درم سوده و بپخته و با ... بسرشند و بر ناف و شکم طلا
کنند ضماد که ... بگدازند ... ۵ درم ... و بگدازند ...
... کنند و ... ضماد دیگر ...
... ۲ درم ... ضماد دیگر ...
... باشد و روغن گل ۲ ... ۱۰ ... درم
موم ۳ درم ... کنند ... نیم درم ...
یکدرم ... ضماد ... ضماد ...
... ۲ درم ... نیم درم ...
... کنند و ... موم ... کنند ...
... بوقت حاجت ... باشد ۳ ...
... باشد ... ۲ ... ۳ ...
سرخ و روغن ... کنند ...
شود و چون علت ... کنند ... سرخ ...
... تعالی ...
... اسبغول و گلاب و روغن بنفشه ... کنند ...
... و ... سفیده مرغ و ... اسبغول ...
و سفیده خایه مرغ ... ضماد دیگر ...
و اگر ... باشد ... سرکه ...
... از هر یکی ... کنند ...
کنند ... روغن ... بوقت حاجت ... کنند ...
... باشد ... از هر یکی

یک درم کوکرد پارسی نیم درم دارو ی جوش نیم درم اقلیمیا آب تا در سین [illegible] کند و ... سود
و بیشتر کنند و بوقت حاجت نیم درم و بینه کهن بر کناره مقعد نهند یا به انگشت تا تا ...
تمام بود تا علت ... و چون ... باشد بهمان دارو ی پیشین بر نهند تا
بنشیند و علاج ... که یاد کرده شد **ضماد** شکستگی استخوان را بندد و عفاص هام
اقاقیا هام ... درم ... کندر ... سوده و بیشتر و بیاشامند نافع بود **ضماد**
... انگشت که ضعیف شده باشد پس از درد ... و نوم کوفته ... بها
... کل ... استخوان ... سوم ... و کل ... ی دیابونه
بنفشه اکلیل الملک خطمی کدوم ... بر سر ... جایگاه تشنج نهند
ضماد ... انگام بر هر جای که باشد ... اقاقیا هام ... عفص ...
کل ارمنی ... صندلین ... ضماد کنند و اکو برک
سیب که سبز باشد بستانند در جای که ... باشد بر نهند ... کند با سائی
... در هفت سیب ... بر ...
... باشد بر نهند سود دارد و هفت در ذکر ... انشا الله
تعالی **باب یازدهم اندر نطولات** ... نطول ضماد ... سر
... بر ... سود دارد نطول دارو ی ... بیز ند
... و ... بنفشه و تخم کوکنار ... درم خشخاش ... پوست
... نیلوفر و کل سرخ ... باشد ... درم کشک جو ... کوفته
درم ... آب بیز ند ... بیماران ... اندر
... باشد ... **نطول دیکر**
... صداع ... سود دارد بابونه و اکلیل الملک ... تمام ... و برک ...
و شبت ... آب ... بیز ند **نطول دیکر** اکلیل الملک تمام ...
... بیز ند **نطول دیکر** که ... سود دارد

... نطول ... بیز ند بنفشه و نیلوفر ... خطمی و برک ... کشک جو نیم
کوفته و برک کوکنار ... و برک عنب الثعلب و برک ...
قطونا ... سپستان ... خشخاش ... کل سرخ ... روغن بابونه
... و برک ... بابونه ... بیماران ...
و ... روغن بابونه و روغن بنفشه کنند و برک
کف بابونه ... نافع بود **نطول دیکر** صداع سوداوی را نافع بود بنفشه
نیلوفر سوسن بابونه اکلیل الملک ... کشک جو نیم کوفته ...
... بیز ند ... **نطول دیکر** صداع ... بابونه اکلیل الملک ...
... و ... سعتر ... دشت ...
... **نطول** که ...
... بابونه اکلیل الملک ... شبت ...
... **نطول دیکر** ...
شبت ... اکلیل الملک و بابونه ...
... **از کتاب کونوا بی** نطول ...
سرد ... دست که شکسته باشد ... شود ... کشته و ضعیف ...
... سود دارد بابونه اکلیل الملک ... کل سرخ ... کل خطمی ...
بنفشه ... کل نیلوفر ... آب ...
... باشد ... موضع ... نافع بود **نطول**
... اکلیل الملک
از هر یکی هفت درم کل خطمی بنفشه از هر یکی ... درم کل نیلوفر ... کوفته
... درم برک ... کل سرخ از هر یکی ... آب ...
... **نوع دیکر** از ...

... بابونه ... درم اکلیل الملک
... کل سرخ ... بنفشه ... درم و کل خطمی ... صندلین ... و کل ... کوفته ...
... آب ... بر ... دست بیز ند ... تمام ...
... **نطول** ... از ... که در ... بود بابونه
... کل سرخ اکلیل الملک ... آب ... عنب الثعلب ... بنفشه ... کل نیلوفر
... درم صندلین ... مثقال ... نطول کنند ... **نطول**
... نافع ... بابونه اکلیل الملک ... پوست ...
... پوست ... کرفس ... تخم کرفس ... سنبل ... سبستان ...
... بیز ند ...
... **نطول دیکر** هم ... نافع ...
... درم ... اکلیل الملک ... سبستان ... مرزنکوش هم ...
... پوست ... تخم کرفس ... کل سرخ ... درم ... آب ...
... **نطول دیکر** هم ... کوش ...
... سود دارد ... اکلیل الملک بابونه
... کل سرخ ... پوست ... تخم کرفس ... درم ...
... پوست ... مثقال
... **نطول دیکر** هم ...
... بابونه ... سوس ... سعتر ...
... **نطول**
هم ... سوزند ...
بنفشه و برک نیلوفر و کل خطمی ... کوفته درم کل سرخ ... بابونه ... اکلیل
الملک از هر یکی ... سوس ...

وسر ویبنی ... بیمار ... آب ... کرده ... نافع بود **ابزن**
... بابونه اکلیل الملک ...
... از هر یکی ... پوست ... پوست ... خطمی ... تخم ...
بنفشه ... کل ... آب ...
... نافع بود **ابزن** دیکر ... بیز ند ...
... بابونه اکلیل الملک کل سرخ و کل خطمی و
از هر یکی ... درم پوست ... کوفته ...
... پوست ... بنفشه ... کل نیلوفر ...
آب ... روغن ... عقرب ...
... **ابزن** ... کوفته باشد ...
... کل سرخ درم ...
... درم ... کوفته ... پوست ... درم ...
اقاقیا ... آب ... و ... ابزن ...
... کرده ... کنند ...
... **ابزن** ...
... کل سرخ ... صندل ...
... کوفته ... کل نیلوفر ... اقاقیا ... آب ...
... آب ... برک ... عنب
الثعلب ... آب ... نافع بود **ابزن** ...
از جهت ...
... کل سرخ ... برک ...
... درم ... پوست ... نیم کوفته کنند ... آب **باب پنجم**

اند مطبوخها و نقوعها و سفوفات مطبوخ هلیلها مطبوخ هلیله ... هلیله کابلی ۱۰ م هلیله
زرد ۱۰ م هلیله سیاه ۱۰ م بنفشه ۵ م گل سرخ ۵ م تخم کاسنی تخم خرفه که ... کاسنی
گوش که ... عناب ۳۰ عدد سپستان ۳۰ عدد تمر هندی ۵ م ... چنانکه رسم است
... مطبوخ بیست درم شیرخشت ده درم ...
مطبوخ هلیله کابلی ده درم شاه تره ... عناب بیست عدد ...
... چنانکه رسم است نوعی دیگر ...
هلیله زرد ... تمر هندی ... شاه تره ... سپستان ... شیرخشت ...
... دیگر هلیله زرد کابلی و سیاه ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صعب باشد بود پوست هلیله مصری ده درم تخم کاشنی و تخم کشوث و گل سرخ کدام ۲ م کاشنی
و انگور سیاه که یک دسته عناب بیست عدد آلو پانزده عدد خرمای هندی مقشر
بیست درم شاهتره هم ترنجبین ط ذ بیست و پنج درم شاهتره هم ترنجبین ط ذ [illegible]
فلوس خیار چنبر نافع و شیر [illegible] کرده و بگلاب سرشته بیست درم دیوبند چینی نیم کوفته
و در رکوی بسته نیم درم این جمله اخلاط بیک من و نیم آب جوشانند تا چهل درم بماند
و ترنجبین بمالانند و دیگر باره بمالند و فلوس خیار در گلاب حل کنند پالوده باز
بکنند نافع بود دیگر شربتی که سینه را سود دارد و بنیاد پیهای [illegible] صفت سائر را
و نفع و ضعف معده را سود دارد پوست هلیله کابلی سه درم هلیله سیاه و تخم
کاشنی و کشوث و گل سرخ کدام ۲ م بسفایج و گل غافت و عنب کدام ۲ م دانه بوزیدان
نیم کوفته و در رکو بسته دو دانگ عناب ده عدد آلو پانزده عدد شیرخشت
ده درم در گلاب حل کنند و بجوشانند پس شربت تمر هندی و شکر خورند
بسبب تلخ شکم نفع صفت مطبوخ بهر سرفه و تنگی نفس و دو سالم و مردی شصت
سالم کلفشته سود سود دارد پوست هلیله مصری پنج درم هلیله کابلی و آمله و گل
سرخ و تخم کاشنی و تخم کشوث کدام ۲ م گل غافت یک درم افسنتین یک درم شاهتره
ده مثقال تکی دو درم عناب پانزده عدد فلوس خیار چنبر تمام آلوی بخارا ده عدد
ترنجبین ۱۵ درم بجوشانند چنانکه رسم است دیگر رسم و کوی [illegible] شانند
عناب ۲ عدد آلوی ۲ عدد گل نیلوفر تخم کاشنی گل سرخ کدام ۲ م بسفایج شاهتره م فلوس
خیار چنبر ۱۵ درم دیوبند چینی نیم م ترنجبین ۲ درم این اخلاط را بر رسم بجوشانند
چنانکه رسم است نافع بود نفع از برای استسقا سخت نیکو بود صفت آن ترنجبین
طبرزد ۲ درم فلوس خیار چنبر کوفته و بگلاب سرشته ۱۵ درم دیوبند چینی و لک
مغسول کدام نیم م ربالسوس دو دانگ این دانه را بر رسم ترکیب کنند نفع صفرا
و سودا و درد سر را که سبب آن از گرمی آفتاب بود و مزاج را صلاح آورد پوست

هلیله زرد ۷ درم پوست هلیله کابلی هم آمله ۲ م تخم کاسنی ۳ م گل سرخ ۲ م عناب ۲ عدد آلو
دیوبند چینی نیم کوفته در رکوی بسته نیم درم گل نیلوفر ۲ م شیرخشت ۱۵ م سنا ۱ و تربد
۲ دانگ پوست هلیله زرد نیم درم اسطاخیس ۲ غفرو گل سرخ دانک بر رسم بسازند و بجوشانند
نافع بود نفع از برای سودا و گرمی دل و بیخوابی را سود دارد پوست هلیله زرد ۲ م
هلیله سیاه هم بسفایج نیم کوفته و اسطوخودوس و لسان الثور و دوی کدام ۳ م گل نیلوفر
۲ م تخم کاسنی ۲ م دیوبند چینی نیم کوفته و صبر کرده نیم درم عناب بیست عدد آلو سی عدد
و بیست درم شیرخشت در گلاب حل کنند و پالوده بوی یار کنند و تقویت دهند و هلیله
دانک تربد و نیم دانک اسطاخیس یک دانک عود نافع بود نفع انفاس سود و خفقان را
و دنبلها و کوچک تاج و مثل ان و نفع پوست هلیله زرد و هلیله و آمله کدام چند درم
بسفایج افتیمون و اسطوخودوس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ دالان کدام ۲ م عناب
۲ عدد آلو ۲ عدد شاهتره هم سنای مکی ۲ م شیرخشت ۱۵ درم بر رسم بجوشانند
تقویت دهند بتربد ۲ و تربد درم افتیمون درم هلیله سیاه نیم درم اسطاخیس ۲
نافع بود مطبوخ افتیمون معتدل از برای سودا و عرق کما [illegible] سیاه کند
و بهق سیاه را سود دارد پوست هلیله مصری و هلیله سیاه کدام ۱ درم آمله و تخم کاشنی گل سرخ
و تخم کشوث بسفایج کدام ۲ م [illegible] و بادرنجبویه و گل نیلوفر و لسان الثور و دوی کدام دو درم
شاهتره هم [illegible] ۳ م عناب ۱۵ عدد آلو ده عدد اسطوخودوس و تخم ریحان مغسول
کدام نیم م ترنجبین بیست درم اسطاخیس یک دانک [illegible] بجوشانند و [illegible]
بسیار تربد کوفته یکی درم سقمونیا با هم چنین بوقت خوردن در دوی کنند و بکار برند
نافع باشد مطبوخ افتیمون قوی تر منفعت معده دکرده و بهق سیاه را سود دارد و بهق
کار کرده باشد و زنان پوست بکو مانیده و تنگی نفس و خفقان و اشتهای طعام سود
دارد و صفوت رفتن دندان و سستی اندام و سپیدی
علتهای سودائی باشد که صفوت و ظاهر بدن دارد پوست هلیله کابلی ده درم آمله و هلیله

سیاه و شاهتره کدام پنج م لسان الثور و دوی و بسفایج و بادرنجبویه و فرنجمشک کدام ۳ م افتیمون
۲ م گل سرخ ۲ م اسطوخودوس ۲ م پوست ترنج ۲ م پوست بیخ بادیان و تخم کاشنی کدام ۲ مثقال
عناب ۱۵ عدد ترنجبین ۲۵ درم بر رسم بپزند و صاف کنند و قوی کنند بدین سیاه و تربد
موصوف یک درم افتیمون دانک هلیله سیاه نیم دانک حجر ارمنی نیم دانک سقمونیا دانک گل سرخ
دانک افتیمون دانک نافع بود مطبوخ شاهتره معتدل گر و خارش و دنبلها پوست هلیله زرد
ده م پوست هلیله کابلی و آمله کدام ۵ م تخم کاشنی و شاهتره کدام ۲ م شاهتره ۵ م بسفایج نیم
کوفته ۲ م دیوبند ۲ م دانک عناب ۲ عدد آلوی زرد ده ۱۵ عدد تمر هندی هم فلوس خیار چنبر
پانزده درم ترنجبین طبرزد بیست درم بر رسم بجوشانند و تقویت دهند بدین سیاه و تربد
موصوف یکدرم افتیمون ۲ دانک اسطوخودوس نیم درم مجموعه در گل سرخ و عود خام کدام یک
دانک نافع بود نفع درد معده و گر و خارش اندام را سود دارد و ریختن موی و درستی سودا
و تنگی دل بود پوست هلیله زرد سه درم پوست هلیله کابلی و آمله ۳ م و شاهتره
مکی ۲ م و بسفایج ۳ م گل نیلوفر ۲ م هلیله سیاه ۳ م بوند گل سرخ شاهتره کدام پنج درم
افتیمون ۲ م مثقال تخم کاشنی و بالنگو و سکاعی و بادنا و ر کدام ۲ م گل غافت و افسنتین
رومی کدام یک درم نیم عناب ۲ عدد و موبز منقی بیست و پنج عدد فلوس خیار چنبر بیست درم ۲
بجوشانند و بدین سیاه تقویت دهند تربد یک درم نیم پوست هلیله زرد دو مثقال کدام
۲ دانک حجر ارمنی مغسول نیم م هلیله سیاه افتیمون کدام دو دانک مجموعه یک دانک کتیرا
نیم دانک مصطکی نیم دانک نفع درد معده سود دارد عناب ۲ عدد آلوی بخارا پانزده عدد
گل سرخ پوست هلیله زرد کدام درم تخم کاشنی ۳ درم لسان الثور دوی ۲ مثقال دیوبند
چینی نیم کوفته و در رکوی بسته نیم م ترنجبین ۱۵ درم بجوشانند چنانکه رسم است مطبوخ
افتیمون قوی تر از اول بلیله هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله کدام سنا ۲ م شیرخشت ۲ م
گل سرخ ۲ م افسنتین رومی نیم م غافت نیم م شکاعی بادآورد کدام ۲ م تربد ۲ م اسطوخودوس ۲ م
کافشطوس ۲ م بادآورد ۳ م لسان الثور ۲ م بادرنجبویه ۲ م فرنجمشک ۲ م افتیمون یکدرم

تخم بادیان یکدرم بسفایج نیم کوفته ۳ درم غاریقون سیاه نیم کوفته نیم دانک بپزند چنانکه رسم است
و صبر بسته و درم در دوی افکنند و از آتش برداشته و بنهند تا سرد شود و صبر افتیمون را
بمالانند و یک درم غاریقون و یکدرم صبر زرد و دو دانک نمک نفطی و نیم درم حجر لاجورد و نیم
مثقال دانک و نیم ترکیب کنند و ده درم شکر در افکنند و نیم گرم بخورند و اگر هلیله زرد
[illegible] سقمونیا نیم دانک در این مطبوخ زیادت کنند ضلط صفرا شود بیاورد ماء الجبن
شیرازی الخ و ماء الاصول و منافع آن ماء الاصول لقوی و نافع و صحیح و [illegible] بیماریهای بلغمی و سودا
سود دارد پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه کدام ده درم پوست حنظل و شطوخ و [illegible]
دیگر و نانخواه و انیسون و سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره کدام پنج درم بپزند چنانکه رسم
است شربتی یک رطل با یک مثقال روغن بید انجیر ماء الاصول گرم خلطها و رطوبتها را پخته کند
و درد را ساکن گرداند اصل الکرفس و بادیان کدام ده درم پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
بیخ حنظل کدام ده درم تخم کاشنی ۲ م و گل سرخ ۳ م سورنجان مغالی و بوزیدان یکدرم عناب ۲۰ عدد
مویز منقی ۲۰ عدد در سه رطل و نیم آب بپزند تا نیم من بماند شربتی ۲ درم با یک سیر گلشکر خورند
ماء الاصول رطوبت را پخته کند و گرانی سر را ببرد و درد را بنشاند بیخ الکرفس ۳ م اذخر
سه درم بادرنجبویه ۳ م برگ فرنجمشک بیخ بادرنجبویه کدام درم سورنجان و بوزیدان نیم کوفته
کدام یک درم انجیر ده عدد مویز منقی بیست عدد بجوشانند چنانکه رسم است شربتی ۲ م گل انگبین ده درم
در وی حل کنند و بخورند ماء الاصول گرم رطوبت و سودا را پخته گرداند و این رطوبت سوخته
شده باشد پوست بیخ بادیان ۳ م و تخم کرفس ۳ م بادرنجبویه دو درم [illegible]
نیم کوفته ۳ م نانخواه ۳ م تخم شبث ۳ م زنجبیل نیم کوفته [illegible] پوست بیخ [illegible] زنجبیل [illegible]
پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و بیخ اذخر کدام ده درم تخم کرفس ۳ م [illegible] تخم بادیان
۲ درم مصطکی و سنبل و تفاح الاذخر کدام ده درم حب البلسان ۳ م درم [illegible] اسارون دو درم و نیم
عود بلسان ۳ م و زنجبیل ۳ م درم سلیخه ۳ م جنطیانا ۳ م درم مویز منقی بیست درم بپزند تا نیم من بماند
ابد و صبر با مداد چهار وقیه بیک درم روغن بادام تلخ و ده درم روغن بید انجیر نوشد ماء الاصول

سنگ کرده و مثانه را بیرون اندازد پاک کند پوست بیخ کرفس ه درم پوست بیخ بادیان ه درم پرسیاوشان
۳ درم حب القلقل نیم کوفته ۱۰ درم اسقولوقندریون ۳ درم تخم خربزه نیم کوفته ۱۰ درم مویز منقی ۲۰ درم
انجیر ده عدد همه را در سکنجبین و نیم آب بپزند تا نیم من باز آید و صاف کنند هر بامداد ده درم و قند نبات ۲ درم سکنجبین بادیان بدهند ۲ درم
حجر الیهود بجوشانند **ماء الاصول** سده جگر و سپرز بگشاید و سوء المزاج سرد را و حمیات رطوبتی را و استسقا را و
تبهای بلغمی را نافع بود پوست بیخ کرفس ۱۰ درم پوست بیخ بادیان ۷ درم بیخ اذخر ه درم فقاح اذخر ه درم مصطکی
یکدرم سنبل یکدرم [illegible] ۳ درم بادآورد ۳ درم غافث ۳ درم پوست بیخ کبر ۳ درم کاکنج ۳ درم [illegible]
۳ درم ایرسا ۲۰ درم مویز منقی ۲۰ درم افسنتین ۳ درم گل سرخ ۳ درم بپزند چنانکه رسم است شربتی [illegible]
با یکدرم روغن بادام [illegible] الکرم یا [illegible] معاجین موافق **دیگر** [illegible] المفاصل
را نافع بود پوست بیخ کبر مویز منقی سی عدد انجیر [illegible] عدد چنانکه رسم است شربتی [illegible]
[illegible] نافع بود **ماء الاصول** حیض [illegible] آرد [illegible] اگر ماده [illegible]
بود ببرد [illegible] پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان کهنه ده درم
[illegible] کرفس ۳ درم تخم بادیان ۳ درم انیسون ۳ درم [illegible] طویل ۳ درم [illegible] فطراسالیون [illegible]
اصل [illegible] کهنه ۳ درم تخم [illegible] سپند ۳ درم مویز [illegible] بیرون کرده ده درم شربتی [illegible] با یک مثقال
دهن [illegible] یک روغن بادام [illegible] تلخ [illegible] معقد [illegible] و کرم دل [illegible] رطوبت
[illegible] مزاج گرم را نیک بود [illegible] تخم خربزه نیم کوفته کهنه ه درم
پرسیاوشان ۷ درم اصل السوس [illegible] پوست بیخ بادیان و تخم [illegible] کهنه
۳ درم گل بنفشه ده درم عناب [illegible] عدد سپستان سی عدد انجیر ده عدد همه را با یک من و نیم آب بجوشانند
تا بانزده سیر باز آید و بپالایند [illegible] ده درم [illegible] جلاب [illegible]
بکار دارند [illegible] و استسقا تخم خیارین تخم خشخاش نیم کوفته کهنه ۳ درم گل بنفشه ۳ درم [illegible]
تخم [illegible] مثقال تخم خیار [illegible] عناب بیست عدد سپستان سی عدد بجوشانند
رسم است شربتی سی درم بدو سیر جلاب [illegible] بکار دارند **طبیخ [illegible]** را بگشاید
که [illegible] باشد تخم خیارین ۱۰ درم مغز تخم خربزه ۱۰ درم [illegible] ۳ درم و اصل السوس ۳ درم تخم [illegible]

نیم

نیم کوفته ۳ درم پرسیاوشان ۳ درم [illegible] بادیان ۳ درم بجوشانند چنانکه رسم است بدو [illegible]
جلاب و [illegible] سکنجبین هم [illegible] **نوع دیگر** بول را بگشاید و ریگ سیاه [illegible] کرده بیارد و
[illegible] سودا کرده و مثانه را از سنگ و ریگ پاک کند تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان کهنه ه درم حسک بکیسه بادیان ۳ درم قلقل ۳ درم عناب پانزده عدد مویز طایفی بیدانه
بیست عدد انجیر ده عدد [illegible] سی درم با [illegible]
در باب [illegible] **نوع دیگر** حیض [illegible] را بگشاید و [illegible] بنشاند و این [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] تخم خربزه
ده درم تخم خیارین ده درم شربتی [illegible] سکنجبین بکار دارند **دیگر حیض [illegible]**
بگشاید تخم خربزه نیم کوفته ۱۰ درم پوست بیخ [illegible] پوست بیخ کرفس ۳ درم [illegible]
تخم کرفس [illegible] انیسون و [illegible] مثقال [illegible]
درم و نیم لوبیا سرخ ده درم مصطکی یک درم شربتی سی درم با ده درم سکنجبین [illegible]
یا روغن بادام تلخ [illegible] نافع بود **مطبوخ [illegible]** [illegible]
درم [illegible] ه درم [illegible] ه درم [illegible] ۳ درم [illegible] ۷ درم [illegible] سداب ۳ درم [illegible]
۳ درم تخم کرفس ۳ درم تخم بادیان ۳ درم لوبیا سرخ ده درم [illegible] ۳ درم و نیم اذخر ۳ درم حب بلسان ۳ درم [illegible]
۳ درم قسط ۳ درم [illegible] ۳ درم اسارون ۳ درم نانخواه ۳ درم شربت [illegible] دو درم روغن [illegible]
باب هفتم اندر حبهای مسهل و غیر آن حب اصطمخیقون ایارج فیقرا ده هلیله [illegible]
کابلی [illegible] انیسون سقمونیا کهنه [illegible] ده [illegible] هشت [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] و نیم در آب کرفس حل کنند و داروها بدان [illegible] شربتی از دو درم و نیم تا سه درم
نوعی دیگر حب بلسان [illegible] بلسان سنبل [illegible] اسارون دارچینی زعفران مصطکی [illegible]
اصل الاذخر [illegible] عصاره افسنتین [illegible] نمک هندی کهنه یکدرم صبر پانزده درم سقمونیا
[illegible] تخم حنظل [illegible] ۳ درم [illegible] درم بسفایج [illegible] درم [illegible]
[illegible] حب کنند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم **نسخه دیگر** ایارج فیقرا ده درم هلیله

[illegible] بسفایج کهنه ده درم حب النیل ده درم شحم حنظل ۳ درم سنا مکی دو درم مقل ۳ درم
با آب بادیان حل کنند و داروها بدان [illegible] شربت از سه درم تا سه درم بالطبع انیسون **حب**
الذهب [illegible] سودا دارد صبر یک ۳ سقمونیا [illegible] پوست هلیله زرد ۳ درم تخم [illegible]
۳ درم تربد ۳ درم حب سازند **حب قوقایا** درد سر و شقیقه و بیماریهای مغز را سود دارد و
این ده شربت بود ایارج فیقرا ده درم تربد [illegible] درم اسطوخودوس ه درم شحم حنظل
۳ درم انطاکی ۳ درم و نیم کثیرا یکدرم با آب [illegible] حب کنند [illegible] **حب [illegible]** فالج و لقوه و
[illegible] بندهای سطبر را سود دارد و بلغم خام [illegible] اندام [illegible]
اشق و سکبینج و جاوشیر مقل [illegible] شحم حنظل و صبر [illegible] کهنه یک درم [illegible]
[illegible] و تحلیل و تخفیف بیامیزند [illegible] کنند [illegible] سه کهنه یکدرم
با آب کرنب حل کنند شربت دو درم و نیم با آب گرم **حب ماء الثعلب** جذام و بیماریهای
سودائی را سود دارد افتیمون ۳ درم بسفایج ۳ درم شحم حنظل سقمونیا نمک هندی افسنتین
کهنه ۳ درم صبر ده درم [illegible] ۳ درم تربد ۳ درم شربت ۳ درم **نوعی دیگر** ماء الثعلب سودا
را سود دارد افسنتین یکدرم هلیله سیاه یک ۳ افتیمون یک ۳ بسفایج یکدرم حجر [illegible]
۳ دانگ ملح نفطی دو دانگ غاریقون ۳ درم تربد ایارج فیقرا کهنه سی و نیم سقمونیا [illegible]
با ماء العسل حب سازند شربت ۳ درم و نیم [illegible] **حبی دیگر** ماء الثعلب
بلغمی را سود دارد انیسون تخم کرفس و بادیان [illegible] نانخواه کهنه ۳ درم مصطکی ۳ درم هلیله
سیاه ۳ درم صبر [illegible] حب سازند [illegible] طعام [illegible] ساعت
یکدرم بخورند **دیگر ماء [الثعلب]** بلغمی را سود دارد تربد ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم
ملح نفطی یک درم سقمونیا [illegible] درم شربت ۳ درم و نیم تا ۳ درم [illegible]
مخلط [illegible] و لزج [illegible] پاک کند [illegible] افسنتین مصطکی زعفران کهنه نیم درم تخم کرفس
و انیسون و مقل و سکبینج کهنه یک درم صبر ۳ درم تربد و غاریقون کهنه ۳ درم و نیم سقمونیا
۳ درم حب کنند شربت ۳ درم **حب** [illegible] اسهال صفرا و بلغم کند باسانی افتیمون

۳ درم هلیله زرد ۳ درم سقمونیا یکدرم و نمک یکدرم زعفران نیم درم صبر ۳ درم حب سازند
شربت ۳ درم و نیم **حب سورنجان** [illegible] دردهای [illegible] دو نیم درم ایارج فیقرا
یک درم سورنجان یک دانگ و نیم ماهی زهرج یک دانگ نیم بوزیدان بلم یک دانگ و نیم
شحم حنظل نیم ۳ فطراسالیون بادیان ۳ زنجبیل شیطرج تخم سپندان [illegible] و جندبیدستر
نوعی دیگر صبر [illegible] شحم حنظل مصطکی عصاره افسنتین [illegible] اگر عصاره حاضر نباشد ا
افسنتین عوض کنند اجزا برابر حب کنند با آب کرفس شربت یک درم تا یک ۳ تخم کرفس
کهنه نیم دانگ سکبینج جاوشیر مقل کهنه چهار دانگ سقمونیا دانگ و نیم صمغها با آب کرفس حل
کنند و داروهای دیگر را با آن [illegible] شود و حب سازند و این یک شربت بود **نسخه دیگر**
ایارج فیقرا ۳ درم سورنجان ۳ درم شیطرج ۳ درم غاریقون ه ۳ شحم حنظل ۳ نیم ماهی زهرج بوزیدان
ملح نفطی مقل کهنه ۳ [illegible] سفید یکدرم حب کنند با آب سداب شربت ۳ درم [illegible] اشق
سکبینج جاوشیر کهنه یکدرم اضافه نمایند [illegible] کرده است **حب سورنجان** صبر یکدرم هلیله
زرد [illegible] کهنه نیم ۳ سورنجان یک دانگ و نیم [illegible] دانگ و نیم تخم کرفس دانگ [illegible]
بود **حب سورنجان** دیگر [illegible] دردهای [illegible] ماده سودا مرکب بود [illegible] ایارج فیقرا ۳
و بوزیدان ماهی زهرج کهنه ۳ درم هلیله زرد [illegible] درم تربد [illegible] درم خربق سیاه ۳ درم شحم حنظل ۳ درم
حب کنند با آب کنند [illegible] ۳ درم حب **منتن** فالج و لقوه و [illegible] اگر از بلغم بود سود
دارد و [illegible] نیک بود ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل و فطراسالیون [illegible] عصاره قثاء
الحمار کهنه [illegible] جندبیدستر فلفل [illegible] سکبینج جاوشیر شیطرج [illegible]
کهنه یک درم صمغها را [illegible] با آب کرفس حل کنند و داروهای دیگر [illegible] شربت
[illegible] بود **نسخه لقوه** و فالج و [illegible] و [illegible] بادهای غلیظ
را بشکند بگیرند سکبینج اشق مقل جاوشیر هزار سفند شحم حنظل تربد هلیله زرد [illegible]
کهنه [illegible] صمغها را با آب کرنب حل کنند و داروها بدان [illegible] شربت ۳ درم **نسخه**
دیگر [illegible] مقل اشق جاوشیر صبر سکبینج هزار سفند شحم حنظل کهنه ۳ درم افتیمون ۳ درم سقمونیا

م و هلیله زرد درم حب النیل م دار چینی زعفران سنبل کهند سی نیم مثقال نیم شبرم
م سورنجان م حب سازند شربت درم حب نافع فالج لقوه رعشه و بیماریهای بلغمی
و بادهای غلیظ هلیله زرد و صبر و شحم حنظل و ماهیزهره و حنظل سقمونیا و جند
بیدستر و اشق و مقل و سکبینج و جاوشیر و صمغ سداب و نفط سفید کهند درم صمغها
بنفط حل کنند و حب سازند شربت درم نیم با آب گرم حب شیطرج درد سرین و عرق النسا
و درد پشت و کردن را سود دارد و خلط لزج بیارد سکبینج و اشق و مقل و جاوشیر و زرنیخ
کهند درم صبر و افتیمون و غاریقون کهند یک م زراوند و شیطرج و بوزیدان جند بیدستر کهند
م دار فلفل زنجبیل زیره نانخواه و مر و انیسون تخم کرفس و زعفران کهند م دانگ هلیله
سورنجان و ماهیزهره کهند درم و نیم خردل و شیطرج و شحم حنظل و وج و نمک هندی کهند
م باب کالنج حب سازند شربت درم دیگر صبر نیم سورنجان ماهیزهره کهند م شیطرج
وج ملح نفطی شحم حنظل غاریقون مقل هزار سقند سکبینج کهند م زنجبیل دار فلفل و فلفل
مصطکی جوز لانفس ونسط نانخواه کهند یک درم افتیمون هلیله سیاه کهند درم حب کنند با آب
کرنب و کالنج شربت درم حب دیگر درد زانوا و اوجاع مفاصل را سود دارد بگیرند سکبینج
جاوشیر مقل کهند نیم م شیطرج وج ملح نفطی دار بلبل حب الرشاد کهند نیم دانگ شحم حنظل غاریقون
سقمونیا کهند دانگ فانیذ نیم با آب کرنب حب کنند و این یک شربت است حب نوتوال اسرخا
و فالج و سطبریها و خام که با عصا رفتن و نیا مده باشد بیرون آرد غاریقون و شحم حنظل و زراوند
سکبینج مقل کهند یک درم صبر درم با آب کرنب حب سازند شربت درم حب سکبینج درد
زانو و درد سرین و زانوها را سود دارد تخم کرفس یک درم تخم هزار اسفند یک درم سکبینج
و مقل کهند م ایارج فیقرا درم شحم حنظل یک درم غاریقون یک درم تربد یک درم شربت
درم نوع دیگر فالج را بکشاید سکبینج و شحم حنظل کهند م سقمونیا درم و نیم با آب
سداب حب سازند و شربت از یک درم تا یک مثقال نوع دیگر فالج و بیماریها که از بادها
غلیظ افتد سود دارد و حیض بیرون آرد سکبینج صبر تخم کرفس مر روغن هلیله زرد کهند

ودرم

درم زربد بیت درم شحم حنظل درم سقمونیا م شربت از م درم تا درم نوع دیگر
بیماریهای بلغمی باد فالج و لقوه و اوجاع مفاصل را بگیرند سکبینج م مقل اشق م جاوشیر
شحم حنظل م زنجبیل بلبل دار فلفل نانخواه شیطرج جند بیدستر کهند م هلیله کابلی بلیله
املج کهند م زربد م سقمونیا م زعفران درم سورنجان م صبر م با آب کرفس حل کنند
شربت از م تا م حب دیگر درد جگر و انتها مختلف عوض را سود دارد و ماده را ابتدا
استسقا را سود دارد افسنتین رومی انیسون عصاره غافث هلیله زرد مصطکی بیرون کرده
مغسول لک شاه ترج ایارج فیقرا کهند م درم با آب عنب الثعلب تر شده سرشته یک م شب عقب
خواب و اگر خداوند علت را سرفه باشد چند نیم درم با شهد را سود دارد و بعد آب سوس یا ده کنند حب
کبد نافع بود جهة عرق النسا و اوجاع مفاصل کبد سود دارد و هلیله ربع درم نبات سفید
یک م دهن کنجد یک م عسل دو درم شربت از یکی م تا یک م حب غافث توسنه سرفه بلغمی
بیرون سینه را پاک کند غاریقون مر شربت کهند پنج درم پنج سوسن هزار اسپون کهند دو درم
ایارج فیقرا درم شحم حنظل و تربد کهند دو درم شربت دو درم و بعضی نسخها سقمونیا
یک درم انیسون یک درم او سرده اند حب غافث توسنه دیگر سینه را پاک کند غاریقون م دانک
نیم شحم حنظل دانک نیم عصاره قثا الحمار دانک صبر سوسن نیم درم این یک شربت باشد ع
ح سده ها بگشاید و خداوند استسقا را و بیماریهای جگر را سود دارد افتیمون درم صبر
درم غاریقون م سقمونیا م انیسون درم قطراسالیون درم بزر الکرفس درم دو قی
درم شربت از م تا درم ع ح استسقای زقی را سود دارد بگیرند غاریقون
ده درم عصاره غافث درم مربو ده درم سکر طبرزد ده درم حب کنند شربت نصر درم یک
درم سپید هندی تا الوقت که اسهال با افراط شود و پس از دادن این حب بان دانه ح لاجورد
سودا را از تن دفع کند و آورد بگیرند لاجورد مغسول م مقل یک م و انیسون یک م سقمونیا
یک م غاریقون م افتیمون م بسفایج م ایارج فیقرا م بکوبند و با آب کرنب حب سازند
شربت درم تا درم درماه ابجن حب مقل بواسیر را سود دارد و طبع را نرم کند هلیله

کابلی م درم تربد درم سکبینج م خردل سفید ده درم مقل م درم در آب کندنا با سکبینج حل کنند
و حب سازند چنانکه سرست شربت از م درم تا درم حب مقل خون بواسیر را باز دارد
هلیله کابلی صبر یان کرده بر روغن گاو سی درم کهربا ده م مقل چند دو زن هم با آب کندنا حل کنند و حب
سازند شربت درم حب هلیله بیماریهای مفاصل را سود دارد بگیرند هلیله زرد ده درم
بلیله م املج درم گلسرخ م ایارج فیقرا م سقمونیا درم افسنتین رومی م عود هندی
م غاریقون نیم م ثانیه م با آب کنیر شد شربت م حب که باو علت طول کشیده ما را
حاجت باشد و نقرس را سود دارد بگیرند تخم کرفس م بزر الکتان م انیسون م مصطکی م درم زعفران
م هلیله م هلیله کابلی املج کهند م سکبینج م مقل نیم فطراسالیون اذخر سنبل زرنباد
درونج اسارون کهند یک درم با آب سداب حب سازند هر روز یک م بخورند حب مقل بواسیر
را شفا دهد و طبع نرم کند و سرمازا و مفید بود پوست هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم
کندر و انجیر سی عدد در آب بپزند تا آب سرخ شود و انجیر پخته شود و بپالایند و مقل و کندر را بدان
حل کنند و هلیله بدان بسرشند شربت درم هر شب حب مقل خون آمدن از بواسیر باز دارد
بگیرند هلیله کابلی بلیله املج کهند ده درم بسد کهربا صدف سوخته سرو کوزن سوخته کهند
م نانخواه سفید م نانخواه م مقل بیست درم با آب کندنا حل کنند و با مداد درم با سلیخه بخورند
مهین تا بیکی چشم باید و دندان آمدن آب در حال او ل بان دارد و خارش و جوب و آب
که از وی بیت باشد سود دارد و کف دریا و اقلیمیا از هر یکی درم صبر و شیاف مامیثا
و زرد چوبه از هر یکی درم و نیم پوست هلیله زرد درم مر و مامیران توتیا و دوده
هندی و مومیا طباشیر کهند یک م مس سوخته و سپیدآب ارزیز و نمک طبرزد و ساذج و بلبل
و دار بلبل و جند بیدستر و سپیده سرمه سفیدهای و نمک نفطی از هر یکی یک درم اشد نیم م
قرنفل نیم م نمک هندی درم سرمه ترکیب کنند و در سرمه دیگر مشک دانگی و نیم سرمه ماسلیقون
که درد عالی کند که بیشتر کند اقلیمیا از زبد و کف دریا کهند ده درم مس سوخته درم و نیم بلبل
م درم اقلیمیا سیم درم و نیم سنبل ارزیز و نمک طبرزد که او را اندرانی گویند کهند یک درم

یم

و نیم توتیا درم یک درم دار بلبل یک درم و الی نیم درم قرنفل نیم درم کافور دانگ و نیم مشک
دانگ نیم بکوبند و ببایند و بحریر بپیزند سرمه دیگر که باد سبل از چشم باز دارد و درد
نظر را زیادت کند سرمه پنج درم مشک بصری و مازو و شیشه و اقلیمیا زر از هر یکی درم
و زبد و کهربا و طباشیر و پوست هلیله زرد و سپیده ارزیز و شیاف مامیثا از هر یکی
یک درم و نیم ساده هندی و شادنج و مروارید و بسد از هر یکی یک درم بهم ترکیب کنند و بمیل در
چشم کشند سرمه بینه تاریکی چشم و خارش و آب و نیل را باز دارد بگیرند توتیا و شادنج مغسول
درم مس سوخته یک درم سنبل نیم درم دار بلبل نیم درم مازو یک درم ساذج نیم خون سیاوشان
نیم م قاقله نیم م مشک نیم م کافور تویی بهم ببایند و بوقت حاجت در چشم کشند سرمه زعفران
تاریکی چشم و جرب و خارش و سبل و ناخنه و سلاق و کهنه که ابتدا کرده باشد نیک بود
زعفران م سنبل م مازو سه درم دار بلبل یک درم توتیا نیم درم بلبل سفید دو دانگ
کافور توتیای ذرور ملکی درد چشم را که بیک هفته یکبار سخت شود و کری و خارش را
دارد و این ذرور باخر در چشم برکشد اندروت سه درم پنج درم شکر طبرزد درم و نیم
نشاسته م و نیم افیون نیم درم کافور نیم دانگ ذرور م اندروت بشیر خر پرورده پنج
درم نبات م نشاسته م درم کافور دانگ سپیده ارزیز درم افیون شیرع دو دانگ
کافور یک دانگ اگر خواهند بکنند و اگر خواهند نکنند بهم بسایند و بر پلک چشم براکنند
ذرور زرد کرد چشم با نشاند سپیده ارزیز درم شادنج م مر و مامیران م مازو قشینا م م
صمغ مر م م مس سوخته م درم مشک و کافور از هر یکی تویی ذرور سبل باد سبل را سود
دارد و اگر باد سبل نباشد بباید افکندن که زیان دارد و اگر غلط توقف کنند و نکنند و اگر سرخ
شود سود دارد سرمه مرمامیران تخم برگ از هر یک یک درم بسد نیم م کف دریا نیم دانگ
نیم دانگ کافور یا حی نیم دانگ مغز جا گشو چشم بز باشد یک سپید زرد قشینا بورق
عصفر یا مامیران از هر یکی نیم درم سکدانه کوکنجد یک دانگ بهم بسایند و بکار
بندند ذرور بیاض سپیده چشم را پاک کند کف دریا صحنونیا سرکین سوسمار بورق

مشک بهای هر یکی برابر و یکی بند روز باشد و مامیران که ده درم با نیم من آب بجوشانند تا نیمه بماند و پالایند و دارو ها را خرد بسایند و بر آن آب افکنند تا سرشته شود و سایه خشک کنند و بسایند و همچنین چهار بار بسرشند و بسایند و در شب کنند و در چشم برآکنند و این داروها درمان داشتن سپیدی چشم یاد بنشت تا بلغامها که سپیدی سطح دیده شده که در چشم سترو باشد بکند و پاک کند و در چشم کند داروی دیگر از بهای درد چشم که باقی مانده باشد و در آخر بیماری رمد جس یک درم انزروت نیم درم زعفران یک درم مرثم بسایند نرم و بر یک چشم کند داروی دیگر که از انار شام بجوشانند بگیرند جگر بز کشته پاره کنند مانند کباب بر آتش انگشت افکنند و دار فلفل خرد بسایند و بر وی همی کنند و آنکه بر روی جگر جمع شود ببیل در چشم کشند ما کاین دار فلفل از جگر بر دارند و در سایه خشک کنند و بیامیزند با اندکی زعفران و اقلیمیا و اندکی توتیا کهند برابر نرم بسایند و در چشم کشند اگر کسی را شب کوری به هم چندان انگبین بسرشند و در چشم کند کسی که شب نبیند سخن نیک حسوده مند بود داروی که ناخنه را ببرد شیاف ماشیاو سادج و جام کهدانک و نیم سرمه و فلفل و زنگار از هر یکی یک درم نرم بسایند و بر ناخنه برآکنند داروی دیگر از سنگ سپید و ابار سپید و زمین م شکوفه و درم صمغ یک م افیون یک دانگ درم زعفران نیم درم و دریم اقیموس یک دانگ نیم زیره سایند و بکار بندند داروی دیگر که ناخنه را کم کند در یک مد چشم افتد یعنی که دمعه سخت شود و خارش و درد چشم و دمعه که در یک پیدا آید اقلیمیا و صمغ عربی از هر یکی سه درم زعفران و فلفل و ملح از هر یکی دو درم افیون یک درم با آب باران شیاف سازند داروی که زخم رسیدن و کوفتگی چشم و ریش شدن وی الکحل الملک را نیکی بپرورد بر چشم نهند سود دارد و همچنین کبوتر بچه بگیرند و رگ بال را بزنند و نقطه خون در چشم چکانند پیدا آید خون که هیچ درد علت چشم کرده باشد خاصه خون کبوتر بچه گان تا پیدا آید که ماه پهنای او سیم و گرم و خون بچه کبوتر بچه اندکی کلاغ سوخته کنند و اندکی خشک بیامیزند و بدان ذرور کنند هم سود دارد ذرور و دیگر

ساده در چشم پاک کنند و [illegible] اسود و صعتر سپید فلفل ده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی ده درم و نیم شادنج و [illegible] و نشاسته و الیون از هر یکی ده درم بر هم بسایند ذرور و جامع [illegible] در آب چشم [illegible] و نمک سوده شیافهای گرم و بشکه پیش از آن کشیده باشد و شادنج ده سی درم باید و در صیف خشک کی و ده درم و در سپیده ده درم مروارید ناسفته ده درم شکر طبرزد یکی هم خرد بسایند و بکار بندند شاد الرومانی بشکست مرکا داشتن [illegible] نیم را و خارش دار و دیدن و کری چشم را آب آب انار شیرین ما بانار سخت شیرین و سیب [illegible] کنند و سرشته بکرپاسی بر بندند و پیش آفتاب نهند تا سطبر شود [illegible] بیل [illegible] آخر چنان تا آخر آب انار هم بیامیزند و چنانکه در هر ماهی یکبار بیاید باشد و صبر [illegible] بیل آنگاه بگیرند هر صبر بجنبید در آن آب انار بلیل و صبر و بیل که یک درم و نوشادر هر صبر ده درم و صبر سقطری نوشادر خرد بسایند و بر وی بر آکنند و هر چند کهن تر گردد و بهتر باشد و بیل در چشم کشند و این سخت عجایب در سر و ذن چشم و نگاه داشتن قوه بینایی و کس باشد که این دارو را تنکه و بالا کی تا سوده در وی فکنند تیز کنند و کس باشد که صبر سقوطری در آن بلیل و کس که باشد که پوست هلیله زرد نافع بود در شیاف باسلیقون دیگر نیز و آمدن ابر او در همه باب دارد در چشم روشن کند و بیر از احاق بود در شیاف نیم سرمه و قلیمیا رتاسادج سرطان بحری توتیا مس محرق صبر بخ پالس زعفران از هر یک درم دار فلفل بلیل نوشادر کهند یک درم بکوبند و بیزند و بیکجا دار فلفل دار و باسلیقون مرزنگوش داروی دیگر که از رطوبت و ریم بگیرد توتیا مغسول درم زنجبیل بلیل دار فلفل مامیران از هر یکی نیم درم نوشادر دانک با دریان به پرورند آب پس بکار دارند صفت سرمه که در چشم کشند و معمول دارد توتیا درم پوست هلیله زرد درم صبر زرد بلیل سفید دانک دار فلفل نیم درم بکار دارند داروی دیگر نیم و نیم درم لعل نیم درم مروارید یک درم دهنج یک م مامیران یک دار فلفل یکی درم و سادج یکی درم قرنفل یک م کحل اصفهانی یک درم توتیا کرمانی یک م زعفران

یک م سنبل دانک نافع باد سرمه دیگر روشنایی چشم زیادت کند بگیرند سرمه اصفهانی ده م [illegible] مغسول ده درم مروارید سه م زعفران نیم م سادج سه م سنبل نیم م بکوبند و بیزند و بکار دارند داروی دیگر ناصور که در چشم باشد و دارد صبر و کندر و انزروت دم الاخوین گلنار سرو سبب بلوط مازو سرخ زاج را ستاراست از هر یکی بکوبند و بیزند و کرده چشم بیفشارند تا نرم کردو پس آن دارو در وی کنند ذرور دیگر سپید و مرزنجوش راسو و دارو سادج دم سنبل خشک م توتیا مس سپید م سادج سرطان سپید صدف سوخته از هر یکی یک م توتیا م مامیران م صفت شیاف چیز برآورد سبل را و گوشت فزونی را ببرد شادنج دو م صمغ ۵ م زنگار مس سوخته قلقطار سوخته از هر یکی م افیون یک درم صبر یک م زعفران نیم م بکوبند و بیزند و شراب کهن بسرشند و شیاف کنند داروی دیگر شیاف حشیش م انزروت عربی ده م مامیران یک م افیون دانک شکر طبرزد سه م شیاف ابیض نسخه دیگر اسفیداج مغسول ۱۰ م انزروت م کثیرا یک م نشاسته م افیون یک م نیم نسخه دیگر قرحه و سادج راسو و دارو اقلیمیا مغسول توتیا اسفیداج سرمه کند را از هر یکی م دم الاخوین صبر ابار معرف مغسول توتیا اسفیداج سرمه کند را از هر یکی م انزروت م افیون یک م شیاف کنند شیاف دیگر اقلیمیا سرمه راسو و دار و اسفیداج م شادنج کلسرخ م افیون نیم م زعفران یک م سنبل یک م نوع دیگر قرحه را که فراغت بود لطیفه قرحه رسیده بود بگیرند صمغ ابار زمین م نشاسته م اقلیمیا زنگار سحکم م زعفران یک و نیم افیون یک درم صمغ م کثیرا م صفت شیاف سوخته و خون و سل و گوشه چشم را بببرد و روشنایی را فزونی کند بگیرند سرمه م اقلیمیا م قلقطار سفید ابار سنبل م افیون یک م زعفران یک م عصاره عنزروت م درم صمغ م باب تیر شدن و مداد کنند سکنجبین بزر وقت حرج و ریم درد اگر ان سرما بود کی باشد سود دارد داشتن ۵ درم انزروت ۵ م کندر دو م زعفران م م شیاف کنند باب ششم اندر حقنهای مسهل و غیر مسهل و شیافها و منفعت ایشان حقنه نرم [illegible] بیماریهای گرم و قولنجی کی از گرمی بود و طبع را بگشاید و ثقل را که اندر روده ها خشک شده باشد فرود آرد و بلغم اندا بجنبد

بنج عدد و سبوس گندم یک کف برگ خطمی خشک یک کف برگ چغندر [illegible] آب دغاحت از جهت بیفت و درد پای که از نقرس حادث بود و توقف دادن مسهل و درد کرده حادث که باقی مانده باشد و با خر رسیده بود برده م اکلیل الملک ده درم گل سرخ ده م بنفشه گل نیلوفر م گل خطمی ۵ درم برگ ریحان یک کف صندل سفید نیم کوفته ۳ درم [illegible] سه من آب بجوشانند و بجهای درد سعد بسینهد آب دیگر از جهت درد پای و سنگ گرده و غلیل کردن حادث دفع دادن اندام ضعیف شده بابونه اکلیل الملک قیسوم که ده م دیگر خشک سیسنبر مرزنگوش حاذ حر پوست بیخ بادیان و خطمی سپستان و ثلث نیم کوفته از هر یکی ده م نیم و عنز قم حمص ده م بده من آب بجوشانند تا پنج من باز آید و بهای برین الیه گرم نافع بود آب دیگر از بهای سستی پای از رطوبت و درد گرده به سبب ریگ بود بابونه اکلیل الملک قیسوم حسک که ده درم گل سرخ پوست بیخ بادیان از هر یکی م گل خطمی ده درم بجوشانند و در کرمابه در آن نشینند و بر پای ریزند فطول حسنا بگرم شود باشد و نشان آبله باشد گل سرخ م بنفشه م برگ نیلوفر هم صندل سرخ صندل سفید م تخم کوک م تخم کسنی م اندر ۷ من آب بجوشانند تا من آید و چون از گرمابه بیرون خواهد آمدن بر بدن ریزند تا اکل ابله هیچ نماند که سود مانده باشد هفت شوط و نشان آبله ما ناپدید کند باب ۱۲۰ اندر سر و فتیله ها و سرمه و حقنها و منافع آن روغن نار دین مرد و ماده و بیاد بها کر از سردی بود سود دارد و سود ضیق نفس دارد و شبها انفست الله بغی و کیش چکانند و سرد و درد گوش که از سردی بود بپرورد و با کره احشا و بشکن چون بچه شدنش دیگر کنند و قولنج بچه زده که ما به تر دو هم دار کرم کند و جگر را سود دارد و دردها علیل چکانند از جهای شانه را بیرد و قضیب الذریره سعد برگ غار و مد بلسان سادج داخل در اجل مرک مرده و قرنه ما تا مرزنگوش که ده م و هیچ آن را نیم کوفته کنند و شراب ممزوج با آب بجامه کنند صمغ یک سر دار و صاد سرانگشت بالا بود و در روغن کنجد بر وی ریزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب و شراب برود و روغن بماند و پالایند پس بجامه گل سرخ و سنبل و مورد و بسیار خشک که عنقریب دار چینی و حماما از هر یکی م

سیر هر دو را نیم کوفته کنند و شراب و چندان روغن پالوده با وی بیامیزند و با آتش نرم بپزند
تا آب و شراب برود و روغن بماند بپالایند و در نسخه دیگر گل و سلیخه و سعد و برگ مورد کهنه
در وی است و دارچینی و حماما نیست پس بستانند سنبل با قاردین و قرنفل و مصطکی از هر یکی
پنج سیر حب نارنج و قیه روغن بلسان ده سیر **روغن قسط** فالج و لقوه را نافع بود و عصب‌ها و
معده و جگر سرد را نیک بود و مفاصل را و مقعد را که سست شده باشد و سیاهی چشم را نگاه
دارد قسط ده درم بلیله هم عاقرقرحا هم زنجبیل هم جندبیدستر درم جم را نیم کوفته کنند
و اندر سه من شراب ریحانی تر کنند یک شبانروز پس اندران بپزند تا نیم بازآید و بپالایند و بپالایند
و نیم من روغن زیت یا آن پالوده بپزند تا آب برود و روغن بماند و نگاه دارند و در نسخه دیگر
پنج درم سلیخه و سرو آمده **روغن سوسن** فالج و تشنج را نیک بود و سپید هم مغز بادام تلخ یکی هم درم
هر دو را با هم بکوبند و روغن بکشند و بهر جای که درد و ورم باشد و قصد بکار کنند بجهت
سرما و نام و شخ دیر شرح و ناخن او و سعد و بوییده و حیاشا و شکاع و شیح و قیس هم
بستانند روغن ماهد **روغن کند** درد گوش که از سردی بود نیک بود و سپید هم مصطکی جفتی
جندبیدستر هر یک ده درم کنند و ده درم روغن بادام تلخ دو درم داروها را نیم کوفته
کنند و ده درم شراب کهن با روغن بادام بیامیزند و بپالایند و بکوشانند تا کیکی نیم کرم
روغن مصطکی مر زنجاها و معده را نیک بود و روغن زیت یا روغن کنجد چهار درم مصطکی
پانزده درم نیم کوفته کنند و بر روغن اندر شیشه افکنند و در سه ماهتابه سنگین میان آب نهند
و بجوشانند تا مصطکی بگدازد و روغن آمیخته شود و نگاه دارند بوقت حاجت گرم کنند و بر
معده بمالند **روغن ...** ... و گرده و مثانه سرد را گرم کند و اما سهال سرد را سود دارد و ...
از مفاصل باز دارد روغن کنجد یک من ... با آتش نرم اندر روغن بکذارد
و نگاه دارند **روغن بابونه** روغن کنجد یک من شکوفه بابونه ... یک درم ... با روغن اندر شیشه
کنند و چهل روز اندر آفتاب بنهند **روغن ...** اعضا را گرم کند و قوت دهد روغن کنجد سی
سیر ... اندر شیشه کنند و چهل روز اندر آفتاب نهند **روغن شبت** اماس

سرد و صلب را تحلیل کند و ماندگی را ببرد روغن کنجد یکمن تخم شبت تر خشک یک وقیه یا بیشتر اندر
شیشه کنند و چهل روز با آفتاب بنهند **روغن ...** باه را زیاده کند و گرده را گرم کند و بول را بکشاید و
حیض و بول را پاک کند و قوت روغن کنجد و شیرگاو و آب حسک تر کوفته و فشارده از هر یکی
۵ رطل بغدادی بپزند و دو رطل و نیم زنجبیل یک رطل بپالایند و بکوبند و بپزند زنجبیل را نیم کوفته
کنند و هر دو را اندرین روغن و آب حسک و شیرگاو بپزند تا شیر و آب برود و روغن بماند
پس بپالایند و خون ... و طلا کردن را سود دارد **روغن سداب** مثانه و رحم سرد را نیک بود
و درد پشت و عصب‌ها را بپزد و اسب را نیک بود روغن کنجد ده من ... سداب تر
هم وقیه بجاوی ... بپزند تا آب برود و روغن بماند **روغن ...** ... چهار را گرم کند
بود سود دارد و خاصه عصب‌ها قسط ... جندبیدستر ده درم ... چلی ده درم عاقرقرحا هم
هم ... هم را نیم کوفته کنند و اندر یکمن شراب ریحانی تر کنند یک شبانروز پس بپزند تا نیمه
شرم ... بر دو ... بپالایند ... تا سه دو ... بپالایند و بپالایند و نیم
وقت ... روغن ... یا روغن کرماند ... بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا شراب برود و
روغن بماند ... ده درم روغن ... تا ... بپزند چون ... کنند و بر
نرم نهند و یک **روغن اماس** ... سرد و تشنج را سود دارد و ... زعفران
... قصب الذریره ... ده درم ... کنند ... قصب الذریره
... هشتم پنج سیر روغن کنجد ... و با آتش نرم ... تا ... بماند **روغن**
... کند ... دارد ... مورد ... و آب او ... روغن
کنجد ... بیامیزند و بپزند ... تا آب برود و روغن بماند ... ده درم ...
مورد ... سود دارد ... سلیخه ده درم قصب
الذریره پنج درم حب البلسان هم مصطکی ... دیگر ... ده درم ... سعد ...
و حب البلسان مصطکی ... روغن مورد ... یک رطل و نیم بغدادی ...

و شراب تر کنند یک شبانروز پس روغن مورد با آن بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا سرکه برود
و روغن بماند **روغن مورد** از گونه دیگر برگ مورد تر ... رطل بغدادی نیم کوفته کنند و اندر
دو رطل شراب ... یک شبانروز پس ... رطل روغن کنجد بر افکنند و بپزند تا شراب
برود و روغن بماند و اگر بعوض شراب سرکه باشد صواب است ...
روغن سوسن ... اعصاب را ... درد گوش که از سردی
باشد بغایت مفید بود ... گرده و مثانه را گرم کند سلیخه و قسط
... حب البلسان و مصطکی ... زعفران نیم و قیه ...
... روغن کنجد یک رطل و نیم اندر شیشه کنند
و بآفتاب نهند ... روغن ... قوت دارد ... کنند و بپالایند
روغن ... ... آمدن را باز دارد ...
... بیامیزند و
تا آب برود و روغن بماند این روغن ... باز دارد و اگر ...
... روغن ...
... روغن کنجد ... تا
برود و روغن بماند ... و آب ... مالند
... باشد **روغن ...** ... شقایق النعمان ... کنند و
... روغن ... اندر شیشه کنند و
در آفتاب بنهند **روغن ...** ... نیک ... بود
... بپزند تا ... بپالایند و ... بپزند تا
شود ... روغن کنجد ... یک رطل روغن ... افکنند و
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ...
... بود **روغن ...** ... فالج و لقوه را نیک بود و ... جگر و سپرز

بگشاید

بگشاید و قولنج ... ده درم ... ده درم ... کرفس ...
... انیسون ... مصطکی ... هم ... ده درم ... ده درم ... ده درم
... ده درم ... کرفس ... بادیان ... ده درم ... سوسن ...
... زنجبیل هم دارچینی هم ... هم ... هم دارفلفل هم فلفل هم ...
هم ... هم ... هم ... هم ... بکوفته کنند ...
... آب ... بالا ... بپزند تا ... نیک
شود و ... پس ... رطل روغن ... بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند ... **روغن القسط** ...
... یک رطل
... روغن ... کنند و یک هفته با آفتاب بنهند و بپالایند ...
افکنند ... هفته با آفتاب ... بپالایند ...
... **روغن البیض** ...
... بپزند ...
... روغن ...
...
...
... **روغن** ... الطیب ...
و ... زعفران ... یک رطل و نیم شراب ... رطل
داروها را نیم کوفته کنند و اندر شراب و روغن بپزند تا شراب برود و روغن بماند ...
... سود دارد ...
... رطل ... بپالایند و ...
... روغن بادام ... کنند و با آتش نرم ... تا آب برود و روغن بماند ...

مقدار یک درم با شیر شتر اعرابی روغن که بجای سیر اسود و دلبر دی روغن مغز [illegible] درم [illegible]
[illegible] یک درم مقل [illegible] درم مقل و میعه را بر روغن حل کنند و بمالند روغن مورد که موی را
دراز کند و سخت کرداند تا نریزد و انبوه و سیاه شود بکیرند آب برگ مورد [illegible] و روغن
[illegible] بهم بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و [illegible] بجوشانند
[illegible] کنند تا [illegible] بکیرند و بپالایند و ده درم لادن [illegible] درم [illegible]
[illegible] حل کنند و شب موی را بدان چرب کنند و دیگر روز بکرمابه روند [illegible] تا موی را
دراز کند و قوت دهد و انبوه شود روغن مورد موی را دراز کند و انبوه کرداند و قوت دهد
[illegible] دارد آب برگ مورد [illegible] روغن [illegible] شراب انگور [illegible] پوست
[illegible] درم بجوشانند تا آب و شراب برود و روغن بماند پس پنج درم لادن [illegible]
در وی کنند و [illegible] و موی را بدان چرب میکنند غالیه موی را براند جای که
موی نه بخشد باشد از سر و ریش با [illegible] باشد انبوه کرداند روغن مورد پنج
درم روغن [illegible] پنج درم بهم بیامیزند و ده درم لادن در وی حل کنند [illegible] ده درم
[illegible] ده درم [illegible] بپالایند و بدان روغن چرب کنند هر جای که خواهی
برآید موی برآید روغن که خارش اندام از درون و بیرون پوست بجا نرود
این خارش از رطوبت کرم شده باشد روغن گل ده درم سرکه [illegible]
بجوشانند تا آب [illegible] و سرکه برود و روغن بماند و سرکرمابه [illegible]
در اندام مالند و [illegible] اگر این خارش از صفرا [illegible] باشد و رطوبت با [illegible]
بر روغن گل که سرکه در وی کرده باشند بجوشانیده و سرکرمابه پس [illegible] بارها
بمالند تا خارش بشود و اگر با این خارش در اندام خشکی باشد [illegible] آب تخم خشخاش در
روغن گل و سرکه زیاده کنند تا [illegible] اندام [illegible] از [illegible] خارش [illegible]
پوست خشخاش [illegible] بجوشانند در سرکه [illegible] خشخاش پیش آفتاب بمالند [illegible]
[illegible] جنان مالیدن [illegible] مفید بود روغن از برای بواسیر که درد بی [illegible]

بود روغن [illegible] ده درم [illegible] درم مقل و میعه را در روغن حل
کنند و بدان روغن [illegible] را چرب کنند روغن دیگر که بسود مند و تمام مقل [illegible]
[illegible] مغز [illegible] ده درم [illegible] مرغ [illegible]
که بیاورد و بجوشانید باشد [illegible] اخلاط را سوده نرم کنند [illegible] بمالند
سخت نیک است و عجیب [illegible] درد [illegible] خوردن روغن
بنفشه [illegible] درم موم [illegible] درم مغز استخوان گاو [illegible] مرغ [illegible] یک سیر [illegible] اکلیل الملک
[illegible] بنفشه [illegible] درم [illegible] بمالند [illegible] که [illegible] را
[illegible] نرم کند و اندام را قوت دهد و رطوبت را ناچیز کند روغن [illegible]
درم مغز استخوان گاو [illegible] درم میعه [illegible] درم مقل [illegible] درم [illegible] بارند دیگر [illegible] بیکر
[illegible] بهم بیامیزند [illegible] ده با بمالند دیگر درد
[illegible] از کوبی که از جای افتاده باشد [illegible] سوده و از بند جدا شده و بان [illegible]
[illegible] ضعیف کشد و [illegible] سخت نیک بود روغن بنفشه [illegible] درم موم [illegible]
کرده [illegible] میعه [illegible] مغز استخوان گاو ده درم کتیرا [illegible] خطمی [illegible] بنفشه [illegible] بهم بیامیزند موم روغن
از بهای [illegible] نرم کردانیدن [illegible] سینه [illegible] روغن بنفشه [illegible] سیر موم صافی [illegible] کتیرا
[illegible] بنفشه و [illegible] یک درم [illegible] سینه بمالند موم روغن دیگر از جهت ناخن
که [illegible] باشد [illegible] پوست [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] خطمی [illegible] یک مثقال بهم بیامیزند و بر ناخن بندند روغن بابونه [illegible]
بابونه و شبت و بیخ سوسن [illegible] از هر یکی [illegible] بجوشانند تا [illegible] بپالایند
بپالایند و بکیرند روغن شیرج و در وی کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و در اندام
[illegible] بمالند تا عرق [illegible] روغن بابونه دیکر [illegible] درم [illegible]
روغن شیرج [illegible] حلبه و گل بابونه [illegible] از هر یکی [illegible] درم [illegible]
در پیش آفتاب کرم [illegible] پس بپالایند و بکار دارند روغن مصطکی [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] روغن [illegible] درم مصطکی [illegible]
آب حل کنند در روغن [illegible] بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بپالایند و بکار برند [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] شاید و در دندانها [illegible] سخت و اندامهای
سرد شده را سود دارد اما روغن شبت [illegible] روغن [illegible] و روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] بکیرند از هر کدام که باشند [illegible] درم روغن
[illegible] در پیش آفتاب نهند [illegible] پس بپالایند و بکار برند اما روغن افسنتین
کرم کرداند اندامهای سرد شده را و معده را قوی کند [illegible] بکشاید روغن شبت سود
دارد [illegible] بود و بادها را بشکند روغن [illegible] سود دارد اندامهای اندرونی
سرد شده و [illegible] روغن خایه مرغ که موی برآید جای که کس [illegible] خایه مرغ
[illegible] سپید [illegible] بپالایند تا [illegible] شود اکر [illegible]
[illegible] نرم [illegible] تا [illegible] روغن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] دیکر [illegible] خضاب
موی را سیاه کند [illegible] جنانک [illegible]
چندان [illegible] پیش آفتاب بنهند تا [illegible] پس بپالایند [illegible]
[illegible] اکر سیاه شود [illegible] بپالایند [illegible]
تا [illegible] سیاه شود [illegible] حنا [illegible] تا [illegible] پس [illegible]
نیک سیاه شود [illegible] کرده باشند [illegible] کرده
بمالند تا سیاه شود خضاب دیکر حنا [illegible]
[illegible] موی [illegible]
[illegible] سیاه کردد [illegible] و [illegible]
پیش آفتاب [illegible] سیاه [illegible] حنا
[illegible] موی [illegible] خضاب دیکر [illegible]

بکیرد [illegible] یک جزو گل سیاه [illegible] جزو بهم [illegible] موی [illegible] ساعت
[illegible] پس با آب گل [illegible] سیاه کردد [illegible] شود دیکر
چهل درم حنا [illegible] بهم بیامیزند [illegible] تا سرخ شود [illegible] روغن
گل نیک چرب کنند [illegible] موی [illegible]
[illegible] خضاب دیکر که موی را
سیاه کند پوست [illegible] و پوست انار [illegible] سوخته [illegible]
از هر یکی برابر [illegible] خضاب که موی را سپید کند [illegible]
[illegible] و کبریت [illegible] سرکه [illegible]
موی [illegible] موی [illegible]
[illegible] سپید شود [illegible] چرب کنند [illegible] دیکر [illegible]
سرخ کند [illegible] شراب خشک [illegible]
[illegible] سرخ شود [illegible]
[illegible] موی
[illegible] معاودت کنند نیک شود باب سوادکم
[illegible] سپید [illegible]
[illegible] منفعت عظیم دارد [illegible] سپید
[illegible] روغن [illegible] موم [illegible]
روغن گل کرده باشند [illegible] سپید
خایه مرغ خام [illegible] شود درم
دیکر [illegible] سپید [illegible] سپید [illegible]
[illegible] موم و چهل درم روغن
گل [illegible] مرهم سرخ [illegible]

بود نیک بود و گوشت برابر و مرداسنگ [illegible] یک جزو نرم بسایند و قیر کرم [illegible]
و به دهن گل ابر شده **مرهم** داخلیون هم اما [illegible] زاج سوخته راسو و دارد و نرم کنند مرداسنگ
[illegible] ده سیر چون سرمه بسایند و با نیم [illegible] روغن زیت در پاتیل کنند و با آتش نرم و چوب شاخ
وان مرداسنگ را بکفچه در میان روغن همی جنبانند تا بگداز دو روغن سیاه کرد پس بیخ لعاب
بزرکتان و ده سیر لعاب بزر قطونا و ده سیر لعاب حنظل همی بیامیزند و بکفچه همی جنبانند
تا بهم آمیخته شود و همی بپزند تا سطبر شود چنانک بهم بر نشود **نسخه دیگر** حلبه تخم کتان تخم خطمی
سپندان هر یکی [illegible] جدا جدا [illegible] کنند یک بار روز پس بگیرند از لعاب هر یک [illegible]
مرداسنگ سوده چون سرمه سی استار روغن زیت یکمن تخت لعابها را بجوشانند تا [illegible]
کم شود پس از آتش بردارند و مرداسنگ را با روغن اندر پاتیل کنند و همی جنبانند تا مرداسنگ
بگدازد و سیاه کردد و روغن را سیاه کند پس لعابها را بر افکنند با هستگی با آتش نرم همی پزند
تا سطبر شود مرهم دیگر که بنابری مرهم الرسل گویند و بعضی مردمان مرهم [illegible] گویند [illegible]
حواریان عیسی علیه السلام ساخته‌اند و اجزا این دوازده عدد است هر یک را حواریان [illegible]
جزو اختیار کرده‌اند و ترکیب کرده او مرهم صلیب را و خنازیر را نرم کند و ناصور و جعبه را برنهی
بصلاح باز آرد و ریشها را از گوشت مرده و ریم پاک کند مقل صافی [illegible] اشق [illegible]
[illegible] کندر [illegible] مرداسنگ [illegible] جزو [illegible] زراوند [illegible] مر [illegible] روغن زیت
صد و بیست جزو [illegible] دو بیست و چهار جزو [illegible] زنگار [illegible] جزو [illegible] صمغها را
حل کنند و مرهم سازند چنانک رسم است **نسخه دیگر** [illegible] زنگار [illegible]
[illegible] اشق [illegible] کند [illegible] مقل [illegible] مرداسنگ
[illegible] روغن زیت [illegible] **مرهم** باسلیقون [illegible]
سخت [illegible] کند [illegible] گوشت [illegible] ریشها را [illegible]
بود سخت سود مند بود [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible] **باسلیقون دیگر** [illegible] روغن زیت

جنداك

جنداك کفایت بود **مرهم** زنگار ریشها آکهن را خشک کند و گوشت [illegible] برابر زنگار
نرم بسایند و موم و [illegible] و [illegible] روغن زیت بگدازند و زنگار بروی افکنند [illegible]
[illegible] بهم آمیخته شود [illegible] زنگار هم است **مرهم زنگار** [illegible]
[illegible] اشق [illegible] حل کنند [illegible]
[illegible] زنگار سوده بروی افکنند و بهم آمیخته شود **مرهم دیگر** [illegible]
[illegible] بیاید [illegible] گوشت مرده [illegible] زنگار [illegible]
[illegible] **مرهم دیگر** [illegible] مرداسنگ سوده [illegible]
روغن زیت [illegible] مرهم [illegible] الاخوین [illegible]
[illegible] **مرهم دیگر** ریشها را [illegible]
و گوشت [illegible] مرداسنگ [illegible] الاخوین [illegible]
[illegible] مرداسنگ [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] **مرهم دیگر** [illegible] اشق [illegible]
[illegible] روغن زیت جنداك کفایت بود [illegible] **مرهم** [illegible]
و گوشت [illegible] الاخوین [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] مقل [illegible]
[illegible] حل کنند [illegible]
[illegible] **مرهم** مقل [illegible]
[illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] روغن زیت جنداك کفایت بود [illegible]
حل کنند [illegible] **مرهم** [illegible]
پاک کند [illegible] ریشها [illegible] انکبین [illegible]

[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] زیت [illegible]
[illegible] مرغ [illegible] روغن زیت [illegible] اشق [illegible] مرغ [illegible] روغن
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] خایه مرغ خام [illegible] آتش [illegible] **مرهم**
[illegible] آتش [illegible] ریشها [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] کوشت [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] درم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مرداسنگ [illegible]
زنگار [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] بابونه و اکلیل

الملك

الملك [illegible] مغز استخوان گاو و موم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] روغن یاسمین [illegible] مغز استخوان گاو [illegible]
[illegible] اکلیل الملك [illegible] مقل [illegible] بنفشه [illegible] خطمی [illegible]
[illegible] **مرهم دیگر** [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مغز استخوان گاو [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] خطمی [illegible] کثیرا [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible]
بنفشه روغن [illegible] **مرهم**
سیاه [illegible] جراحت پاک کند [illegible] بصلاح باز آرد [illegible]
روغن [illegible] مرداسنگ [illegible] موم [illegible]
آتش [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] جراحت [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] مغز استخوان گاو [illegible]
[illegible] سپیده [illegible] مرداسنگ و کثیرا و صمغ [illegible]
[illegible] سپیده خایه مرغ [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
سپیده خایه مرغ [illegible]
[illegible] مقل [illegible] افیون [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مقل [illegible]

ندهد یک درم و نیم مرهم بسازند مرهم بواسیر که بر حال در دبر باشد پیدا ... کند ...
روغن گاو بریان کنند و بر هاون افکنند و بدست ... مالند تا چون مرهم شود و بر ...
... [illegible]
یک درم ... مرهم بواسیر دیگر ... روغن ...
... [illegible]
... مرهم ... آن باشد که ... شود ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مرهم بواسیر ...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که بیشتر شود اندر تن مردم چنانک ذکر ... شبه سنگی باشد ... و معدن او اندر
کوه ... بود و آن کرم و خشک است ... باشد ... و خاصیت او آنست که چون
دیر با خود دارد هر که بدان نظر کند ... او هم چنان باشد که ... عقیق کرم و خشک
است و معدن او اندر یمن و طایف بود ... چون نگین کرده باشد
... [illegible] ... و چنان گفته اند ... است
... ارسطاطالیس گوید ... جواهر است ...
است و بعضی ... [illegible] ...
و ... [illegible] ... طعام ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حیوان ...
... [illegible] ... حاجت
باشد مردم را ... [illegible] ... حیوان
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
بود ... [illegible] ... الحمد لله ...
کرده شد **باب نهم** اندر اوزان ... درم ... درم ...
درم ... [illegible] ... مثقال ... رطل بغدادی ... رطل ... استار ...
... رطل بغدادی ... استار ...
باشد ... درم ...
و ... [illegible] ... درم ...

هفت مثقال و نیم ... درم ... مثقال
و نیم باشد و بعضی گویند ... درم ... و بعضی گفته اند که قسط ...
و گفته اند ... درم است قسط ... رطل ...
... [illegible] ... درم
... [illegible] ... رطل ...
... [illegible] ... رطل است
... [illegible] ... مثقال ...
است ... مثقال ...
... [illegible] ...
است ... مثقال است ...
... [illegible] ...
است ... [illegible] ... درم است ...
... [illegible] ...
باب دهم اندر ابدال ادویه ... [illegible] ...
... [illegible] ... **اسقیل** بدل ...
... [illegible] ... بدلش ...
اثمد بدل ... **اذان الدب** ... بدلش ...
اشق بدل ... **افیون** بدل ...
... [illegible] ... **اقاقیا** ...
اقاقیا ... [illegible] ... بدل ...
... [illegible] ... **بابونه** ... بدلش ...
است **بادروج** بدل ... [illegible] ...

بهمن مثل ... وزن او لسان العصافیر است **بلادر** بدلش ... وزن او
فندق ... بود ... و ثلث وزن او ... سفید **بادرنجبویه**
بدلش اندر ... دل مثل او پوست ترنج **برسیاوشان** بدلش اندر ضیق
النفس ... است با نیم وزن او رب السوس **بسباسه** بدل او ...
بود ... وزن او ... **بزر البنج** بدل او ... سپید کم
... [illegible] ... **بوزیدان** بدلش ... سفید **جوز بوا** بدلش
یک وزن و نیم او سنبل است **جندبیدستر** بدلش ... است ...
است **جنطیانا رومی** بدلش ... نیم مثل او ... وزن او ...
... بعضی گفته اند بدل او ... و بعضی دیگر گفته اند ...
... [illegible] ... **جلنار** ... است ... بدل او ... **جعده**
بدلش ... [illegible] ...
او ... **دارچینی** بدلش ... وزن او ...
وزن او ... **دارو** بدلش ... [illegible] ...
دارشیشعان بدلش ... [illegible] ... مثل او ...
است ... وزن او ... **دم الاخوین** بدلش ... است **سوقادیقون** بدل او ...
است ... **هال** بدلش کبابه است و بدل کبابه هال ...
... [illegible] ... **ریباس**
... [illegible] ... ثلث ...
... **زعفران** بدلش ... وزن او ...
... است و بعضی گفته اند ... **زراوند** بدلش ...
... وزن او ... **زنجبیل** بدلش ... **حب
النیل** بدلش اندر ... وزن او ...

است **حب الصنوبر** بدلش حب الخلیب ... **طرثوث** بدلش نیم وزن او ...
... است سوخته ... وزن او ... است
حنا ... بدلش ... قرطاس سوخته **خرنوب** ...
... است ... بدلش ... **خولنجان** ...
... است ... **شوصر** بدل او ...
... وزن او ... **کاکنج** ...
است **کافور** ... وزن او ... **کادی** ...
... بدلش ... است **کندش** بدلش ...
... **کمون** بدل ... **مصطکی** بدلش
... است ... **کبد الذئب** ... است ...
... بدلش ... وزن او ... لسان ...
بدلش ... وزن او ... فلفل ...
... [illegible] ... بدلش ...
... وزن او ... سنبل ... بدلش ...
... [illegible] ...
نیم وزن او ... بدلش ...
... سنبل بدلش ساذج هندی است ...
... بدلش دارچینی بود ... بدلش ...
بدلش ... وزن او ...
است ... بلسان بدلش ... بدلش ...
... [illegible] ...
وزن او ... باشد ... بدلش ...

و حب الآس و مقل و پوست انار و طباشیر هم وزن [illegible] بدلش از جهت حلق کبابه
بود و از برای معده راسن است و از جهت [illegible] و از جهت جگر و از فلفل فلفل
بدلش دار فلفل است فلفل سفید بدل او نیم وزن او زنجبیل است و دو جزء فلفل سیاه [illegible]
بدلش جندبیدستر بود و حب بدلش دو بار مثل او حضض است و از جهت معده افسنتین
فودنج [illegible] بدلش [illegible] اسفند یا اذخر قسط بدلش نیم وزن او عاقرقرحا بود و یا زرنباد بدلش
سکبینج بود فاقله بدلش [illegible] وزن او [illegible] بود یا سامج [illegible] الکندر بدلش نیم وزن او
کبابه است و نیم جزء او [illegible] بدلش [illegible] نیم وزن او [illegible] است و [illegible]
بدلش [illegible] بدلش [illegible] است [illegible] هندی [illegible] هندی
گویند بدلش [illegible] است و [illegible] بدلش [illegible] و [illegible] راسن [illegible] بدلش
یک وزن و نیم او [illegible] است که از الثوم الکرکر گویند [illegible]
[illegible] بدلش [illegible] سیاه بدلش نیم وزن او [illegible] است [illegible]
[illegible] بدلش [illegible] است و گفته اند که نیم جزء [illegible] بدلش [illegible]
سرخ است و گفته اند [illegible] بدلش [illegible] غار بدلش [illegible] است غافث بدل او مثل او
اسارون است و نیم وزن او [illegible] غاریقون بدلش مثل او [illegible] است و مثل او [illegible]
و بعضی گفته اند که [illegible] و [illegible] از حکیمان گویند که بدل غاریقون [illegible]

۲۴۲

یمین حشمت و سلطنت استاد درگاه شهنشاه سکندر بخت شاه خلد الله ملکه
یوم القیام غلام زاده قدیمی لقب [illegible] مرتضی قلی بن حسن شاملو در [illegible]
طبیعت اقتباس دنیای [illegible] معرفت خواص اشیاء از قانون حکمت [illegible]
نادر [illegible] خاموش طبیعت [illegible] که چون آفتاب [illegible]
[illegible] تحاشی [illegible] مقصود [illegible] عالیان کرد و چون [illegible]
در [illegible] کماهی [illegible] موسوم [illegible]
[illegible] طول کلام [illegible] مشتمل بر سی تحفه است
باورد تحفهٔ اول در [illegible] صورت [illegible] نطفه [illegible]
کرده [illegible] مطلب [illegible] عدم [illegible] مشتمل [illegible]
[illegible] در باب [illegible] علت عدم [illegible] علاج آن [illegible]
جانب زن باشد [illegible] مطلب [illegible] میشود تحفهٔ دوم

در شیوهٔ جماع که هر کس [illegible] حرکات آن کرده [illegible] لذت کامل [illegible] مفعول هواء
نفس انسانی را سبب [illegible] هوش گناه و افسوس [illegible] و ذکر [illegible] چند [illegible]
[illegible] انتهی [illegible] لذات [illegible] کرده [illegible]
و آرام [illegible] باشد تحفهٔ سیم در [illegible] [illegible]
[illegible] تحفه
[illegible] که در [illegible] با خویش [illegible]
کرده در قطع [illegible] نسل [illegible]
قطع [illegible] شهوت [illegible]
[illegible] تحفهٔ پنجم در [illegible]
[illegible] تحفهٔ ششم در بیان آنکه شهوت [illegible] عضو [illegible]
[illegible] لذت [illegible]
[illegible] تحفهٔ هفتم در
[illegible] و هفت
اندام [illegible]
[illegible]
[illegible] تحفهٔ هشتم در باب [illegible]
[illegible] تحفهٔ نهم در [illegible]
[illegible] لذت [illegible]
باشد [illegible] تحفهٔ دهم در [illegible]
[illegible] شهوت [illegible]
[illegible] تحفه
[illegible] لذت [illegible]

حکایت معاندهم در ... ماه چهارده
شناختن ... که طالب شهوت و راغب ... کدام و صورت
... خاطر کشاید حکایت سیزدهم در ... چند مرد ... و شلشه ...
مطالب ... حکایت چهاردهم در ... که در چه فصل و چه وقت
... است و در کدام روز و کدام ساعت ممنوع است حکایت پانزدهم در ...
جوان ... حکایت شانزدهم در ... که ... خاصیت
... حکایت هفدهم در ... خاصیت
... که ... یوسف ... لطیفه ... آغوش ... معرفت
صحت ... مزاج صحت و عافیت سازد ... خوشبو کردن
... حکایت هیجدهم در ذکر ... ذکر ... و
... حکایت نوزدهم در ... کشته ... خیال ...
... حکایت بیستم در ... که ...
در ... که در وقت احتیاج ... کسی ...
کو ... حکایت بیست و یکم در ... که ...
... اغوش ... ذکر ... مفرد
... و ... حکایت بیست و دوم در
... که در ... و ...
... و ... در بعض بدن ...
حکایت بیست و سیم در ... کامان و ...
... حکایت
بیست و چهارم در علاج ... و ذکر ... صاحب نظر ...
... که در چار ... کشف ... بیا

... مستغنی سازد حکایت بیست و پنجم در ... که
خوش ... افزای ... است ... نشسته کاه
... حکایت بیست و ششم در ... که
... مصالح در دکو ... است که ... کنند ...
حکایت بیست و هفتم در ... علاج در ... که ... صاحب ...
از ... و ... حکایت بیست و هشتم در
... در ... معرفت ... که ... که ... و ... در
... است و ... حکایت بیست و نهم در ... نافتن ...
... که ... است و حبس البول و حرقة البول که ...
استراحت و عافیت است حکایت ... در خلوت خانه عالم صورت ...
و ... باشد که ... ذوق ... افتاده
... و ...
... که ...
... است ... علاج ...
... است ... و ...
که ... که در هیچ باب ...
... سلطان ...
... که ... و ... لباس ... و ...
است ... حکایت اول
... که ... باشد ... و علاج ...
... که ... جو و گندم و نخود ... باشند ...
... مرد ... بول کنند ... جانب مرد ...

... علت از طرف مرد بوده باشد ... طریق عمل کنند ... بوده
علت از جانب زن شود ... کرد ... علاج باید
کرد نوع دیگر باید که ... چیزی ... بخورد ... حنظل ...
... علت ... جانب زن بوده باشد نوع دیگر
... بالله ... کنند ... بوی کند ... بوی ...
... بوده باشد ... از سفوفات ...
... سفوف که ... از
... طبیب است ... بعنایت الله تعالی
... سفید ...
سفوف ... بخورند ... است ...
اجتناب نماید صفت معجون ... است ...
... با عسل ...
... صفت معجون ...
کردن ... عظیم ... و ...
... که ... و ...
... و ...
... یکمثقال ...
... با عسل ... معجون ... یکمثقال و نیم
... معجون ...
... و ...
... با عسل ... معجون ... یکمثقال و نیم
... صفت حلوائی که ... بدر کند

تخم ریحان ... تخم ... تخم بادیان ... شکر ...
... شکر ... بقوام ... و ... هر صبح ...
... و ... اجتناب کنند ... آب ...
صفت ... یکمثقال ... بخورد ... یا
صفت ... دیگر ... سرکه ... عسل ...
... نرگس ... بیالوده کرده ...
... بخورد ... جماع کند ... مطلب حاصل ...
... جماع کند نوع
دیگر ... حیض زن بخورد ... حامله شود ... باشد که بخورد ...
... صفت ... آبستن ...
... زعفران ... بیخته پاره ...
بیالوده بخورد ... جماع کنند ... فرزچه دیگر ...
است زعفران و سنبل و مصطکی مساوی ... سرشته پاره ...
بیالوده بخورد ... نفع عظیم یابد نوع دیگر ...
... بخورد ... است نوع دیگر ...
... زعفران ... بیخته ...
... آبستن گردد نوع دیگر ... حب ...
نماید نوع دیگر ... خصیه ... حب ...
... بخورد ... نوع دیگر ... العسل
... نفع تمام بخشد ذکر خواص طلیه ...
... طلیه ...
... خاصیت ... بیخته ...

اینشاط بخاورین نمایند اول آنکه اسل [illegible] چهار خانه یاد کرده [illegible]
[illegible] بیماورند کیفی بقضیب گاهی در دوره یکیک [illegible] خصیه و منبع
عضیض بقیه موصل کذاشته [illegible] بشام اسایش رسانند نافع باد در صفت اطلیه حب بلسان
و شبه را کوفته و بیخته در شراب خالص کرده و در قضیب مالیده بگذارند خشک شود بعد از
آن جماع کنند فرزند بهم رسد بامر الله تعالی نوع دیگر روغن کنجد را بر ذکر مالیده جماع
کنند نفع عظیم یابند نوع دیگر دل و زهره کرگ با عسل بر قضیب مالند و جماع کنند فرزند
دلیر بهم رسد نوع دیگر حب بلسان مثقال [illegible] از هر یک یک مثقال جدا جدا کوفته
ملایم نمایند بعد از آن مخلوط نموده با شراب بسرشند و بر قضیب مالند و جماع کنند
چنانچه نمایند که پیش از آن دوای مذکور حل شود نوع دیگر سرگین روباه را در روغن
کنجد حل نموده بر قضیب مالند و جماع کنند فرزند بهم رسد بعون الله طریق جماع
بدن نشاط خانه شیوه مجامعت [illegible] فرصت خلوت گاه عشرت است و شکل های
[illegible] که [illegible] مطلب صورت کرده [illegible] مطلب خواهش در [illegible]
کناره نشیند بجائیکه تا مرد و زن [illegible] در صدف هم آغوش [illegible]
[illegible] نطفه از آن [illegible] موجود شود [illegible] قضیب را با آب [illegible]
[illegible] با آب مذکور نشوید [illegible]
باشد و بحمام رفته [illegible] جماع [illegible] باشد [illegible] مخصوص [illegible]
بکار برده باشد و چون اسباب طرب و خلوت خاطر خاصیت [illegible]
[illegible] در پهلوی خود نشانند [illegible]
[illegible]
[illegible] بوسه [illegible] مطلب [illegible]
بیت [illegible]
[illegible]

تا نه [illegible] نقش است [illegible] خواب [illegible] قضیب [illegible]
[illegible] باز کشوده [illegible] از بالا [illegible]
برخواسته و ذکر لذات [illegible] چشمه نوش [illegible]
کاه رسانی رسانند هر گاه از شوق در معشوق [illegible]
[illegible] مطلوب را [illegible]
[illegible] عاشقان [illegible] باشد [illegible]
فرج [illegible] داشته [illegible] باشد [illegible] لذت
[illegible] کام [illegible]
هنگام دخول بدست راست [illegible] و بدست چپ پستان زن را [illegible]
[illegible] نشاط [illegible]
[illegible] لذت [illegible]
شوق [illegible] است که [illegible] انگشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جماع باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] باشد نخست اول [illegible] مجامعت [illegible]

[illegible] معشوق [illegible] اول [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
موضع [illegible] لذت [illegible]
[illegible]
[illegible] شوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لذت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] معشوقان [illegible] لذت [illegible]
[illegible] در [illegible] اطلیه [illegible]
تمام [illegible] اول [illegible] ذکر مالند و جماع کنند [illegible]
[illegible] جماع کند نوع دیگر [illegible]
[illegible] ذکر مالند
و جماع کنند زن [illegible] نوع دیگر [illegible] ذکر مالیده جماع کنند [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] جماع کنند [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] و جماع کنند [illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] جماع کنند [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] جماع [illegible] قضیب
مالند چنان شود [illegible] عظیم باشد نوع دیگر
[illegible] جماع کنند [illegible] نوع
[illegible]
[illegible] احتیاج [illegible]
[illegible]
[illegible] قضیب مالند [illegible]
جماع کنند [illegible] لذت [illegible]
[illegible] اطلیه [illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] لذت عظیم باشد
نوع دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] قضیب مالیده جماع کنند [illegible] عظیم یابد نوع دیگر
هنگام جماع [illegible] قضیب مالیده جماع کنند لذت عظیم یابد [illegible]
بهم رسد نوع دیگر [illegible] هنگام جماع بر قضیب [illegible]
نوع دیگر [illegible]

بکشند کند ما با عسل بر ذکر تا الیه یا آن جماع کند زن را بیقرار کرده بحیثیتی که بعد یکدیگر
جماع ندهد و بطریق مشغول شود که دیگر مقاربت باو نتواند نوع دیگر سرچشمه
هوشمندی جمع در بیان سعادت و انبساط بقراط گوید که هر کس دارچینی و کبابه از
هر یک دو دانک نرم کوبند و با عسل و زنجبیل پرورده سرشته بر قضیب تا الیه بمالد
مشغول شود چندان لذت برد که بشرح راست نیاید و زن واله شود نوع دیگر
در بیاض بوعلی بخطهای جالینوس بخط [illegible] از سطاطالیس گوید که یکی ندارچینی
و کبابه و زنجبیل و عاقرقرحا و جوز بیخ مجموع را صلایه نموده با عسل سرشته بر قضیب
مالد و از آن بکار شود انعقاد ذوقی بیند که بشرح نیاید نوع دیگر شیخ ابوعلی سینا
فرماید که جوز بیخ و عاقرقرحا هر دو بسایند و با عسل آغشته بر قضیب طلا نماید پیش
از جماع بیک ساعت و چون مباشرت کردن بر دست آرد چه [illegible] کرده بکار شود انعقاد
لذتی بهم رسد که تعالی یکدیگر شوند و زن هر لحظه حریص تر گردد و مرد را محکم خود
نگذارد و جدائی نتواند کرد و در عشق او بیقرار و [illegible] گردد بحیثیتی که بدیوانگی
رسد [illegible] نوع دیگر از تالیف [illegible] دوای خاص و عام حکیم
شاه [illegible] اینکه اگر خواهی انزال زن [illegible] کنی تا در جماع بی قرار و مخلوط
گردد [illegible] روغن سوسن [illegible] بر قضیب طلا کند که لذت عظیم یابی و زن
بطریقی مشغول شود که از وی جدائی نتواند کرد نوع دیگر جوز بویا و خولنجان مصری
عاقرقرحا و دار فلفل و فلفل سنبل الطیب زنجبیل و [illegible] از هر یک بالمساوات بکوبند
یکی نیز دو تخم صلایه کرده با عسل مربای شقاقل سرشته طلا کرده از [illegible] کار شود زن را
انعقاد لذت و نشاط حاصل شود که قریب بغش رسد و واله شود که قرار و آرام
نداشته باشد نوع دیگر از [illegible] سر درد [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] دار فلفل و زنجبیل و عاقرقرحا و دارچینی از هر یک یکمثقال
و [illegible] از هر یک یکمثقال جوز بویا [illegible] نبات [illegible] از هر یک یکمثقال و نیم مجموع را

بمالند صلایه کرده [illegible] بکفها بدند بعد از آن با آب بادرنجبویه [illegible] سرشته خوب
خشک کرده بعد از آن طلا نموده صبر کنند تا خشک شود پس جماع نماید بسیار لذت یابد
[illegible] دوا [illegible] لذت زنان [illegible] که مانند [illegible] قرار و آرام کردد
دیگر زهره مرغ خانگی و زنجبیل و دارچینی را بهم بسایند و طلا کنند لذت عظیم ببیند
نوع دیگر [illegible] را با عسل مخلوط کرده طلا کرده جماع کند ذوق عظیم
زن را پیدا شود نوع دیگر بیخ خصیه [illegible] مخلوط کرده بر قضیب مالند
و جماع کند زن را انعقاد نشاط بهم رسد که عاشق مرد شود از او جدائی نتواند بود
بخش سیم در [illegible] بعضی اگر موی [illegible] بمالد [illegible] نشود صفت دوا
که در این باب مجربست یکی آنکه [illegible] طلایه نمایند
که [illegible] بی [illegible] روغن [illegible] بروی آتش گذاشته بعد از حل
نمودن [illegible] صاف نموده چنانچه [illegible] شود پس
با هر جائی که خواهند موی [illegible] مذکور بمالند موی
که خوشته کند در بلند کردن موی سیاه کردن نقل [illegible] طریق دیگر که در این
باب [illegible] دواها است و مکرر تجربه رسیده یکی آنکه [illegible] سیاه
کما [illegible] کوبند و تمام [illegible] کنند و درین [illegible] اسب [illegible]
[illegible] شود و کرم [illegible] چون کرمها [illegible] مخوردند کرمی که در [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بگذارند که خشک شود بعد از آن صلایه کرده [illegible]
[illegible] در هر موضع که خواهند موی بروید بمالند که مو [illegible]
بمالند بمالند چون که مبالغه [illegible] سنگ که اگر [illegible] انگشت بمالند
[illegible] انگشت [illegible] دست [illegible] بسیار مجربست و [illegible]
این دوا [illegible] طریق دیگر موی [illegible] از هر یک پنج مثقال در آب [illegible]
[illegible] که [illegible] شود [illegible] صاف نموده با نصف وزن آب [illegible]

مخلوط کنند و لادن سه مثقال و پوست کچید و پوست حنظل و پوست بادنشان از هر یک هفت مثقال
نموده چند [illegible] که آب [illegible] و روغن بمانند بعد از آن استعمال نمایند طریق
دیگر روغن مورچه و تخم مرغ و روغن [illegible] و روغن حسن لبه و روغن [illegible]
[illegible] و آب امله و آب هلیله را با هم ممزوج کرده در هر موضعی که خواهند موی بروید
بمالند طریق دیگر [illegible] و [illegible] را مساوی یکی یکی نیم صلایه نمایند و با روغن
زیتون کهنه مخلوط نموده چند روز بیشوالش یا آفتاب بگذارند [illegible] بعضوی که
خواهند بمالند موی می روید طریق دیگر یکی [illegible] را ذبح در کوزه کرده در
[illegible] اسب پنهان کنند تا کرم در وی [illegible] کرمها را در سایه خشک کرده نیم
صلایه نموده هر گاه خواهند قدری از آن با روغن کنجد مخلوط کرده بمالند مو
بروید و این مجربست بخش چهارم در اجزای که [illegible] لعاب اکاه را از [illegible]
قوت شاز و اول [illegible] از جمله [illegible] است کشنیز خشک بو داده تخم خیار
تخم کاهو تخم خرفه کلنار [illegible] گل پنج مثقال [illegible] سفید از هر یک مساوی
یکید بکوب هر چه تخم است همه را بریان کنند پس نیم صلایه نموده او را بکوبند
و باب گل سرخ که تازه افشرده باشد و باب برگ خرفه خمیر کنند و حبها سازند و در شیشه
نگاه دارند هر گاه احتیاج افتد یکی از آن حبوب را بر [illegible] حل کرده بر قضیب
کرده جماع کنند و در یکهفته سه دفعه عمل نمایند هر چند روز [illegible] یکی دیگر از
این دواها [illegible] قطع شهوت می نموده قوت جماع بالکلیه بر طرف شود نوع
دیگر یکی ند تخم سداب سه مثقال اصل السوس کلنار تخم کاهو نیلوفر مجموع را نرم صلایه
نموده یکمثقال سکنجبین ناشتا تناول نمایند هر گاه چند روز [illegible]
قطع [illegible] شود اول [illegible] شوید [illegible]
کوفات [illegible] تخم خرفه سنبل و تخم سداب و تخم کتان و ناجات [illegible]
سفید و کوکنار تر بادند برگ کاسنی و آب کاسنی و [illegible] آنچه خواهند بایند

و خیار در هو او اشال اینها و خوردن هلیله و خوردن [illegible] و [illegible] و فصل کرده
و جهات بسیار ذکر [illegible] بسیار نگاه داشتن و زن که محبوب باشد در [illegible]
روی کواه جماع کردن و زنان در مجود و حایض کرده مباشرت کردن انا باید که
اگر طبع گرم باشد کاه باشد غذای گرم و خشک نتیجه رساند و سرد و خشک نافع
باشد البته بخش پنجم در دانستن اینکه شکم حامله خلوت نشین است یا دختر چنانچه
باشد زن تو کند اگر بماند فرود رفت پس باشد و اگر در روی آب ایستد دختر باشد
و اگر بستان راست بزرگتر از چپ باشد پسر باشد و الا دختر دیگر
شیر را در آئینه باید دوشید اگر چون مروارید بست پس باشد و اگر پراکنده شد
دختر باشد دیگر اگر زن در وقت جماع بود دختر و اگر جناب نماید پس باشد
دیگر چون کسی زن را بطرف خود طلب نماید اگر پای راست پیش گذاشته پسر
چنانچه گذاشته باشد و اگر پای چپ را پیش گذاشته علامت راست [illegible]
باشد نوع دیگر چون پستان چپ را بدوشند بعد از آنکه دست بر پستان راست آورند
[illegible] باید پس باشد و الا دختر نوع دیگر بنض زن حامله اگر تند و قوی
[illegible] پس بود و اگر سست و ضعیف دختر باشد نوع دیگر اگر زن حامله کاهل و [illegible]
بود و در کنج خانه نشیند و از کردیدن او را رفتن مخلوط باشد دختر باشد و اگر چنین
آن باشد پس باشد نوع دیگر زن اگر سبک برخیزد و تند راه رود پس باشد
و اگر سنگین خیزد و آهسته راه رود دختر باشد بخش ششم در کامل بنیاد [illegible]
دانایان ذکر نا [illegible] است که هر دو شهوت مرد آنکس زن و در عضو خاص در [illegible]
جلوه دارد که دست نشاط رود شوق بهر عضوی که آشنا شود صورت لذت
خود در [illegible] دایمه [illegible] کل [illegible] این نقش [illegible] ظاهر سکرد اول
ماه در [illegible] با است که مام ماهی هنگام و [illegible] ز دل [illegible]
[illegible] که موج [illegible] دیگر ماهی [illegible] دوم ماه در کف پا است که در [illegible]

ناشی نمانست بناز شدانند بایدخوا رید و نالید سیم ناز در کعب پاست که کعبا حرام
شفای دلها است بزنم خیا باید نالید چهارم ناز در ساق است که ستون بارگاه
حسن ناکی ریاقاست بر سجده دست آدم باید نالید پنجم ناز در رانست که جهنم
نابه توص قاب جان است بر سجده نارید ن تکوان قضیب باید ساخت ششم
در فرج است که مقعد بمجله در تنکی نا و بیاز ایش درج است باید که بیان شاه الحلو
بولیستم نالید ن اندامش کناشتند غنچه دهانش را بشکافند هفتم ناز در نافا
ست که چون چشمه حیوان صافست کو داب وار بدور دایره اش دست باید کشید
تا بجوش و خروش آید هشتم ناز در پستان است که تصاویر نحی و پستان بت
تا ستون کوهکن قضیب از جا باید باید بدست کشید و فشردن دور باز دی
فرهادی بکار نماید نهم ناز در کردن است که سرکرده بلند اقبالان عصرت
است به لیس بوسه نشتون قاش را هوش تلاش کرد ماند دهم ناز در لب است که
ساحل دریای عیشت است بر نشان دندان مکیدن آب کوهر لذت را بحرکت آورده در
رخسار هود نظاره است باید که بلکو نه نکاه کو بیا لوده دست نیاز بر چهره تماشا شود
یازدهم ناز در چشم عاشق بینست کسرمه ملت دیده هو ربعین است باید که بخار
خارش نکاه نرکس مخمود نکاه معشوق را بالا کرد بیان کرد دوازدهم ناز در شقیقه
شاده نما است کما نکشت شهادت نشان خطوط شعاعی خودرشید نکاه مطلوب داد در
برده مطلب ساز د سیزدهم ناز در پیشانیست که آیینه رخسار دین ند کا
است باید که بعکس انداختن خیال و مثال صیقلی بوسه را سکروح ساز د چهاردهم
ناز در فوقست که موی زنکی ساز کو بیا نشی بر آورده باید که بس بیخه شوق شا
کشی سر براه خورشید بلنشوند وچون دود شانه دم شد از پای ست پای تا سر
تا فرق سر بهمین طریق بس میکند باید از عضو را نمالند و بطریق مذکور جماع کنند از
نالیدن هر عضو عاکرد سست بس خاطر باشد یعنی در بر داستن به پنجه جماع روز

غای پیدا و کلکون خیالاتود ختن وستون ساعد را بیشوند تصویر و هاسا منق کا منا
من غا ستوان شدان تجدد کو یا منقول است که هر زن که دست شهوت او سست دست فوا
در کو کرده است و حرکت نمنما ید به محل دیگر بعینه هفتم در اد ویه و معاجین و شراب ها
و خاص سنوقتها که در باب امر نشا بجاو فوا بخشد صفت معجون مرطاریا که منسوب به
جالینوس است و در خواص بی نظیر است و اعصاب و دماغ را قوت دهد قضیب را سخت
و شهوت را زیاد کند و در حوض تن عظیم پیدا شود چنان که مثل ملذت بیرون آید
نخود بسیار آورده و بکو بیخ به سیده می و ادبیخ مثقال انیسون بهمن سفید کا کنج بیخ
لبلاب نیکو نه انجرکو با بیخ سلیخه دارچینی اسارون مصطکی قرنفل جوز بو بالبیل
تودری کلکون نشاسته تخم سیم سنبل مثک زعفران حل کرده با روغن بادام اجزا را جمع
نالیده با دو وزن ادویه عسل بسرشند یکمثقال و نیم را پیش از طعام یا بعد از یکساعت
و نیم میل نمایند خوب است صفت معجون که در تقویت باه بی نظیر است و نفع او زود
ظاهر میشود حب صنوبر هفتاد مثقال پنبه دانه ده درم شلث بجنسانند و بعد از آن
تخم پسته بند و دارچینی و خرفه و تخم زردک تخم شلغم مغز حلو جواهر کشنج ماش
آلتنم شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید قسط شیرین زنجبیل نوکر دکا ستنقور قاید شما
من باید خصیة الثعلب با عسل سفید بقوام آورده اول حب صنوبر داخل کرده بعد از
آن ادویه دیگر را یکمثقال سه مثقال و یکمثقال ازین شربت اضافه نمایند و هر وقت منفعت است
چهار پنج مثقال با شراب العسل قابض یا شراب بشر اذی با شراب سیب نوشند و این
بنیاد عجیب است و از تالیف بن یحیی رمانا است و خوا کنیاد دارد و بنیاد قوتست
صفت معجون دیگر که مجرب و از اسرار اطبا است و تالیف شمس الدین هلال اردبیلی
باه را زیاد کند و دل و دماغ و جکر را قوت دهد و نشاط آورده و تصنیف را محکم کرد
و رنگ رخسار را نیکو کند و اگر مداومت نمایند بعد از جماع استرخا نکنند از حرارت
عرقالنسا و نقرس و نقصان مو جاذبه امراض عضا ایمن کردد و تفتیش از سرد و مرو

تا سه مثقال باشد شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید انکوژک تودری سرخ تودری
سفید لسان العصافیر تخم شبت سقنقور از هر یک سه مثقال حب بلسان فلفل سفید مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم بیاز تخم بوبخم تخم خشخاش پسته دانه تخم ترب زردک تخم
کور شاهی تخم هلیون خشکان از هر یک ده مثقال نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز جلغوزه
مغز حبابی مغز پنبه دانه کنجد مقشر از هر یک هشت مثقال تخم شلغم بجمقال دارچینی قرنفل
سنبل الطیب از هر یک یکمثقال اسارون بسباسه کبابه چینی سعد مصری زرنباد دار فلفل
جوز بو بسباسه عود عنبر زعفران بوزیدان زنجبیل قسط شیرین مغز حب الزلم دو برنج
معرب بعسل سرشته معجون کنند و این بنیاد از مود است و مجرب است صفت معجون
دیگر جهت قوت باه و سرعت انشراح و ضعف معده مرفه سنبل الطیب دارچینی قرنفل زیله
کبابه انیسون تخم کرفس زیره کرمانی و سرکه پرورده بد یا کرده مصطکی نعناع خشک
فلفل خورد با سه وزن عسل سرشته هر روز دو مثقال تناول نمایند صفت معجون دیگر که
قوت باه و خفقان و قوت معده و وحشت و سایر امراض سوداوی نافع و مجرب است اکثر علله
کابلی باد بخوبه قرنفل تخم خرفه کندر یاقوت سرخ مروارید بسد یاسمین و عنبر بو و عود
بسته عرب کنند و بشربت سیب بسرشتند از یکمثقال و نیم تا دو مثقال تناول نمایند صفت
معجون دیگر بواسطه تقویت باه و قوت دل و اشتها و جهت امراض بلغمی و سوداوی و
صداع و ضعف دماغ و جکر و کرده و ضعیف شدن و جنون و وسواس و نسیان و سل
و سعال قدیم و دق و صرع و بهق و برص و درد معده و جکر و درد سپرز و بواسیر و
وحلو امراض مجا حبل کوف آتش تجمع بنیا میوزند حطانا قود نا باه ملت پنج نکشت حب الغار
وزند طور انیسون چند بید ستر سلیخه حب بلسان مرجان اکبر ترکی درونج زرنباد
زعفران تخم کرفس لک مغسول اشنه دارچینی حب سقنطری تربد سفید عود عود
بو با قرنفل دبونه قاقله کبابه اشنه بسباسه کل سرخ سنبل الطیب سعد مصری حب الفلفل
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی مقشر تخم حرمل تخم بیاز تخم کندنا زرنباد و شیطرج

مویز تخم صلایه کرده به روغن بادام چرب نموده با دو وزن عسل بسرشتند و شش ماه
در سایه جو کذاشته بعد از آن استعمال نماید هر روز شش از دو مثقال تا چهار مثقال
است صفت معجون دیگر که جهت قوت باه نافع و قوت جماع دهد سه قیراط بیم
رطل شیر تازه حل کرده با زنجبیل بنوشند صفت معجون دیگر جهت تقویت باه زاد
چینی زنجبیل خصیة الثعلب شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال
بوزیدان خار خسک خولنجان تخم شلغم تخم هلیون تودری مغز دمغز پسته و بیخ
فندق سقنقور ماهی شتر اعرابی مغز سه کنجشک تخم شبت نارجیل لسان العصافیر بجند
سفید حب الزلم ثنا اب نبات سفید با دو وزن ادویه عسل معجون نموده میل نماید مجرب است
صفت معجون دیگر که در این باب نفع عظیم دارد دل و دماغ و جکر را قوت دهد و نشاط
آورد و تقویت باه و صداع کند و دوام جکر و سپرز در معده و او جماع جکر و صداع را
ستسقا را نافع باشد و دفع ضرر سموم کند عنبر اشهب مشک اشق هر یک از هر یک نیم مثقال
دوحنی بلسان هفت مثقال بادام پسته و روغن حب البان قرنفل حرفه زنجبیل عود بوی بابسا
فاوله کبابه دو صمغا دار پوست ترنج کبابه چینی اکبر ترکی تخم باد رنجبویه تخم بالنکو
تخم کنجشک تخم حرمل تخم شش کهر با کند ساذج هندی فلفل سفید دار فلفل شیر جد وار
مغاث سلیخه صندل سفید خاکشیر سعد سایه اشق انیسون عود بلسان خولنجان تخم سوسن
قصب الذریره دار شیشعان تخم کرفس مویز کی حب الغار زرا وند موتخم پوست بیخ و ت
بسته شیطرج هندی قسط شیرین قسط تلخ سیاه دانه کو ماذج سنبل الروم تمک هندی
جوز بوا بزل النا مغسول حب النیل از هر یک دو مثقال کل سرخ زعفران چینی ریوند چینی
افتیمون بسفایج توبد مغز نارجیل مغز ملقوته مصطکی از هر یک پنج مثقال سعد الله
منقی عود هندی دارچینی ابریشم مغز کشته حشک سی مثقال تخم کاسنی مغز تخم خیار
خربزه سیکنج هلیله سیاه پوست بلیله حنظل با سرکه پرورده ماده بقوام کنند از
هر یک سه مثقال زرد نیم معرب کل حلیه از هر یک دو مثقال دو بیت عدد در ق مغز

سپید عدد شربت فواکه عسل دو وزن ویتم ادویه معجون سازد صفت جوارش که جهت
تقویت باه و ضعف دل و اشتهای نظیر است خولنجان سنبل مصطکی زعفران قسط تلخ
شبت عنبر اشهب مایه شترا عرابیان از هریک شش مثقال دارچینی جوز هندی زنجبیل
جوز بویا عود تخم ضریره تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان خصیة الثعلب تخم انجره مثقال
معوی لسان العصافیر تفسیب المؤدان از هریک ده مثقال زنیاد نبات یاقوت رمانی
از هریک دو مثقال قرنفل قاقله کبار و صمغ عود قادی پوست ترنج از هریک هفت
مثقال فلفل کود هیاد مثقال تخم هلیون کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید مغز فندق ساس
از هریک پنج مثقال مشک ورق طلا و نقره جوز اعظم ادویه روغن بادام بیست مثقال عسل کف
کوفته فی احیا هد معجون شود داخل نمایند صفت معجون دیگر که نفاحیت و تقویت باه
و افزودن منی بی نظیر است مغز نارجیل مغز حلغوزه مغز پسته مغز فندق مغز حب الصنوبر
از هریک سه مثقال خصیة الثعلب دو مثقال جوز بویا بسباسه قرنفل دارچینی هل تخم ترتیزک
حب داد مثقالی زعفران از هریک ده مثقال مشک یک مثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره
بیست عدد عنبر اشهب دو مثقال نبات و عسل با مغز بادام معجون نمایند بقدر کفاف صفت
معجون دیگر که مقوی باه و دل و دماغ و جگر است زاد باید تخم جرجیر از هریک پنج درم
کوفته در شیر گاو بس شد هر روز یک مثقال تناول نماید صفت معجون دیگر که مسمی بنطول
دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و باه زیاده کند و مزاج گرم را نافع باشد بهمن
سرخ و سفید زرنبج عقربا از هریک پنج درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار از هریک ده
درم صندل سرخ و سفید پنج درم پوست ترنج گاوزبان از هریک دو درم ادویه را کوفته
و بیخته مغزها را با کوفته بیامیزد عنبر اشهب سه درم شقاقل بیامیزد پس یکی
پنج نار در شیر گاو بجوشانند تا به نیم آید صاف کرده عسل شصت درم با آن
شیر بقوام آورند و ادویه را بس شند و تناول نمایند صفت معجون دیگر که جهت قوت
باه آب پیاز سفید یکی عسل دو من با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید هر یاما

ده درم

ده درم تناول نمایند صفت معجون دیگر که باه را زیاده کند و قوت دل و دماغ و جگر
بدهد و حرارت غلیظ کند زنجبیل قرنفل سنبل دار فلفل دارچینی قاقله کبار از هریک
دو مثقال بوزیدان که نافع کیست دو درم که خیارشنبر و خشک کرده بریا کرده باشند
چهار مثقال مصطکی دو مثقال نعناع خشک چهار مثقال فلفل دو مثقال عود قماری
یک مثقال و نیم مشک یک دانگ شکر سفید پنج مثقال ادویه را نرم کرده صلایه کرده
با عسل که بسیار بقوام آمده باشد سرشته در سینی چینی و نطول حلوا در نموده
کرده تناول نمایند صفت معجون دیگر جهت تقویت باه و غائر مرجان فلفل سفید از هریک
دو مثقال شقاقل تخم ترب زنجبیل از هریک چهار مثقال کوفته و بیخته عسل کف
گرفته را برابر مجموع بس شند شربتی پیش از غذا تناول نمایند صفت معجون دیگر که
جهت قوت باه نافع است خرچنگ را خشک کرده بسایند آب ... کند
و مجوز ... باشد خشک شود باز دیگر بسایند پنج مثقال از آن ده
مثقال زنجبیل ... شکر ادویه کوفته بیخته با هم بیامیزد و با عسل بقوام
آورده بس شند و شربتی دو مثقال تناول نمایند ...
شده باشد ... تخم ... تخم پیاز تخم شلغم
و تخم ... تخم جرجیر تخم انجره تخم ... خصیة الثعلب از هریک نیم مثقال
زاق ... از هریک یک مثقال کوفته بیخته ...
عسل کف گرفته برابر مجموع ادویه بدان بس شند هر بامداد دو مثقال تناول نمایند
صفت معجون دیگر جهت قوت جماع تخم جرجیر تخم ... از هریک ده درم کوفته
بعسل کف کوفته بس شند از آن هر سه روز سه درم تناول نمایند صفت معجون
دیگر جهت قوت باه و لذت جماع تخم جرجیر جوز بویا تخم شلغم دار فلفل قاقله قرنفل
دارچینی خولنجان تخم ترتیزک زنجبیل بسباسه از هریک چهار درم کوفته
بیخته بعسل کف گرفته برابر مجموع ادویه بس شند شربتی از آن دو درم از عقب

او بیست درم شراب انگوری میل کنند نافع باشد صفت معجون دیگر که جهت تقویت باه
از مجربات شیخ ابوعلی سینا است عود هندی جوز زعفران قرنفل دارچینی خولنجان
پنج کرمدانه سیاه موج هندی شطرنج هندی پوست ترنج از هریک پنج مثقال ...
شقا ادویه را کوفته بیخته با عسل کف گرفته بقوام آمده برابر مجموع ادویه بس شند
سه ماه در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تناول نمایند صفت معجون دیگر که
جهت قوت باه و منافع جماع گرم نافع است دل و دماغ قوت دهد مکور ... بیست
درم نبات مصری ده من بادام بجوشانند تا بقوام آید یک ... شود یک مثقال
عنبر اشهب در آن ... کنند هر بامداد ده درم تناول نمایند صفت معجون دیگر که قوت
باه را زیاده کند و منی افزاید و قوت جماع دهد و قضیب را سخت کرداند جوز
هندی شقاقل مصری از هر کدام سه درم زنجبیل بهمن سفید تخم هلیون از هریک ده
درم دارچینی ... از هریک یک درم کوفته بیخته ... کرده شکر با کف
گرفته برابر مجموع ادویه بس شند شربتی ده درم نافع باشد صفت که قوت باه
بیفزاید و منی زیاده کند مغز بادام مغز فندق مغز پسته جوز هندی و شقاقل
مصری هر کدام سه درم زنجبیل بهمن سفید تخم هلیون از هریک دو درم ...
دارچینی از هریک یک درم کوفته بیخته ... کرده و شکر برابر مجموع کف
کوفته بس شند شربتی ده درم نافع باشد صفت که قوت باه بیفزاید و منی زیاده
کند مغز بادام مغز فندق مغز پسته جوز هندی و شقاقل مصری هر کدام سه
درم زنجبیل بهمن سفید تخم هلیون دو درم ... دو درم نافع باشد صفت
معجون دیگر که قوت باه بیفزاید و منی زیاده کند مغز بادام مغز فندق مغز پسته
جوز هندی حب العروس و حب الزلم و حب الخضراء از هریک بیست درم دار فلفل
زنجبیل بادرنگ هر کدام پنج درم باشد برابر مجموع بجوشانند و بقوام آورند و ادویه
را با آن بس شند و یک مثقال زیاده نباید خورد صفت معجون که در این باب دخل عظیم

دارد بکیر و سنبل الطیب بسایند و جوز بویا قرنفل و دارچینی هر کدام پنج درم در روغن
گاو حل کنند و عسل برابر مجموع بس شند شربتی دو مثقال پیش از غذا تناول نمایند صفت
معجون دیگر که ذکر را سخت کند و منی بیفزاید و قوت جماع دهد جوز هندی مغز بادام
پسته مغز حلغوزه حب الزلم حب الخضرا مغز پسته کنجد مقشر شقاقل کنار حب الفلفل
بهمن سرخ و سفید از هریک سه درم ادویه را کوفته بیخته مغزها را جدا جدا بکوبند
و با هم بیامیزند شکر را برابر مجموع بقوام آورد و بس شند شربتی دو درم تناول نمایند
صفت جوارش دیگر که تقویت باه کند جوز بویا بسباسه لسان العصافیر خولنجان زنجبیل
دارچینی عود هندی مصطکی قاقله دانه از هریک سه درم مشک دو دانگ قند
برابر مجموع در گلاب حل کرده بقوام آورد و ادویه را با آن آمیخته در طبق کنارند
شود شربتی دو درم تناول نمایند صفت جوارش دیگر که تقویت باه کند و دل و دماغ را
نافع باشد بگیرند سیب شامی چندان که خواهند از پوست باز کرده تخم او را برآرند
و در گلاب چندان بپزند که برشته و ایستاده شود پس بجوشانند که گلاب کم شود و
قند چندان که کفاف باشد بدان یار کنند و بجوشانند تا منعقد شود و از آتش فرود
گیرند چون سرد شود این ادویه را کوفته بیخته بدان بیامیزند زنجبیل زعفران قرفه
قاقله و دار فلفل مصطکی عود قماری از هریک دو درم بهم بس شند شربتی پنج درم وقت
احتیاج میل نمایند صفت جوارش دیگر که در این باب نفع تمام دارد قاقله دو درم
عنبر هر کدام یک درم به روغن گل حل کرده قند برابر مجموع بقوام آورده بس شند شربتی
یک مثقال تناول نمایند صفت جوارش دیگر که جهت تقویت باه نافع است تخم گزر و تخم
شلغم تخم پیاز تخم ترب تخم هلیون حلغوزه از هریک دو درم حب النیل حب الزلم
بوزیدان بهمن سرخ و بهمن سفید لسان العصافیر فلفل سفید از هریک دو درم
مغز جوز هندی بادام مغز کاو انقد که ادویه را چرب کند با هم بیامیزند و قند
سه چند برابر اجزا بقوام آورده بس شند شربتی دو مثقال تناول نمایند صفت معجون

دیگر که قوت باه ما شهوت آورد و منی زیاده کند شقاقل دارچینی خولنجان سعتری دارفلفل
هرنه زنجبیل از هر یک پنج مثقال بهمن سرخ و سفید بهمن مقل جوز تخم ... تخم تره
تیزک تخم ... تخم پیاز تخم شلغم تخم ... از هر یک سه مثقال ترنجبین سفید با
یک شب شیر تازه دوشیده بخیسانند و در روز دیگر دست مالیده صاف نمایند با
به قوام آورده ادویه نافعه نرم صلایه کرده ... باشند کم دو ...
ملاکرده بحفظ نمایند که خوب سرشته شود هر روز سه مثقال ... تازه دوشیده
تناول نمایند صفت جوارش دیگر که تقویت جماع نماید کند ما شهوت آورد ... جوز
بویا بسباسه لسان العصافیر از زنجبیل دارچینی مصطکی عود هندی زعفران از هر یک
دو مثقال قاقله کبار ... از هر یک یک مثقال شش سه مثقال ... دو مثقال
گلاب ده مثقال قند را در گلاب کرده با عسل کف گرفته به قوام آورده ادویه را
بیشتر ... کرده استعمال کنند صفت معجون دیگر از نسخه
شیخ ابو علی بگیرند تخم ... شقاقل مصری ناف سقنقور ... سرخ و سفید از
هر یک ... لسان العصافیر ... زنجبیل تخم شلغم تخم پیاز تخم ... تخم تره تیزک
خولنجان جوز بویا دارچینی دارفلفل بوزیدان ... کرده تخم انجره
هر یک ... کوفته بیخته با قند ... پس شند ...
دو درم تناول نماید صفت ادویه به خصوص جهت تقویت باه از مجربات ... محمد زکریا
خواص ... فلفل از هر یک چهار مثقال
دارچینی شقاقل تخم ... زنجبیل از هر یک هشت مثقال ... صلایه کرده
با عسل کف گرفته بسرشند و هر روز دو مثقال تناول نماید صفت معجون دیگر
از مجربات محمد زکریا ... است در تقویت باه بی نظیر است نخود سیاه را در
آب بخیسانند تا آب را جذب کرده ... شود ... خشک کرده در روغن
گاو تازه بجوشانند پس پنج مثقال ... بگیرند و تخم ... و حب الصنوبر کبار از

هر یک سه مثقال دارچینی ... قرنفل مصطکی از هر یک یک مثقال جمیع را نرم صلایه کرده
با عسل کف گرفته بسرشند هر روز دو مثقال با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند صفت
معجون دیگر که جهت تقویت باه عدیل ندارد جهت کسانی که قطع رطوبات ایشان
شده باشد نافع از مجربات محمد زکریا است بگیرند شقاقل تخم شلغم تخم ... سرخ پیاز
سفید تخم خشخاش سفید تره تیزک تخم انجره تخم ... خصیة الثعلب از هر یک
دو مثقال و نیم ناف سقنقور ... مصطکی ... از هر یک
مثقال و نیم ... پنج مثقال مغز ... سه مثقال ... یک مثقال
مغز ... پنج مثقال قند سفید یک مثقال و نیم ... پنج مثقال عسل
ملا کرده مغز ... ادویه ... کرده مجموع را بهم بیامیزند
و با عسل کف گرفته بسرشند چهل روز که بگذرد استعمال نمایند خوراک شربتی
یک مثقال است تا هشت مثقال صفت معجون دیگر جهت زیاده نمودن باه و سختی
نمودن قضیب جوز بویا تخم شلغم دارفلفل قاقله کبار تخم تره تیزک قرنفل خولنجان
مصطکی گل سرخ تخم ... زنجبیل بسباسه هر یک ... مثقال مجموع را نرم صلایه کرده
با عسل کف گرفته بسرشند هر روز دو مثقال با شیر گاو تازه میل نماید صفت
معجون دیگر که باه را زیاده و منی را غلیظ گرداند مغز نارجیل شقاقل مصری از
مثقال زنجبیل یک مثقال بهمن سفید ... هر یک دو مثقال دارچینی نیم
ادویه را نازک صلایه کرده با روغن ... چرب کرده با عسل کف گرفته ...
ادویه را بسرشند هر روز دو مثقال با آب گرم میل نمایند صفت معجون دیگر
که باه را زیاده و منی را غلیظ و بقوت گرداند و قوت جماع بسیار دهد مغز ...
مغز فندق مغز نارجیل مغز حب الصنوبر مغز حب الخضرا ... هر یک
مثقال دارفلفل زنجبیل ... از هر یک یک مثقال ادویه را نرم صلایه کرده ...
طی ... معجون توانند شد ... بگذارند ... ادویه را ... بسرشند

که شب وقت شام مقدار دو مثقال تناول نمایند صفت معجون دیگر ... یک درم ...
سفید سوده با شربت سیب ... روز ... بسیار نافع است صفت معجون دیگر
یک درم عود و یک درم سنبل ... سعد شقاقل با قند با انگبین معجون کرده
میل نمایند کمر و پشت را قوت دهد و قضیب را سخت و منی بیفزاید صفت معجون
دیگر که قوت باه دهد تخم شلغم را کوفته با عسل میل نمایند نافع باشد آمدیم
به حکایت ... و ... شدن از شرابها که ساعت به ساعت ... مجمع نمودن ... ر ...
لونی و نشاط دهد صفت شراب ... بگیرند پنج ... ا ... تخم ... یک درم
... چهار درم کوفته ... در ... شقا شراب کهنه ...
... بگیرند بعد از چهل روز پیش از غذا و ... بعد از غذا میل نمایند نافع باشد
قوت جماع و جگر دهد و منی بیفزاید دو صفت شراب مقوی باه و دماغ و جگر و شانه
و سینه را نافع است ضعف دل و معده را ... شکم و درد کمر و مفاصل و
نقرس و قولنج را نفع عظیم و ... طعام را هضم کند ... طریقه ...
... سوم ... در ... و سه روز هر روز ... دو ...
... بگذارند ... شود بعد از آن شیره انگور ... اجزای مذکوره
ذیل را بدین موجب ... قرنفل هیل دارچینی مصطکی قاقله ... زعفران عود قاقله
... کوفته با قند در کیسه کتان کرده در ... ادویه ... را ...
... کرده هر روز دو ... تا چهل روز بدین طریق عمل نماید بعد
از چهل روز شراب را صاف نماید ... که ترتیب دماغ ... ظاهر شود
بنوشند صفت شراب ... دل ... نافع و تقویت ... را
طریق ساختن آنست که بگیرند ... انگور و ... بجوشانند تا آب شود ...
انگور ... بعد از آن در شیشه ها کرده سر شیشه را با موم ... و بعد
چهل روز ... ظاهر شود بنوشند صفت شراب که گرده را گرم کند

و قوت عظیم دهد و قضیب را سخت کند و باه را زیاده نماید بگیرند ... یک ... نیم
و بیست درم ... در آب ... بجوشانند ... آب ... را ... کنند بعد از بیست روز
... صاف نموده ... آب کم شود ... اضافه کرده به قوام آورند
هر بامداد ده درم تناول نمایند صفت شراب شقاقل که در این باب نفع عظیم دارد
از مجربات ... نسخه ... محمد زکریا که ... ده
... حسن ... بود کل ... ساقی ... عیش ... اکرا ...
نام ... خاصیت ... یافت ... آشنای ... میگردد ...
جالینوس ... ساخت ... ازین ...
... و ذکر ... که ...
خلف سلسله ... است ...
... دیدم طریقه ساختن آنست که بگیرند شقاقل ... نیم ...
کرده در دیگ سنگین با آب ... بجوشانند تا ... شود عسل ... اضافه کرده
به قوام آورد و از آتش ... کوفته و زعفران و مصطکی و عنبر اشهب ... از
هر یک یک درم کوفته و بیخته ... هر بامداد دو مثقال تناول نمایند صفت
شراب دیگر که مزاجهای سرد ... نافع است ... دل و معده را قوت
دهد ... عسل ... و شراب انگور صاف ... بجوشانند ... به قوام آید چون
از آتش فرود آورند زعفران مصطکی مشک سوده بهم بیامیزند هر بامداد
دو درم میل نمایند صفت شراب دیگر که در این باب نفع عظیم دارد ...
انگوری ... با عسل صاف ... کف گرفته چون ... به قوام آید ادویه ... مشک
... زنجبیل ... جوز بویا دارچینی قرنفل هر یک یک درم
عنبر اشهب عود قماری زعفران هر یک ... درم ... شود ...
هر بامداد ... دو درم تناول نمایند دل و دماغ و جگر و گرده ... نفع عظیم دهد

و آب بن را افشاید تعقیبه را سخت کند چنانچه هر قدر جماع کند قوت نشود و مضرت
نداشته باشد اگر جماع بسیار کند خواص و بعضی این شراب از حلبه و لاست صفت
شراب دیگر اینکه آب پیاز سفید و آب مارچوبه و شیر گاو تازه دوشیده مساوی بگیرند و
بکوبند تخم تره تیزک و تخم شلغم از هریک یک درم یک کف بکوبند و نرم صلایه کرده
در شیر و آبهای مذکور بریزند با آتش نرم بجوشانند پس صاف نموده در [illegible]
کار در کرده مجموع را بجوشانند و در وقت جوشیدن اندکی نخود سیاه را اندازند و
بهم زنند تا بسیار غلیظ شود هر روز بقدر دو کاف تناول نمایند و در عصر این
[illegible] میل میکند جماع نکنند از غلیظ ملاحظه نمایند صفت شراب دیگر بگیرند
[illegible] را در فصل بهار و شکمش را با سنگ پر کنند و در سایه بگذارند تا خشک
شود و مجموع گوشت استخوان او را تمام صلایه نمایند و در شیشه بگذارند و در
وقت حاجت با شیر تازه دوشیده بیاشامند صفت شراب دیگر که قوت دهد و
نشاط آورد و [illegible] بحکم کرده اند باید که شراب عسل رنگ باشد و [illegible]
نایل بواسطه [illegible] شراب کهنه که [illegible] باشد هم خواهد بود و چون
شراب باعتدال خورد که [illegible] هضم نشود تن را فربه و قوی گرداند و اعضای
رئیسه را قوت دهد و نشاط آورد و خون را صاف کند و قوت جماع دهد و منی را
غلیظ و زیاده گرداند باین طریق شراب خوردن هیچ مضرت ندارد و رنگ را صاف
کند و روشنی چشم را زیاده کند [illegible] و سام و نقرس و ذات الجنب
نافع باشد و مزاج اصلی را باعتدال نگاه دارد و تن را از مواد فاسد پاک دارد
[illegible] باشد که [illegible] خورده باشد [illegible] در کتاب [illegible] بهمین سان
باندازه که حکما تعیین کرده اند باید خورده شود چون بسیار خوردن عقل را
زایل کند و زیاده را گران و خفقان در دو شکم و نقرس و تشنج [illegible] سبب [illegible]
و [illegible] باطل و خیالهای فاسد پیدا کند و شراب بسیار [illegible] نکند [illegible]

فاسد و ترش و بد بو گردد و ضعف دل و دماغ و جگر [illegible] نقصان بهم رسد و چون
شراب [illegible] عشرت [illegible] بسیار نشاید [illegible] بادی [illegible]
و آب [illegible] شراب [illegible] و [illegible] نوشته اند قلم [illegible]
[illegible] کرده که [illegible] باده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] صفت سفوفی که در [illegible] پیدا [illegible]
و [illegible] مزاج [illegible] نماید بگیرند [illegible]
فاسد [illegible] شاه دانه [illegible] هریک سه مثقال [illegible] یک مثقال [illegible]
تخم پیاز تخم تره تیزک [illegible] مجموع را نرم صلایه کرده با یک [illegible]
و هر روز [illegible] میل نمایند و از عقب آن [illegible] شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند
صفت سفوف دیگر [illegible] کاو کوهی را خشک کرده بسایند و با شیر بخورند
اگر [illegible] تخم [illegible] بخورند و از عقب آن قوت بیشتر و نفع هم خواهد بود
صفت سفوف دیگر [illegible] با شقاقل و نبات کوفته از هر یک [illegible]
میل نمایند از عقب آن [illegible] بنوشند قوت عظیم در جماع دهد صفت
سفوف دیگر خصیة الثعلب [illegible] صلایه کرده قبل از جماع [illegible]
بخورد از عقب آن یک پیاله آب که نخود سیاه در آن [illegible] باشد بخورد نفع
عظیم بخشد [illegible] بخش هشتم در [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و بلغم باشد [illegible] حکیم [illegible]
زیره [illegible] دو مثقال [illegible] تخم [illegible]
دو مثقال صمغ عربی نیم مثقال [illegible] کل [illegible] بنوشند [illegible]
و روغن بادام طریق دیگر بگیرند خصیة الثعلب سه مثقال و [illegible]
و صبح چندان بجوشانند که [illegible] روغن [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] بسیار [illegible]

نبات است در صفت سفوف دیگر که بواسطه اسهال بلغمی نافع باشد از مجربات
[illegible] است [illegible] بخواه [illegible] سفوف کرده با دو مثقال
بخورد طریق دیگر هم آنست که لعاب [illegible] ریشه خطمی و [illegible]
[illegible] تخم [illegible] چون بسیار باشد [illegible] مذکوره را در آب
[illegible] بنوشند و [illegible] بر [illegible] اسهال [illegible]
بسیار باید خورد که [illegible] در معده باشد [illegible]
که مضر است باید [illegible] تخم [illegible] در [illegible] اول [illegible] معده پاک باشد
ادویه قابضه بخورد که تقویت معده دهد تقویت اعضای رئیسه نماید و الاسهال
باید خورد که چند [illegible] نماید چون معده پاک [illegible] باید [illegible]
باشد [illegible] باشد چون معده پاک شد خود [illegible] میشود [illegible]
[illegible] دوم نماید [illegible]
کرده بخورد نوع دیگر [illegible] است [illegible] بجوشند
[illegible] صلایه کرده بنوشد بواسطه اسهال بلغمی رطوبت [illegible]
بسیار نافع است و اگر بجای آب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بخورند نفع عظیم [illegible] اسهال دارد نوع دیگر
بگیرد یک رطل [illegible] تازه دوشیده [illegible] کرده در [illegible]
تا [illegible] باشد [illegible] رطل [illegible] بنوشند [illegible]
فاسدی در معده باشد دفع کند و اگر معده [illegible] باشد نفع کلی بخشد و این بغایت
مجربات نوع دیگر تخم مرغ را [illegible] کرده [illegible] صلایه نموده [illegible]
باشند میل نمایند بواسطه [illegible] و بلغم مجرب است نوع دیگر حکیم [illegible]
[illegible] باشند [illegible] میل نمایند
دیگر [illegible] و [illegible] در هنگام خوردن غذا آب بنوشند و چون غذا

شروع در هضم نماید دو ساعت که بگذرد آب میل نمایند نوع دیگر که اسهال باز دارد
و مخصوص اسهال صفراوی است [illegible] ترکیب [illegible] کوبند [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible] مجموع را بکوبند و [illegible] صفت حل
[illegible] و ضعف معده را بسیار مفید بود [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] صاف کنند و [illegible] تخم [illegible]
[illegible] نمایند نوع دیگر [illegible]
[illegible] تخم مرغ نیم برشت میل نمایند اسهال [illegible]
[illegible] باشد نفع دهد نوع دیگر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نوع دیگر [illegible] باشد باید که تخم [illegible]
شکسته [illegible] سفیده [illegible] جام [illegible]
[illegible] تا [illegible] نفع عظیم بخشد
نوع دیگر سنگ خام را بسیار گرم کرده [illegible] بر بالای سنگ [illegible]
خود را بر بالای سنگ مذکور بگذارند و [illegible] بنشیند که عرق کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بخش نهم در [illegible] قوت [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] نخود [illegible] مثقال [illegible]
کرده [illegible] تمام شود [illegible]

طوبت سرشته کرده هرگاه اراده جماع کنند برابر نخود یا فلاحب کرده در دهان نگاه دارند
کمان علت در دهان باشد نعوظ بحال خود باشد و بعد در جماع فرماید و هرگاه نعوظ
انزال کند کمان علت در دهان باشد نعوظ بحال خود باشد و بعد در جماع فرماید و
هرگاه نعوظ انزال کند علت را از دهن بیرون اندازد آنکس که بسیار مرطوب
مزاج باشد بباید که علت را بخاید و اگر این علت را فرو برد تخم خواهد بود این
مجرب است ... بسم نایاب ... حکیم عمادالدین محمود گوید در
خاصیت بی نظیر است صفت حب دیگر گل سرخ صندل سرخ و سفید و سلیخه هریک
درم سنبل و قرنفل و زعفران و جوز بویا و پوست ترنج هریک ... درم عود قماری
دو درم دارچینی درم مشک دو درم مصطکی دو درم کوفته بیخته با عسل ترنج سرشته
حبها سازند بوزن یک نخود بوده باشد در هنگام جماع در دهن گیرند
انزال بسیار دیر شود و دهن را خوشبوی کند و لذت عظیم دهد حب دیگر که
از کل مجربات حکیم ... و مجرب کاری حکیم جالینوس است که قوت و لذت جماع
دهد و انزال دیر شود و دهن را خوشبو کند قاقله جوز بویا قرنفل دارچینی هریک
سه درم قرنفل گل سرخ هریک دو درم صندل سفید مشک هریک نیم کوفته بیخته بگلاب
سرشته و حبها ساخته خشک کنند و در هنگام جماع در دهن گیرند صفت حب مروق
مجرب که قوت دهد بر باه ... عظیم دارد و ... بغایت ... بهترین بوعلی
... حکیم ... نخ ... نیم کف ... دانه حب بسازند تا حل شود
... کنند ... کرده ...
کنند بر سر آتش بگذارند و دست ... بعد از آن در ...
... جمع کنند و چند مرتبه باب ... نایب که
داشته باشد ... مجموع را یک حب کرده ... سوراخ کرده
... بگذارند و یک شبانروز ... بگذارند بعد از آن بیرون آورده

در میان ... بگذارند بعد از آن بیرون آورده در ... روغن را ... بجوشانند ...
جماع کنند حب را در دهن نگاه دارند چون نعوظ انزال دهد حب را در دهن ...
بهترین ... است صفت حب دیگر ... در ...
حکیم ... است ... مشک ... قسط ... زنجبیل ...
... هیچ ... ایشان ... در دهن نگاه دارند
صفت حب دیگر ... در دهن گیرند نفع کلی دهد و اگر ... لذت
عظیم باشد ... حکیم ... است ...
... زنجبیل ... دارچینی ... کنابه ... خواهد بود ...
و بجهت ... با ... کلاب ... کوبیده ... سرشته حب سازند
هنگام جماع در دهن گیرند ... بکوبند و حب ساخته در دهن گیرند
... بغایت قوت دهد نخود دهم ... مخصوص ... صفحه
... صحبت مردان است و ... گرم و تنگ و رطوبت را زایل کند ...
... بکارت رسد درمنه ... خصیه ... مخصوص
... قرنفل و ... بیاید ...
... بوده باشد ...
... سنبل ... سعد و فلفل دارچینی زنجبیل ...
بسایند و در شراب کهنه بجوشانند ... نوع دیگر ... کنار ... سنبل
از هریک ... کوفته ... کرده ... فرج را گرم و تنگ و خوشبو کند
... نوع دیگر ...
... بکارت ... عصاره ... المقیس ...
... پوست ترنج از هریک ... بسایند ...
... بجوشانند ... بسیار ...

بکارت ... و چنان لذت یابد که ... نوع دیگر مازوی
ناسفته پوست انار ... کوفته شراب کهنه بجوشانند ... صوف
... کرده بخود کیرد شیره مطلق کودد نوع دیگر مازوی خام نقاع از ...
... کوفته ... شراب ... کنند ... بجوشند
... خوشبو ... مطلق کودد نوع دیگر ... سنک ...
... فرج را گرم و تنگ شود که فرج را خوشبو کند سنبل ...
قرنفل مشک شراب کهنه ... کوفته در شراب ... کنند
... بخود ... نوع دیگر ... است
مشک ... شراب ... قابض ... انکند
بجوشانند و کنار ... انکند تا چند ... خشک کرده ...
... کنار ... خشک کرده بخود ... بغایت تنگ
خوشبو کودد نوع دیگر ... مازوی ناسفته ...
... شراب سرشته بخود کیرد ... نوع دیگر
که فرج را در غایت ... و تنگی و خوشبو ... شهوت ...
... بسیار ... است که ... بکنند ...
... پوست ... گل سرخ پوست انار ... هریک
... کرده ... بسیار ... بخود
... نوع دیگر که رطوبت فرج را بر
طرف کند پوست درخت صنوبر ... سعد کوفی مجموع اجزا را مساوی یک
... بجوشانند و ... شراب ... کرده
... نوع دیگر که فرج را تنگ و رطوبت را زایل کند ...
... سنبل الطیب دارچینی ... کرده باشد از

هریک ... بسیار ... روغن ... شند
بخود بر کیرد نوع دیگر ... سنگ یا شراب بسایند ... گل سرخ ...
... کرده ... بخود بر کیرد ... شود ... بوده ... است
دیگر پوست انار را بجوشانند در آب ... نشیند عاقرقرحا
... بجوشانند کهاین ...
نخود دهم ... قضیب را ... کند ...
... عادت ... حوردن ...
... شوند ... بوده ...
... بجوشانند ... قضیب ...
نوع دیگر ... قضیب ... نعوظ ... قوت باه
... کرده ... گرم کند ... گویند ...
روغن یاسمین بجوشانند ... خصیه ...
باشد هم ... نوع دیگر که نعوظ ... و ... جماع دهد
... کاو عاقرقرحا کوفته بیخته ... روغن نرگس بجوشانند ...
... قضیب ... نوع دیگر که بسیار ... زنجبیل عاقر
قرحا از هریک ... کوفته بیخته در روغن یاسمین بجوشانند ...
حاجت ... نوع دیگر ... باشد ...
... بگذارند ... چندان ... کنند ...
... بجوشانند ... قضیب ... نفع عظیم دهد ...
... نوع دیگر ... در روغن یاسمین بجوشانند ...
... نوع دیگر که نفع عظیم دارد ... است ...
گوشت سقنقور کوفته ... وقت حاجت بر قضیب ...

نوع دیگر پنجاه قطعه کنجشک خایه بگیرند و مغز سر ایشان را بیرون کرده و در روغن با
بجوشانند و بر قضیب مالند نوع دیگر بگیرند مورچه پرنده که پرنده باشد و او را
در روغن ... تا ... شود و بر قضیب مالند
دیگر ذکر را محکم کند و شهوت انگیزد و قوت جماع دهد شاخ بز کوهی را سوزانیده
عاقرقرحا از هر یک یک درم کوفته بیخته در شراب حل نموده وقت احتیاج طلا کنند
نوع دیگر که از مجربات حکیم زمان است در تقویت جماع و افزودن منی و سخت
نمودن ذکر بی‌نظیر است و بهترین دواها است عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل از هر یک
یک مثقال ... از هر یک دو مثقال سم سنبل در روغن نرگس از هر کدام
دو مثقال موم ... در روغن نرگس طلا کرده او را دیگر با روغن ... مخلوط
کرده اندر دوی آتش بر دارند و هرگاه اراده جماع کنند کرم کرده در قضیب و دو ...
مالند نوع دیگر خاصیون را در روغن نرگس بجوشانند بمالند نوع دیگر که منی را
بیفزاید و نعوظ آورد روغن ... روغن نرگس از هر یک ... مثقال و یک
منگی کرده ... فلفل عاقرقرحا زنجبیل دارچینی از هر یک هفت مثقال ...
... و یکجا نرم ساییده در ... روغن مذکور بجوشانند چند جوش دهند
... در قضیب مالند نوع دیگر زهره کنجشک
با روغن زنبق مخلوط سازند ... باد و ... و شاهدانه را نرم بکوبند
با هم سرشته هرگاه اراده جماع نماید ذکر و خصیه و زهار را چرب کرده یا با بوزینه
بکذارد نوع دیگر بگیرند ... مغز سر ... حرکت ... در ... که
ناگفت ... اتفاق نشود نوع دیگر خاکستر قضیب کاو کوهی عاقرقرحا
قرنفل فلفل سفید از هر یک بگیرند و نرم ساییده و با شراب کهنه حل نموده
بر قضیب و ... مالند که ... طلا است نوع دیگر که هرگاه بر کرسی ...
نعوظ آورد و تقویت باه کند حب العقد عاقرقرحا ... از هر یک دو مثقال

و نیم ... از هر یک پنج مثقال فلفل
بوزیدان از هر یک دو مثقال ادویه را خوب صلایه نموده ... در روغن
... کذاشته ... نوع دیگر زهره کاو ... نرگس
عاقرقرحا ... همه را برابر کوفته خوب صلایه نموده بر قضیب طلا کنند قوت
عظیم حاصل نماید و ... مخلوط کرده ... موضع مخصوص بمالند نوع
دیگر حب الفلفل ... کرده یک درم ... و روغن زنبق ... کرده
... کوفته بیخته در روغن ... بر قضیب مالند چنانکه خواهند ...
نابید نوع دیگر تخم سپند سه درم ... بکوبند و با روغن یاسمین ... و ...
... بمالند ... بر قضیب ... و چون خواهد ... نشیند ...
و تخم ... نوع دیگر بادام ... بر قضیب و خصیه مالند ... نوع
دیگر ... خوب بسایند و با عسل بیامیزد و بر قضیب مالد که بی
نظیر است و قوت ... در جماع دهد ... درم در عسل بکذارد
و ... بلسان ... بر قضیب مالد چندان ... بر پای خیزد که
بی معالجه فرو نه نشیند هر چند جماع بیشتر کند شهوت او بیشتر ظاهر شود
نوع دیگر روغن بلسان یک درم ... سنایا بر قضیب و خصیه بمالد
خواهد جماع کند چون فارغ شود قضیب او هم چنان بر پای باشد که بی معالجه
فرو نه نشیند نوع دیگر بگیرد زهره کرک و روغن ... یک درم و نیم با هم
بیامیزد و بر قضیب طلا کنند چندانکه خواهد جماع کند و اگر خواهد فرو نشیند
ذکر را با آب سرد بشوید نوع دیگر ... که ذکر را محکم کند در جماع لذت
تمام یابد ... کوفته با روغن ... کرده ذکر را مالد نوع
دیگر که ... نعوظ آورد و قضیب را محکم کند برای کسانی که ...
... باشند ... بیان ... است ...

بوره ارمنی و ... کوفته و بیخته در روغن یاسمین ... نوع
دیگر بوره ارمنی را نرم بسایند با عسل ... بر ذکر و خصیه ... بمالد ذکر را
بحدی سخت کند که ... و چون خواهد فرو نشیند پای به ... تا ... طلا
نماید و بشوید که ... است باید که خصیه و ذکر ... دست و
پا بمالد چون از جماع فارغ شود ... شوید ... و اگر هم چنان بر پای باشد
... و زهره ... روغن ... کرده بر قضیب بمالد
... شود قوت عظیم دهد ... است نوع دیگر زهره کاو
... کرده ... بیامیزد اول شب بر قضیب بمالد ... قوت عظیم
دهد نوع دیگر عاقرقرحا ... را نرم بسایند و با عسل سرشته بر قضیب بمالند
پیش از جماع ... ساعت ... کند قوت عظیم یابد ...
... که ... شود ... و ...
... باب ... سرشته ... نوع دیگر ... شود
... مغز سر کنجشک ... بر قضیب مالد قوت عظیم ...
نماید و اگر ... کرده ... جماع ... باید ...
... نشیند خاتمه در آداب جماع ... جون ...
... و ... طوق ...
که عشرت تمام است ... اطاعت باید ...
شناس ... جماع ... و ... وضع و هیات ...
... که ... باشد و ... توالد و تناسل ...
... مطلب ... و ...
... که هر ... قرار داده اند ...
... بیان نماید اول هر زنی که ... سیاه ... و گوشت او

بحد اعتدال و دست و پای او کوچک بود که آن که این زن بر شهوت غالب باشد
موضع مخصوص او ذکر ... باللذت باشد ... باشد و ...
طلبیدن و ضعف دل بهم رسد در معالجه او باید کوشید دوم هر زنی که بازو
و ... ابرو ... پیشانی و فراخ ... دندان و ...
لب بود دلیل که شهوت حریص باشد و موضع مخصوص او ... باشد
او ... که از ... او ...
از معاجین و تراکیب نافعه بکار برند ... و ...
نبود سیم هر زنی که ... و کشاده ابرو ... و کوتاه قامت و سرخ و سفید
... باشد دلیل که شهوت حریص ... بود ...
... باشد در علاج او باید کوشید چهارم
هر زنی که فراخ ... بینی و ... لب ... بود ... دندان و چشم
تنگ ... ریش و ... بود ... و گوشت ...
... دلیل که موضع مخصوص او گرم ... که از جماع سیری
نداشته باشد ... بهم رسد پنجم هر زنی که تنگ
چشم و کشاده ... و ... موی و سیاه چشم و ملیح ... بود
... باشد ... و ...
... باشد ششم هر زنی که قامت او ... و سیاه چشم ...
و باریک ... و سیاه موی ... باشد ...
گویند دلیل است ... که موضع او گرم ... نرسد
هفتم هر زنی که سرخ و سفید ... سیاه چشم ... بالا بود ...
کوچک و سینه او فراخ بود دلیل که موضع او نرم ... شود
هشتم در باب مطلب ... سقوط ... کوه ...

بفرزندان طبع نا پسند اما چون بخوشتن یا آنکه لازم الاجتناب که علما در منافی آن اند از باب شریعت و دیانت ورزیده نمود و ترک تحریم و تفقد بر ما واجب شمرده و خبر آنست که هرچه را مباح شود کردن نکوهیده و ذوقی که از این صورت تولد میتواند شود و پوشیده گفتی کردیم بحث چهاردهم در اجتناب اوقات جماع و تابش آن اوقات معین کردیم و شرح آن آنکه اگر در وقت طلوع و غروب آفتاب جماع کنند فرزند کور در وجود آید و در هنگام صحبت بموضع مخصوص زن نگاه کردن چشم را زیان دارد و اگر مکرر چنین کند آب در فرزند نابینا و بد چشم متولد شود و در وقت طلوع و غروب هر که جماع کند هر فرزندی که بهم رسد سست و مخنث و اگر کسی قصد کرده در آن روز جماع کند فرزند کل باشد و اگر با اشتها در دل مرده و ... جماع کند طبیعت در دل بهم رسد و فرزند ضعیف و ناتوان باشد بدانکه جماع کردن هیچ وقت بهتر از فصل بهار نیست و در آن وقت هوا در نهایت اعتدال و کار صحت دارد اما آنکه مایل بگرمی باشد و بعضی از حکما گفته اند که ... بوقت بیست روز که چون کسی را اشتهای صادق و غذای لایق و مطلوب موافق و نفس طالب باشد و در دل نشاط و ذکر در نهایت استحکام و ضعیفی نباشد بکار مشغول شود لیکن افراط نیکو نبود هرچند جماع کند مضرت نداشته باشد اما در آخر عمر مضرت را و ظاهر شود با این همه بهتر در فصل بهار صواب تر است تا ایام ... رسد آنا در زمستان بسیار گرم و زمستان بسیار سرد بسیار بد باشد هرچند نفس طالب بود اعضا را رنج و مضرت رساند مگر کسی که دموی مزاج باشد و شراب خوار که عادت بجماع کرده ضبط خود نتواند کرد که جماع میتواند کرد اما در فصل خاییز بدتر و حق در بیشتر دارد از همه اوقات وقت جماع بعد از شب است آنا بعضی گویند که اطبا گفته اند که مجامعت نباید کرد نه قول حکما است و نه موافق شریعت غرا است که راه توالد و تناسل باطلیه ...

ایم طرف

و بطرف شود بدانکه در جماع چند چیز باید قوت باه و ملد و فراغ و کرده و شانه کلا کو یکی از اینها ضعیف باشد مخلوط شود بدانکه هرچند در افراط جماع نقصان باشد چون تعقیب نباید کرد زیرا که هم نقصان بسیار و مضرت بیشمار باشد و اگر در جماع ... از اغذیه خوب باور دهند و با انواع معاجین و تراکیب در ما هاداد و جماع نمایند هیچ حق در خلل با و نرسد بلکه لذت طرفین زیاده شود و بعضی مردم که بتکلیف این کار کنند ضد بسیار با اعضای رئیسه رسانند و نقصان کلی دهند چنانکه تدارک آن بدشواری کرده شود و حکما گفته اند در سه چیز عاقل نباید سعی و تعجیل نماید که ضرر عظیم دارد اول کسی که اشتهای صادق داشته باشد و هضم غذا بتمام کند و خوشتن را از غذا نگاه دارد و عادت کند بکم خوردن و افزودن خوردن غذا نقصان دارد و بسیار کند تمام خوردن و خوردن اگر سیر داشتن کما عضا و هر یک نصیب خود نتواند گرفت بتمام اعضا نقصان عظیم رسد چون مدتی جماع نکند و قتی کند بوقت احتیاج نتواند جماع کرد و من دگلی داد در مجلس ذوق مجامعت بر طرف شود و اگر ذوق جماع بهم رسد چون اراده جماع کند در دم انزال شود و تعصب و سستی شود و ... نمود در ابتدای ضعف ... و ضعف ... تا ضعف جگر باشد حکما ضعف دل باشد نشان آن آن باشد که باه بی قوت و نادر کردد و قضیب برپای نخیزد و بی انکه جود بجماع رسد و قصبات یزد نگاه داشتن نافع بود و دو سه ... قوی کردانند و معاجین مناسب است و دلیل بر ضعف دل آنست که جا نگاه ... بر معجون های مناسب علاج باید کرد و اگر باه و قضیب سرد شده باشد علامت آنست که منی دیر بیرون آید و رنجی و کبوده و سرد باشد و بیجا کرد و علاج جوارش در عرق و زنجبیل بر دو ده بود اما آنکه منی سرد و خشک بود نشان دوم آنست که در ان بی لذت بود و خواب ... بیند و مایل بدان باشد و خوردن ... بسیار داشته باشد علاج او غذاهای گرم خوردن است مثل قلیه زعفران زده که بیان ...

دوشیاع بسیار داشته باشد بگوشت فربه نخود بسیار و مغز سر گنجشک و زنجبیل طبیخ نمایند و انگور شیرین و انچه بدان مانند معجونهای مناسب بخورد و در و غذاهای که موافق باشد اطبا و اگر مجامعت بسیار مرتبه نباشد و لیکن نسرده و بی ملاوت بود علاج بقاردهای مناسب باید کرد و اگر منی افزون بود و آلت سست شده باشد و بر نخیزد از سبب لاغری تن بود علاج آنکه تن را فربه کند بغذاهای نفاع و رو غنهای کرم که از باه تیغ پیدا شود و غذاهای نفاخ و غذاهای گرم باید خورد و نخود و آب انگور شیرین بسیار و شلغم و زنجبیل و عوق ... و طعام موافق و شراب شیرین انگور بعد از هضم طعام از ترشیها و چیزهای تلخ احتراز نمایند تا قوت بجا خود آید و اگر در منی انتشار بود آلت سست و باری نکند و غذاهای گرم باید نالید آنا اگر منی بسیار اید و احتلام دور افتاد بسیار خوردن بود و قوت نامه ... بود بتن قوی در روی سخ مایل بجماع نتواند بود علاج ... و شکم باندن و غذاهای ... خوردن و معجون قاطع آلبل بجا بودن سکنجبین خوردن است و اگر کسی در شب اندرون جماع کند و پس در جماع سست گردد و منی اندرون دست آید و بسوزد و بعد از بول در وقت بول نیز بسوزد در معالجه او باید کوشید اما در باب کسانی که در مباشرت قوت تام دارند کسانی باشند که رنگ روی ایشان گندم گون بود و بسیاری مایل باشند و در کتفها ایشان فراخ بود در سینه ایشان موی بسیار بود و موهای ایشان سیاه و چشم ایشان میش رنگ و مویهای ایشان درشت بود و ایشان سرد و خشک باشند بجماع حریص باشند لیکن نتوانند کرد اما کسانی که بود سفید بود زردی مایل باشد و شکم ایشان بزرگ و پیه بسیار دارند مزاج ایشان مایل بسردی بود اما کسانی که پوستهای درشت دارند و گوشت سخت و موی سیاه و رنگهای تنک در گوشت دسته و لبهای باریک و کسانیکه بر اندام ایشان بود و مفاصل ایشان خورد و چشمهای ایشان سیاه این قسم جماعت در این صحبت باشند اما کسانی که موی زیاد نداشته باشند اگر در جماع افراط نمایند هم مانند غذا ...

باشد

باشد بحث پانزدهم در خاصیت غذاهای که قوت باه دهد و منی بیفزاید در صفت هریسه یکمن گندم مقشر هر دو زن که خوا هند از نخود و باقلا و لوبیا بقدر کندم مجموع را بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده از آن آب در حبوب یکی نیز بعلاوه آن ... با او ... یکمن و زنجبیل بقدر ربع پیش از گوشت مرغ آبی و کلنگ و گوساله و گوشت و پیه ... بقدر احتیاج اضافه نموده مجموع را طبخ نموده بسیار دیر بپزند تا ملکشا شود و اگر نمکش نمک سقنقور باشد بهتر خواهد بود هریسه دیگر گوشت گوسفند ... گوشت فربه یکمن در دیگ کند و بقدر احتیاج آب داده آهسته آهسته بجوشانند تا خوب پخته شود پس یکمن دیگر شش ... کرده باشد و دو سیر جوز هندی کوفته پخته با نخود دم ... و هریسه پخته زند میش را باهستگی در روی بیزند و بقدر احتیاج روغن جوز هندی بر روی آن ... نماید اگر صبح میل نموده باشد شام قوت عظیم دهد رنگ روی را سرخ کند و اورد و بدن را فربه نماید و قوت باه دهد مطبوخ دیگر یکمن دیناز سفید مقدار ده استار خوردد بکوبند و با روغن زیت یا روغن گاو بریان کنند و چند کبوتر بچه فربه که هنوز تمام نشده باشد در آن روغن اندازند و بعد از آن نخود و باقلا و لوبیای سفید کوده مقدار ده سیر با قدری آب در دیگ کرده سر دیگ را پوشانند آهسته آهسته آتش کنند تا پخته شود نان فطیر ریزه کرده در آن اندازند و یکمن با رچینی و نیم درم ... کوفته در روی ریزد بغایت قوت باه دهد و منی بیفزاید و نشاط آورد مطبوخ دیگر کبوتر بچه فربه چند بستانند و بط تندری یکتا در کبوتر بچه در روی افکنند انکه در دیگ کرده سرش را بپوشانند و در آتش آهسته آهسته بجوشانند تا پخته شود و نان در ان ریزند و کردد پس دارچینی یکدرم نخود مقشر در روی ضم کند و سر دیگ را محکم بپوشانند تا پخته شود ... میل کنند ترنج باشکو که جماعی اما اعتدال داشته باشد

نیکو بود و قضیب را سخت کند و کرده را قوت دهد چنانکه ده نوبت جماع کند صفت
بوی نوشد و نشاط آرد در مطبوخ دیگر بگیر گوشت فربه بره را در دیگ آب اندر وی دو
کند چنانکه گوشت بماند بیاورند با آب روغن کرده با آب آن را و کرات اندر روغن نمایند نمک
سقنقور خوش کنند پس دارچینی و فلفل هر کدام یک درم با مشک کوفته و بیخته بر وی
پاشند و با نان فطیر شیره بخورد و جوجه ماکیان که خورد با ما در قوت عظیم دهد
ملاحظه نماید طریق دیگر در معجون ماهی تازه ده درم روغن بریان کنند و بیخ
عدد زرده تخم در وی افکنند تا بریان شود و اندر عضات صد درم شراب انگور میل
نماید و از پی کار شود نشاط تمام آورد و قوت عظیم دهد طریق دیگر پیه گوشت
نو بره بریان کنند و سعد در زرده تخم مرغ در وی افکنند قدری دارچینی و خولنجان
اضافه نموده بخورند طریق دیگر بگیرد بط نر و مرغ خانگی یا کبوتر چند تا
پیه از شکم ایشان بیرون آرد پس قطره چند در کار دبوریش کاو تازه بیاورند
... جوز هندی شکوطی ... اضافه نموده خشخاش ده درم زعفران
قدری بیاید و در وی نیم کنند و مرغ را با نمک خوش کرده ... بپزد و بالای زیت
بس نمود کند ... است محکم نماید تا بریان شود پس بیرون آورد میل نماید که
قوی کند و ذکر را سخت کند و اگر زن خورد را ندام را گرم دارد و در وی سخ کند طریق
دیگر بگیرد قدری از هر عضو گوسفند که خواهد ... نیک ... ترشی
تا سخ شود و گوشت در وی افشاند ... بیش کاو گرم کرده ده درم دارچینی در وی
افکنند یا در وی ... بریان کند و بخورد ... شراب ... نغات
بنوشد قوت عظیم یابد در صفت کوکو که قوت باه دهد بگیرد نخود و باقلا و ...
جمیع را در دیگ کاو بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن از دیگ بیرون آورد خوب
بکوبد تا نیم مخلوط شود پس چند عدد زرده تخم مرغ با ادویه بقدر احتیاج با
روغن خوشبوی کرده ... و اگر روغن کاوی باشد نیکو بود و کوکو

باید پیدا داشته شود در صفت کوکوی دیگر بگیرند بادمجان سقنقور و باقلا و لوبیا
و پیاز بهم بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن جمیع را کوفته با زرده تخم مرغ مخلوط نمایند
و با روغن خوشبوی بسیار در طبخ نماید و بجای نمک سقنقور کنند و بقدر حاجت
ادویه کنند کوکوی دیگر بگیرد مرغ جوان با آرد باقلا و نخود بریان کرده گوشت
او را بکوبد نخود در با پیاز صلایه کرده با بیضه مرغ مخلوط نماید و گوشت او را اضافه
نموده با زنجبیل و دارچینی و نمک سقنقور و زرده تخم مرغ کوکو بپزند که قوت
عظیم بخشد بحث نوزدهم در معاجین حلویات و مربیات شیرین مرکبات که جهت تقویت
باه را ما یش است و در خواص حلویات که تقویت باه را ما یش است و در خواص حلویات
که تقویت باه کند و منی بیفزاید و کرده و مثانه را نافع باشد مربای که بجهت امور
مزبوره ترتیب دهند و ما بنا است کما از جمله ادویه اضافه نموده ترتیب دهند بگیرند
دارچینی خرفه و قرنفل و جوز بوا و هیل و مصطکی و عود از هر یک هفت مثقال
و نیم مشک و زعفران از هر یک یک مثقال طریقه آنست که ادویه مذکوره را نرم صلایه
نموده در یک من و نیم قند سفید در قوام آورده که ترتیب میل هندی در حین خوش نمایند
که بانای هر نود مثقال با دو چهار مثقال از ادویه مذکوره اضافه کنند صفت مربای
شقاقل که قوت باه را بی نظیر است بگیرند شقاقل بزرگ مقدار چهار صد مثقال
شقاقل را پاک کنند و در سیانه روز در آب بخیسانند بعد از آن بجوشانند تا نیم پخته
شود پس انعقاد در عسل کما او را خوب فرو کنند و جوش دهند و ادویه مذکوره اضافه
نموده در ظرف نقره یا چینی کرده میل نمایند و بعضی در ظرف ... و
بقدر احتیاج میل نمایند صفت مربای زردک که قوت باه و منی بیفزاید بگیرد
زردک مقدار نود مثقال بعد از آن پاک کرده در آب بخیسانند بجوشانند و بعد
از آن از آب بیرون آورده با عسل بجوشانند و از ادویه مذکوره بقدر حوائج کنند
اضافه نموده بقدر احتیاج میل نماید صفت مربای کوزه که قوت باه دهد کوزه کاف

تازه که هنوز پوست صلب نشده باشد هر دو پوست را از وی زایل کنند بعد از طبخ مربا
در ظرفی کنند هر پنج روز بیرون ظرف بشویند بعد از آن بقدر احتیاج میل نماید محمد زکریا
گوید که کوکنی زردک را با عسل بجوشانند مکرر بخورد خاصیت فاد زهر یابد حکیم
علاء الدین محمد گوید که کوکنی صد درم آب پیاز سفید با صد درم عسل سفید
صاف بجوشانند تا به قوام آید و هر روز پنج مثقال بخورد خاصیت فادزهر دهد بحث
بیستم از ششم بدان اشتیاق که معطر ... کلهای خوشبوی ... است و در ...
چیزهای که بجهت دهن بر کام در دهان شود دهن را معطر سازد و بوی شراب را
برطرف کند و بر دندان را سخت ... دل معشوق کند و ... مصفا سازد
اول صفت ... بدن هر گاه بر بدن بمالند بدن را خوشبو کند سوسن نعناع
مرزنجوش برگ درخت سلب از هر یک یک چند بگیرند و در ظرفی کرده این قدر
آب بپزند که ادویه را بجوشانند پس با آتش نرم بجوشانند تا آنکه آن آب بپزد
... صاف نموده در بدن طلا نماید نوعی دیگر مورد مرزنجوش و سعد از
پوست بیرون آورده صندل سفید از هر یک مساوی هم بگیرند بسیار نازک صلایه
نموده اند که بر بدن بمالند نوعی دیگر که بدن را نرم کند و ملایم و خوشبو کند و قوت
دهد و مفاصل را برطرف کند بگیرند صندل سفید بالنگ ... کرده پنج مثقال
و نیم ... پنج ... باشد عوض آن حب ... بگیرند ... کل
خطمی سفید ... شش مثقال را خل کرده بعد از آن بهم آمیخته قدری در ...
کرده در ... کلاب بخیسانند و صباح در حمام بر بدن بمالند و ساعتی صبر کرده بشویند
نوعی دیگر که در دهن نگاه دارند بو دندان را قایم و دهن را خوشبو کند بگیرند
دارچینی هل ... از هر یک سوسن اسم کیابه اشق ... السوس از هر یک
دو مثقال جمیع را نازک صلایه کرده با گلاب بسازند هر گاه خواهند یکی از آن
حبها را در دهن نگاه دارند در زیر زبان صفت حبی دیگر که بوی دهن را خوش

کند قاقله کبار سنبل الطیب پوست ترنج خولنجان از هر یک یک مثقال قرنفل و سعد
خرفه از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال جمیع را کوفته بیخته در هفت مثقال که
دو مثقال صمغ در او حل کرده باشند حبها ساخته بقدر نخودی و در سایه خشک
کرده در دهن نگاه دارند نوعی دیگر که بوی دهن را خوش کند قاقله کبار سنبل
الطیب بگیرد ... دندان را سفید و گوشت دندان را محکم کند و ساج کوفته
نمک سنگ کف دریا از هر یک دو مثقال پنج ... سوخته چهار مثقال سادج
هندی ... کوفته شده تا از دیگ ... ساخته باشد ده مثقال
عود هندی جمیع را نرم صلایه نموده بر بیخ دندانها پاشند نوعی دیگر که گوشت
دندان ... و حرکت ... دندان متحرک را قایم کند هلیله کابلی ...
هلیله سیاه ... تا ... سیاه ... طباشیر ... توتیا
... کوفته بیخته در بیخ دندانها پاشند نوعی دیگر که خون بازدارد
و گوشت دندان ... دم الاخوین ... مراد کنند ... سوخته
اقاقیا طباشیر ... البلوط ... از هر یک دو مثقال ... یک مثقال
نرم صلایه نموده وقت خواب بر دندانها پاشند نوعی دیگر که هر گاه در دهن گیرند
بوی شراب و ... برطرف و خوشبو کند ... سنبل الطیب سعد کوفی کوفته
بیخته از ... حب سازند و وقت احتیاج در دهن گیرند نوعی دیگر طباشیر
... دو مثقال سادج هندی کف دریا ... از هر یک دو مثقال کوفته و
بیخته در بیخ دندانها پاشند و صبح بشویند دندان را سفید و محکم کند نوعی
دیگر در صفت ... ذکر که نشود ... کلعفانان ... سبب
بدانکه ذکر عضوی است از اعضاء تناسل و تمام ... سبب توالد
و تناسل ... باشد کردن ... و هر چند بیشتر جماع کند ...
... بزرگتر شود ... گویند ...

اگر خشک کرده از حریر کهنه ببندد یا روغن پوست خشخاش سخت بر قضیب مالند بوزرد
کرده نوعی دیگر سوسمار را در میان نهاده روغن سیاهی ظاهر و جدا شود بعد
از آن همین باید قضیب را در آن وسطی کند نوعی دیگر ... عروق طرخون
کوفته خشک کرده با دو مثقال بوره ارمنی و سنبل الطیب مساوی کرده
با عسل مخلوط کرده اول قضیب را در آب گرم سخت مالید تا سرخ شود بعد از
این ادویه را بسته صبح بحمام روند و باز عضو مذکور را در حمام بیرون
انقدر که سرخ شود آنگاه ادویه را هم مالند چند روز چنین کنند مطلب حاصل
شود نوعی دیگر خون خفاش را بگیرند بر ذکر مالند بزرگ شود نوعی دیگر
سرطان را با روغن کنجد چندان بجوشانند که سرطان سوخته شود آنگاه جدا کنند
روغن را نگاه دارند و به هنگام حاجت بر قضیب مالند و بآن وسطی نمایند
نوعی دیگر موی از میان کل کوفته هم چنان ناشسته بر یکی بکوبند تا
بطریق سیم شود شب بر قضیب بسته صبح بحمام رفته عضو مخصوص را در حمام
بمالند وانادوی مذکوره بیز بمالند همچنین نوبت اگر چنین کنند مطلب حاصل
آید نوعی دیگر بستانند موم سرخ و علک البطم از هر یک پنج درم و بوره
ارمنی ده درم کوفته بخته موم در زفت و علک البطم در روغن یاسمین حل کرده
بوره را داخل کرده در نی یکبار بمالند نوعی دیگر با درج را بجایند تا خوب نرم شود
و بر قضیب مالند نوعی دیگر بگیرند زفت و برگ پاس مالیده ذکر را مالش سخت
داده زفت و پاس کوفته را بر ذکر بپیچند مکرر بگذارند بعد از آن بآب گرم بشویند
بغایت قوی و سطبر گردد نوعی دیگر ذکر را در شیش پیش چندان بمالد که سرخ شود
بعد از آن حنا طین را با بورانی کرده بروغن زنبق بر قضیب مالند و باز وسطی
و قوی کند نوعی دیگر سرد روز متوالی ذکر را در شیر میش نیم گرم سخت بمالد
تا سرخ شود چند نوبت چنین کند قوی گردد نوعی دیگر خون وطین را از قفا

و ذکر را در شیشه خشک کرده با روغن زنبق سفید بر قضیب مالند بسیار قوی گرداند
نوعی دیگر ده درم لسان العصافیر با ده سیر باده حل کرده اول قضیب را در آب گرم
چندان بمالند که سرخ شود شب طلا نموده صبح بشوید ذکر را کلان و فربه کند
نوعی دیگر بگیرد حب یوسف و زهره کرک اگر باشد و زهره کاو بنام کوفته بر
ذکر مالند بزرگ شود و قوت جماع دهد نوعی دیگر بستانند قطوس شامی و بر قضیب بمالند
تا بزرگ شود نوعی دیگر ترنجبیل را در روغن یاسمین کنند و بر قضیب مالند سطبر گردد
نوعی دیگر سنجاب کوبند خشک کرده با روغن یاسمین جوشانیده بر ذکر مالند بسیار
بزرگ شود نوعی دیگر اگر پوست گوسفند تازه هر روز سه مرتبه بعد از مالیدن
بسیار بر ذکر کشند منفعت یابد نوعی دیگر بوره ارمنی سنبل الطیب هر یک دو مثقال
زلو عدد ده در شیشه خشک کرده با ادویه بسایند که ناشف سفید شود بعد از آن
شیر تازه و عسل هر یک ده مثقال درهم کرده آنقدر برهم زنند تا خوب یکجا
شود پس بر قضیب مالند صبح بآب گرم بشویند باید که اول ذکر را در آب گرم یا
بمالند آنقدر که سرخ شود و بعد از آن ادویه مذکوره بمالند و روز دیگر همین دستور
عمل نمایند نوعی دیگر موم سرخ زفت علک البطم از هر یک پنج مثقال بوره ارمنی دانه
ترب چهار مثقال دیشرا لایق پر ورده و روش پرورده آنست که از روت ...
نیم کوب و رشح ... بیش خشک نماید سرد نموده بعد از آن داخل ادویه نمایند
پس موم و زفت و علک البطم را در روغن زنبق حل کرده بگذارند و بعد از آن بوره
را نیز در آن داخل کرده بر روی پارچه پهن کرده بر قضیب بچسپانند و بعد از
یک شبانه روز بآب گرم بشویند و بعد ستور اول استعمال نمایند و قبل و بعد نیز
طول مذکور باید سود قضیب را در آب گرم مالش دهند سرخ گردد پایت
طریق عمل نمایند بسیار بزرگ و ستبر و سطبر کنند تجربه نوبت دهم در قاطعیت
ادویه و معاجین و حبوبی چند که منع سرعت انزال نمود و قوت بر جماع دهد قضیب را

انقدر سخت کند که بی معالجه فرو ننشیند و صفت معجون طائق در قوت جماع و نقل تبار و بس
بکین نبات معجون طائق یکصد دانه نیز شکران بفها البنج هر یک سه مثقال تمام بایستی با معجون
در یکصد و پنجاه مثقال آب ریخته بآتش نرم بجوشانند تا معجون تمام جذب نماید پس هرگاه
خواهد از آن یک عدد تا دو عدد میل نماید صفت حبی که مدد بزرگ عظیم دارد بیشتر تا به بیشتر
ابراهیم بقدر یک نخود مشک و عنبر داخل کرده پیش از جماع یک ساعت با شراب یا بآب تنها
نماید انقدر نعوظ بهم رسد که محتاج بمعالجه کرده دو ملاحظی که با انتساب ساعتی بنشیند
عناب و عدس و برگ چقندر را با سرکه بپاشامد که حب سقنقور همین خاصیت دارد
ملاحظی بنیز همین طریقاست صفت حبی دیگر که از بحریات است خصیة الثعلب
سرخ از هر یک سه مثقال موصل افعی منجاد بیل هر کدام یک مثقال کوفته بیخته بالعاب حب
سازند بقدر باقلا و بیشتر از جماع به پنج ساعت بخورند خوردن دو عدد تا چهار عدد
پنج بوده باشد صفت حبی دیگر که کلکلی در بحر بیان بکار آید نبات است نشاط و قوت
باه دهد اشاره سنبل الطیب زعفران مصطکی دارچینی را با ... سوزنچی
دارفلفل و تخم گرگیز هر یک دو مثقال حب البلاد عاقرقرحا صمغ عربی هر یک یک مثقال
بفها البنج فلفل افتیمون بسباسه هر یک سه مثقال اجزا را کوفته بیخته بالعاب بقدر
باقلا حب سازند خوردن یک حب تا دو سه باشد نوعی دیگر یکی از آن را بر کوفته
نرم سائیده با شراب حب ساخته و بر آن هر چند جماع کند ذکر بر پا می باشد و از
فرو نشیند صفت حب کوکب کند رب ناب ناف بوده ریح با سعد دارد نشاط آرد
هندبید سوی سنبل الطیب سلیخه کل جنتیم پوست بیخ و نعناع از هر یک دو مثقال نیم
افتیمون صاف کرده شش مثقال اسپیون زعفران قسط بحری طلق حل کرده و بر سلیخا
لیوس بفها البنج سعد سائیده تخم گرگیز هر یک هفت مثقال صمغ را در شراب حل کرده از
ویرا کوفته بیخته و باده سرشته بقدر نخودی حب سازند خوردن از آن یک عدد تا
عدد باشد صفت حبی منع سرعت انزال آرد مانع کلنار قادسی کندر کوفته از هر یک

دو مثقال نوره سه مثقال تا مخو از آمله ... کشنیز خشک هر یک چهار مثقال عسل کف گرفته
بکوبند ادویه مسحوقه بسازند حب جلد را جهت منع سرعت انزال عاقرقرحا مرجان
زنجبیل ترنغل سنبل الطیب سلیخه جوز بوا مصطکی عود قاقلی صمغ عربی زرنباد
بسباسه قرنفل نارنج خصیة الثعلب جند بیدستر ساذج حب البلاد بالسویه
نبات سفید فلفل سیاه زعفران هر یک چهار مثقال دارچینی سه مثقال مشک نیم
مثقال افیون بیست مثقال بقدر نخودی حب ساخته تناول نمایند حبی دیگر جهت منع
سرعت انزال ترنغل فلفل دار فلفل ... سادج هندی کبابه حبی و صدف کل نعنفا
جوزبوا بسباسه افیون حب بلسان عود قاقلی دارچینی کندر مصطکی دار فلفل
افیون مشک خالص ورق طلا همه را جدا جدا صلایه کرده ورد عنزات را در گلاب
حل کرده اجزا را بآن سرشته بمقدار نخود حب ساخته تناول نمایند که منع ...
چند مجرب بسیار نخبه بستم در معجونات که بیهوشی دارد هر
چند ... ظاهری بخودی تحمل و ظاهر و باطن
توانی نمود از جریانات و رساله دستور العمل ... شراب
از جریانات اگر کسی تا تواند مادر شراب بسیار بجوشانند و مانند عود بخورد کسی
از هوش برود ادویه چند که بیهوشی دارد گوشت گوسفند که ...
بیه بوده باشد کوفته ... بفها البنج کوفته بر سازند و دیگر
سفالین کرده ... اسب ... تا گرم شد و ... بسیار نهاد در شیشه
کرده بگذارند تا خشک شود ... و جداز ... افیون بسایند
بخورد ... صفت افیون بفها البنج ... بخوردند
... کوبند ... اجزا را ... نیم کوب ... سائیده
... کرده ... خورد ... نوعی بگذارند ...
... خشک شود ... نگاه دارند

محتاج شده بود نگاه دارند و طبیعت او بکتیرا نشاسته صلابه کرده [illegible] تا خوش شود بعد از آن
اگر خواهند خوشبو [illegible] زنجبیل سنادی یکی [illegible] صلابه کرده
ناسوده [illegible] تا عطسه کرده [illegible] اگر خواهند [illegible]
آید کنند از زنجبیل [illegible] صلابه [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
نیمه بیست و یکم در مالیدن [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] **در صفت** معجون [illegible] مغز بادام [illegible]
و مغز [illegible] هر یک [illegible] یکی
صلابه نموده با عسل [illegible] تمام ادویه [illegible]
[illegible] عقب آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شکر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] احتراز نمایند [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] نمایند [illegible]
حمام رفته [illegible] گرم [illegible] حمام [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بادام [illegible] باشد
[illegible] باشد **طریق** دیگر [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
[illegible] عسل [illegible]
[illegible] **طریق** دیگر
[illegible] سنادی [illegible]
[illegible] خشخاش سفید [illegible] هر یک دو مثقال

معجون کرده [illegible] مثقال [illegible] شکر [illegible] بعد از معجون [illegible] بعد
بجایی که معتدل باشد رفته توقف بسیار بکنند تا مدت بیست و یک روز [illegible] معجون
میل نماید و بحمام رفته باشد **نوعی** دیگر [illegible] و باقلا و خشخاش سفید
و مغز بادام هر کدام ده مثقال [illegible] باشد
[illegible] معجون [illegible] پنج مثقال [illegible] باشد
[illegible] کنجد و [illegible] باقلا [illegible]
کنجد و خشخاش سفید و مغز بادام [illegible] نبات سفید [illegible] سفید
[illegible] گرم کرده [illegible] گرم بنوشند
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] گندم [illegible]
طریق سلوک آنکه [illegible] معجون مذکور [illegible] حمام
گرم [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] توقف نمایند [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] حمام [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] **نوعی** دیگر [illegible] نبات [illegible]
[illegible] خاصیت [illegible]
[illegible]
[illegible] **نوعی** دیگر
[illegible] شیخ ابو علی سینا [illegible]
[illegible]

[illegible] هر یک چهار مثقال [illegible] هر یک دو مثقال
کنجد [illegible] پوست کنده [illegible] جمیع را با روغن کنجد و نبات سفید و عسل [illegible]
ساخته هر روز پنج مثقال تناول نماید **نوعی** دیگر که [illegible]
کنجد [illegible] خشخاش سفید [illegible] کنجد [illegible]
خصیة الثعلب [illegible] مغز بادام [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] کنجد و نبات و عسل سفید معجون [illegible]
تناول نمایند **نوعی** دیگر [illegible] سفید [illegible]
[illegible] خصیة الثعلب و خشخاش [illegible] بادام [illegible]
هر کدام [illegible] جمیع را با شکر سفید [illegible] هفت مثقال [illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
[illegible] گوشت گوسفند [illegible]
[illegible] مناسب است **صفت** [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] خصیة [illegible]
الثعلب [illegible] نبات [illegible]
[illegible] صلابه نموده [illegible]
صفت [illegible]
[illegible] صلابه نموده [illegible]
[illegible] **نوعی** دیگر [illegible]
[illegible] صلابه نموده [illegible]
نوعی دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

[illegible] گندم [illegible] **نوعی** دیگر که
[illegible] مصطکی [illegible] بالمناصفه
جمیع را [illegible] صلابه نموده [illegible] نبات سفید [illegible]
[illegible] **نوعی** دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] هر یک ده
مثقال [illegible] صلابه [illegible]
[illegible] **نیمه بیست و دوم** در خوردن چیزهایی که تقویت باه [illegible]
[illegible] پسته و فندق [illegible]
مغز [illegible] بادام [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] کنجد [illegible]
[illegible] کنجد [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] گندم [illegible]
[illegible] شکر و عسل [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
خشخاش [illegible] نبات [illegible] با عسل
[illegible] تناول نماید **نیمه بیست و سیم** در [illegible]
طریق سلوک [illegible] مناسب است [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] **صفت** معجون [illegible]
[illegible] هر یک پنج مثقال عسل [illegible] معجون [illegible]

٢٩١ بشود و خون رود و محتاج به علاج کردن نیست تا باشد در صفت معجونی که به تجربه
رسیده است که آن بر چند بیماری سود کند قادی گل شقایق مغز بادام هر یک ده مثقال
الزدیره سلیخه عود الصلیب مصطکی هر کدام سه مثقال انیسون بادر سعد کوفی
هر یک چهار مثقال هلیله و خشخاش مغز بادجیل زعفران قرنفل هر یک پنج مثقال
تا ستره املج دو درهم سورنجان ادویه معجون ساخته به سه بار به شیر کوهی دو درم ازین
کم کرده به معجون بیفزایند تا بواسیر زایل شود نوعی دیگر سنبل شیر کرده المثقال
با دیگر انیسون چوب بوا ازجیل مع لیمو کرده بقیا لمبع مانند اقراص هر یک پنج مثقال
چند بید ستر نیم مثقال دو مثقال تا انول یک مثقال عروس یک مثقال درمن کنجد بیخ مثقال
عرق بید مشک و یک بیضه احتیاج نبات سفید معجون ساخته میل نمایند نوعی دیگر
کند دیگر مردم مثقال دف در کتب طب ملاحظه نکرده بنجربه رسیده چون کرم با نه
معادت است نمود با مر طریق کفاشته انفا سیند با ... شنه کرده باشد
خام داخل کرده سنند را صلابه کرده و با عسل خام نیم گرم کرده حب ساخته دهند دو
سه عدد صبح و سه عدد شام خورده باشد و از ماست و ترشی و سبزی اجتناب نمایند و خوردن
نان بخورد و از چند روز معاینه است روز سیم عصر با شام یا صبح هر چند دیر تر بخورد
بهتر هرگاه صد عدد حب کسی کوبیده شود ساخته بیم خود وا این قرنیه مقعد داخل نماید و بعد
حل کردن و صلابه نمودن چون تر با داخل کرده بخورند و استراحت نمایند صبح بعد از
خواب بر خیزند غالب دفع شود و از خون غالب مانند نبات باشد و داخل کرده باشند تا
شانه درم و نیم حمام رفته اعضا را محکم بمالند بعد از بیرون آمدن حمام خود را از
هوای مخالف نگه دارند فصل بیست و چهارم در ذکر بروز شدن ... کار ... امراض
ذکر و خصیه کمان مبالیتی کوفت بر خواست با مراد کوبیده جهت برآورده سیاه و دامن
زکر بالا مواد صفراوی باد سودا باشد و در اکثر اوقات از عقب باد سام ... به جهت
از جهت انبکه در رسالت ... احکام آن اعضا را هم تقدیم در ذکر ... زکر تا بیضه ... شود

تعفن

٢٩٢ شفتی بیم رسانند و سبب ورم گردد و هرگاه دم و مزاج خون غالب بوده ورم دموی و اگر صفرا
غالب و ورم صفراوی باشد علامت هر یک از این معلوم توان کرد که ورم در حال بیضه
است تا اصل بیضه باعتبار کوب ورم سردی موضع و ورم علاج از فصد صافن و حجامت
ساق اقتصار باید کرد و اگر ورم در یک طرف بیضه بوده باشد فصد و حجامت از طرف
و اگر ان طرف بیضه بوده باشد فصد و حجامت بیخ از هر دو طرف باید کرد و تلیین
طبیعت بشیاف کنند تا ماده میل بجانب دیگر نماید و از گوشت و چیزهای بادی و ترشیها
اجتناب نماید و ادویه غذا و شراب و عرق و امثال اینها مخورند و باعث به طبیعت اعتدال
نماید و با سرکه و گلاب و آب کاسنی و آب عنب الثعلب آلوده بر بالای ورم اندازد صفت
دوائی که بعد از فصد و حجامت سینما استعمال شود و با فلوس آب کاسنی از هر یک دو مثقال
زعفران و روغن گل قلیلی بهم سرشته گرم کرده باد نچه کتان انداخته بر موضع ورم
بربندند نوعی دیگر سفوف از زعفران و عنب الثعلب بآهم سرشته ضماد نمایند و اگر ورم
و درد بوده باشد روغن کاهو یا روغن خشخاش اضافه نموده ضماد نماید که درد در ساکن
و ورم را تحلیل برد و هر درد که چیزی باد بخورد و یکباره دانه چیز باقلا بابونه
کل خطمی ورم سرد با الغاب کتان ضماد نماید نوعی دیگر ... العسل با باب ... کلم ... بکنار ...
آرد جو ... مرغ و روغن گل داخل کرده ضماد نماید نوعی دیگر بر موضع ورم ضماد گذارند
دیگر مویز را با مغز بیرون کرده و بیم کوبند تا ورم صلابه بوده با شراب ... سرشته حل
نمایند ورم را تمام به تحلیل برد نوعی دیگر تخم کتان را با آب کشیز ... بر موضع ورم ضماد
نمایند نفع عظیم بخشد نوعی دیگر جهت ورم خصیه که از حرارت باشد یا بر ... اطلل
املاک مثل ... قسمی ... عنب الثعلب ... با گلاب ... هر روز ده مثقال
تناول نمایند فصل بیست و پنجم در بیرون آمدن بواسیر که چون صحبت با شهوة آورد
مرهم استعمال ... داغ لیلو طاقتی سازند بجانکه کلان شان بواسیر را با روغن ... با سلیق دو حجامت
مقعد و رگ نفع عظیم بخشد در معالجات بواسیر جمع ... صفت دوائی که جهت

٢٩٣ بواسیر بادی و خونی و بعد اقسام بواسیر خوب است ... حنظل ... کوفته بیخته با نبات
بادیان را با همچنین تا ادویه ... با آب و سبوس ... بعد از آن الحال کرده با ادویه ... مذکوره
نمودی بحوب ساخته و ... سبیل نماید مقدار ... داغ کرده ... موی
چند میل نماید و از خوردن ترشیهای تند و ماست و ماهی ... دیگر ... تازه و ... شیرینیک
و امثال اینها احتیاط نمایند و خوردن کند ناو بورانی ... گندم کوبیده باشد مناسب است
در معالجات بواسیر شقاق کل شقایق خشک کرده ... بیه ... آب تاکرده ...
کوفته بعد از آن بخورد ... ساخته یک ... نوبت کند بر طرف شود
شیاف جهت بواسیر ... بادروغن کاو ... ساخته عمل نماید
نوعی دیگر جهت بواسیر ... ... صلابه ... شیاف ...
چند شیاف ... شود و بماند بعد از آن عمل نماید بهتر باشد نوعی دیگر جهت
بواسیر ... که اطراف مقعد باشد علاج ... نیز ... ... سیاه ... شود
ریاده و ... ... و ... و ... آهن کرده
کتا ... ... بعد از آن ... کرده نیم گرم ... شیاف
بندند هر چند نمایند بهتر خواهد بود در معالجات بواسیر بادی که ورم و درد داشته
باشد گوهر شب ... آب کرده و روغن یکی بعد ... ده مثقال و روغن بادام شش ... هر یک
... دو ... ... یکبار ...
شود و ... ... بر طرف شود نوعی دیگر جهت بواسیر
... شود و ... ... علاج ... ... باد سر ...
... هر روز ... ... شود بعد از آن ... ...
هر ... ... خوب نمایند نوعی دیگر ... کند ... ... صاحب بواسیر دود
کنند نفع عظیم بخشد ... بواسیر ... ... نافع باشد
و دیگر صاحب بواسیر ... ... بواسیر ... ... بالای پوست

پینک

٢٩٤ پیشک نشیند بواسیر بر طرف شود نوعی دیگر صوف ... با پشم ... خشک کرده
... از هر یک ... باشند و ... بواسیر ... کند
در ... ... روغن شقایق ... ... کرده ... نوعی دیگر جهت
امراض مقعد و بادهای نافع ... پوست هلیله کابلی ... تخم کندنا
تخم ... هر یک پنج مثقال ... آب کند ... بادروغن
ادویه عسل ... ... کرده میل نماید برای بواسیر بادی
و هرگاه ... باشد نفع عظیم دارد نوعی دیگر ... جهت صاحب
بواسیر ... پوست ... ... باشد ... کند ... هر یک
پنج مثقال ... مقل ... ... کند ... ... بعد از آن
حل نموده با ادویه سرشته مقدار نخودی حبوب سازند ... ... عدد
تناول نمایند صفت معجونی دیگر که جهت قطع خون بواسیر و اسهال بواسیر ...
قسم ... باشد هلیله سیاه ... هر یک پنج مثقال تخم کندنا ... و
... سوخته هر یک دو مثقال و نیم ده مثقال مقل ... آب ... حل کرده ... شاید
دو مثقال ... آب ... داغ کرده میل نمایند صفت ... که جهت ورم مقعد و سوزش
و جوششهائی که در ... مقعد بوده باشد بغایت نافع ... سفید
... گرم ... کوه ... سنا ... یکی ... ... کرده بکوبند
تا یکسان شود ضماد نمایند ... خون بواسیر ... ... کادی که نگاه
نداشته باشد کرده بخورند خون باز ... دانست که بواسیر ... هر دو
از یک علت است و ... بواسیر داخل مقعد ... در خارج ... ...
... میشود و اگر در حوالی مقعد ... ... پنج گوشتی ... علاج ...
داخلی و خارجی ... ... فصد باسلیق و صافن باشد و اگر
خون ... بجود ... ... کادو ... ... بالوسم

کنند تا خون روان شود و درد ساکن گردد و تلیین کنند طبیعت را بمطبوخ هلیله و چون قرص کهربا
و رب سیب غذا اش سماق یا انار دانه و عدس بجه و مرغ بچه دهند و معالجه که نفع کلی
دو بی ساختن شربت و معجونی که صفت آن اینست پوست هلیله زرد و هلیله کابلی
و مازو و مصطکی از هر یک سه درم توبال دو درم مقل ازرق ده درم گل ارمنی حل
کنند با آب گرم و ادویه را معجون سازند که خوردن و حقنه کردن و طلا کردن او نافع
است نوع دیگر [illegible] آب کنند نایک رطل و رطل پوست بیخ کبر از هر یک ده درم سه
تا نه یخ دهند تا پخته شود صاف کرده روغن گل سرخ نیم رطل اضافه کرده بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند صفت ضمادی که مجرب است کوهان شتر مقل ازرق زرده
تخم مرغ تخم [illegible] خطمی خبازی مغز قلم پیه مرغ با روغن گل سرخ مرهم ساخته استعمال
نمایند ضمادی دیگر عدس مغز خطمی سپید اکلیل الملک کوفته بپخته با آب عنب الثعلب
و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ مرهم ساخته ضماد نمایند درد [illegible] مرهم و ضمادی که مخصوص
ناسور است [illegible] شب یمانی [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] و کندر
و انزروت هر یک سه درم [illegible] نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم ساخته بکار برند مرهم ساختن
[illegible] با پیه مرغ و بط و مغز قلم گاو بروغن بنفشه آمیخته بکار برند بخش
بیست و ششم در [illegible] که [illegible] از خواص باشد [illegible] ناده
علاج در [illegible] ضماد [illegible] باسلیق و حجامت مقعد و [illegible]
نادر [illegible] که بجهت بواسیر نافع است برای بواسیر [illegible]
نافع باشد نوع دیگر که بجهت بواسیر نافع [illegible] سپید [illegible] و کندر [illegible]
و سنگ [illegible] شب یمانی گل انار [illegible] هر یک چهار مثقال [illegible] کرده
[illegible] ثلث [illegible] احتیاج ضماد نمایند بخش بیست و هفتم در علاج
[illegible] که در گوش ظاهر گردد اما علاج درد گوش [illegible]
حادث بود [illegible] باشد [illegible] داشته باشد در علاج [illegible]

گل سرخ

گل سرخ را در سرکه چندان بجوشانند که روغن بماند [illegible] روغن را در گوش بچکانند هم
بادام تلخ یا روغن بادام کوهی یا نیم گرم در گوش بچکانند در علاج باد در گوش بادام کوهی
نیم گرم در گوش بچکانند و هوای حمام بجهت درد گوش که از برودت باشد نافع است
و آب حمام هر گاه صاف باشد نفع تمام دارد [illegible] باشد
هر گاه دوری بود محتاج بمعالجات حکیم حاذق باشد و اگر از حرارت و غلبه خون
باشد بعد از نضج ماده بشربت بنفشه و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله و فصد قیفال
صفت [illegible] پوست هلیله زرد هلیله کابلی [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] صاف نموده [illegible]
بنوشند نوعی دیگر سپیده تخم [illegible] و آب [illegible] روغن گل سرخ در گوش
چکانند که نفع عظیم دارد [illegible] گوش [illegible] صندل سرخ و گلاب و آب کشنیز [illegible]
صفت ضمادی که مجرب است باید که [illegible] گوش [illegible] ضماد کنند بنفشه نوشت
خشخاش یا بونه اکلیل الملک خطمی [illegible] کوفته بپخته با آب کشنیز [illegible] ضماد کنند
هر [illegible] از حرارت و غلبه صفرا بود [illegible] بطبوخ هلیله
کنانه باید و اگر سبب برودت و غلبه بلغم باشد تنقیه دماغ بحب ایارج کنند و
[illegible] و روغن [illegible] در گوش چکانند و اگر علامت سودا ظاهر شود [illegible]
بمطبوخ افتیمون کنند و [illegible] و گوش [illegible] و اگر سبب ورم [illegible]
باشد که در گوش [illegible] فصد [illegible] کنند و شربت بنفشه و عناب [illegible]
[illegible] طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible] نماید و [illegible] گوش
چکانند و اگر [illegible] ظاهر شود لعاب حلبه [illegible] در گوش چکانند [illegible]
[illegible] ایام [illegible] ابتدا [illegible] و [illegible] و اسفناج [illegible] ضعف [illegible]
بچه یا مرغ بچه [illegible] کنند و اگر درد عظیم بود [illegible] حلبه [illegible] در
روغن گل سرخ [illegible] و [illegible] کرده در گوش چکانند که مجرب است

بخش بیست و هشتم در درد [illegible] که [illegible] و ورم [illegible] اگر ماده قوی بود [illegible]
[illegible] بگشاید و حجامت [illegible] که [illegible] باشد از [illegible] فصد
کنند و اگر [illegible] باشد [illegible] بگشاید و حجامت [illegible] کنند و از خوردن
[illegible] و [illegible] حاره [illegible] که باعث زیادتی صفرا و
خون شود اجتناب نماید [illegible] تا ماده تحلیل [illegible]
[illegible] مناسبه [illegible] نافعه [illegible] صفت غرغره که [illegible]
[illegible] است حلبه [illegible] خطمی از هر یک دو مثقال [illegible] صاف نموده
غرغره نمایند نوعی دیگر تخم کتان [illegible] [illegible] غرغره
نمایند نوعی دیگر حلبه پنج مثقال [illegible] هفت عدد [illegible] بنفشه دو مثقال [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] عدد [illegible] صاف نموده غرغره کنند و اگر [illegible] پنج مثقال
[illegible] حل کرده غرغره نمایند نوعی دیگر [illegible] عدس [illegible]
بنفشه [illegible] عنب الثعلب اکلیل الملک غرغره نمایند نوعی دیگر رب توت سیاه با گلاب غرغره
نمایند و از [illegible] حمام اجتناب نمایند که [illegible] است و [illegible] عظیم دارد
و اگر [illegible] قوی بود [illegible] نکند نوعی دیگر [illegible] استعمال
دهند [illegible] کرده [illegible] کرده در گلوی [illegible]
[illegible] کنند تا [illegible] نوعی دیگر که [illegible] است [illegible]
[illegible] نافع [illegible]
است [illegible] عنب الثعلب [illegible] ضماد نمایند نوعی دیگر
[illegible] است [illegible] سیاه [illegible] گرم کرده [illegible]
[illegible] نوعی دیگر [illegible] در موضع درد [illegible]
بخش بیست و نهم در [illegible] سوزش [illegible] و حبس البول و [illegible] البول
اما سوزش بول سبب آن قروح [illegible] بود علاج فصد باسلیق و [illegible]

نشانی

خشخاش و قرص کافور [illegible] تخم خرفه و [illegible] بنوشند غذا [illegible] با ماش اسفناج
و اگر طبیعت محتبس باشد [illegible] از بنفشه و عنب الثعلب و سپستان و ریشه خطمی و
[illegible] و روغن بادام [illegible] نماید و از جماع احتراز کنند و [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] تخم [illegible] مغز تخم [illegible] [illegible] صمغ عربی کتیرا [illegible]
[illegible] کوفته بپخته با آب [illegible] نوعاً [illegible]
[illegible] صفت [illegible] تخم [illegible] تخم کتان تخم خشخاش [illegible]
[illegible] کوفته بپخته [illegible] سبب [illegible] بنوشند [illegible]
که صفت [illegible] برای سوزش نافع است [illegible]
[illegible] طریق ساختن [illegible] که بجهت [illegible] و جذام و جرب و مفاصل درد
[illegible] و اگر [illegible] که [illegible] سوزش [illegible] باشد نافع است [illegible]
[illegible] که از روغن [illegible] ساخته باشد [illegible]
[illegible] کرده با قطره آب لیمو [illegible]
[illegible] بالای [illegible] آب گرم بر آن چکانند و [illegible]
[illegible] نیکو [illegible] و هر چند [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] عدد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] زخم باشد در زخم بمالند که [illegible]
باشد [illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] بمالند [illegible] و خصیه [illegible]
[illegible] صبح [illegible] حمام [illegible] و [illegible]
از حمام اگر محتاج باشد [illegible] دست [illegible] بمالند و اگر [illegible] جذام باشد [illegible]
[illegible] که زخم باشد بمالند و اگر شقاق باشد موضع شقاق [illegible]

نگاه دارند و این صابون از حبهای قرنفل منقولست و دیگر تجربه رسیده **در علاج**
حبس البول بدانکه هرگاه بول بسته شود و نیاید باید که اول مغز تخم خیار مغز تخم کدو
خربزه را کوفته شیره گرفته تخم کاکنج یکمثقال با ده مثقال قند شربت کرده بنوشند
و روزی دو بار همین شربت بنوشند غذا آب لوبیا محض و بی نمک و اسفناج نافع بود **نوعی**
دیگر شیره همین سه تخم مذکور با شربت هلیون و گلاب عرق کاوزبان حجر الیهود با عرق
بید مشک کرده بنوشند و آخر روز همین دستور عمل نمایند **نوعی** دیگر باید که کرفس
و مشک و کندر و نشاسته نیم پخته با گلاب ضماد نمایند **نوعی** دیگر برگ سیب نعناع
کوفته جوشانیده در آب آن نشینند **نوعی** دیگر باید که ریشه زعفران بر قضیب مالند
و پیش بر عانه نهند **نوعی** دیگر که آب و روغن گرم کرده در آن نشینند **نوعی** دیگر
باید که تخم کشوث جوشانیده صاف نموده بیاشامند که بسیار مجرب است بلکه
چنین ها است و اگر بول کسی مسدود شده باشد که هیچ وجه نیاید باید که ذکر بعض را
در نفط سیاهی نیم گرم نهند کشاده گردد **نوعی** دیگر که تجربه رسیده باید که حب
خطائی را سایند و بر عانه طلا کنند و قطره در احلیل چکانند که مجرب است و دو
مثقال نبات سفید را با شکر داخل کرده بخورد بول بگشاید **نوعی** دیگر حجر الیهود
با شیره تخم خربزه بر روی سنگ سماق سایند یکمثقال از آن بخورد بعد از آن
سکه و شکر تناول نماید سبیل پلنگ در مجرای بول گذارند بول بیاید و اگر کسی
قضیبه را کشاده گردد **تجربه سوم** در باب ادویه که صورت مکه زنان
... تا بیاورند و مغالجان اینکه بکی زنان را بمحاسن و اهل و اشته دو مغلوش
و اشنا ... و نخ درخت فندق و مثانی جوز ... یکی کوفته نیم ...
... کنند ... جمع کرده تا ... روز هر روز یکمثقال از آن بخورد ...
و روز هفتم ... و ... عظیم ... و ... **دیگر**
ادویه که مکه زنان را ... و نعناع ... و ...

وبرگ

و برگ سرو و بید و یاسمین و سنبل الطیب لادن و از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
آب مجموع را بادام و روغن زیتون سرشته با شیاف نموده وقتی که خون حیض در جریان باشد
استعمال نمایند و یکمثقال دیگر را با آب که بیخ مادر جوشانیده باشند جمع نموده بر پشت
زهار ضماد نمایند و در مدت معالجه از خوردن آب بسیار و شراب و پنیر اجتناب
اجتناب نمایند که هر قدر در رحم مانده اند ظاهر کرده و البته **در علاج** قولنج و خوف
معالجین رحمة الله دو غذا اول هیچ که بجهت قولنج و درد شکم نفع ندارد و دیگر
تجربه رسیده که هرگاه بعد از طعام عددی تناول نمایند اعانت بر هضم کند و یک
دو می بتطبیعت را اجابت فرماید و اگر دو سه عدد تناول نمایند هفت هشت
اجابت فرماید و در هر باب نفع عظیم دارد و از اسرار اطبا و دو حوالی و خواص بی
نظیر است و مجرب **صفت** آن سقمونیا زنجبیل مصطکی قرنفل نارمشک فلفل سنبل
الطیب از هر کدام یک مثقال و یکمثقال نبات سفید با قند هفت مثقال نارنک صلابه
نموده مجموع را با نام سرشته و با آب جمع کرده بقدر نخودی حبوب سازند اندکی از نخود
بزرگتر پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند **علاج** قولنج کلفتافتاب با قدری
بادیان و مصطکی سرشته تناول نمایند و از عقب آن عرق بوی مادران با گلاب با عرق
بادیان هر کدام که بوده باشد نیم گرم پیاله بنوشند و اگر صاحب قولنج حرارت و تب
نداشته باشد و مرطوب باشد خوردن تریاک فاروق و تریاق اربعه مناسب است
دیگر نسخه عرق صندل طریقه آنکه صندل لعاب نارنک را ... و شیاف دو ... روز بدل
گلاب و گاوزبان و بادرنجبویه خشخاش بعوض آب عرق بید مشک کرده عرق کشند
و قدری مشک و عنبر در دهن فرو بندند بهتر باشد هرگاه ضماد شراب اراده کنند بعد
بنهان قهوه خوردن از عرق مذکور را اندک نبات با شکر داخل کرده بنوشند نافع
بود **شربتی** که بجهت ضعف دل و صداع و غش و ضعف جگر نافع است اما غالباً
باید صاحب قوت باشد اند دواها را اند و از نسخه معتبر چیزی زیاد و کم نماید

کما تو ... نفع دهد و اعضای رئیسه را قوت بخشد ... بخارات کثیفه و اخلاط فا
دفع کند و بهترین دواها است و بغایت بی نظیر چنانکه اکثر امراض قلبی و کبدی
نافع بود **طریق** ساختن آن اینست که بگیرد آلوی بخارا تمر هندی زرشک
حب الآس ... و ... آب به ترش و شیرین با قند مجموع را بقوام آورده
هرگاه ... شود ... گلاب داخل کرده ... بیاشامند و ...
... **در معالجه** جرب و شقاق و جوشش که در حصیه و قضیب
هم رسد بدانکه جرب اکثر قوی و ماده بد و زن باشد بول طفل با نمک بخورد مالند نافع
است **نوعی** دیگر ... هندی و ... و نامین خطائی و مردارسنگ را بکوبند
که مطبوخ ... نفع عظیم نماید **نوعی** دیگر انار ترش و شیرین را کوبیده
در حمام ضماد نمایند **نوعی** دیگر در معالجه شقاق روغن مرغ و کتیرا و حلبه و نمک را
لعاب کوفته ... و ... روغن کنجد و موم ... یکجا در ... تا خشک
شود بعد از آن ... لعاب را اضافه نموده بزنند تا مرهم شود و در موضع
شقاق و جرب مالند بر طرف کند **نوعی** دیگر شاه توت ... را با هم کوفته بعد
آنکه در حمام کیسه ... بر موضع شقاق ... باشد ... شود مالند بر طرف
شود **مرهم** جهت کلف و بهق و شقاق ... است سرگین کبوتر هر یک
پنج مثقال پوست تخم مرغ ... سنگ ... بوده ادویه را ... طویل
... هر یک دو مثقال مردارسنگ ... هر یک ... تخم خربزه بادام
... کرده بر موضع کلف و بهق طلا کرده چند مرتبه چنین کند نفع عظیم
... **مرهم** جهت ... کلا ... مردارسنگ ... المساج
هر یک ... لعاب ... و ... لعاب حلبه و ... و ...
... لعاب ... کرده مالند **نوعی** دیگر در معالجه شقاق
... شقاق در دست ... دست ... بعد از آن جوب ...

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۰۲

خود را باید و دانه نگاه دارد چنین کند شقاق بر طرف شود **نوعی** دیگر بجهت شقاق
دست و پا و میان انگشتان ... سیاه ... و نفط سیاه ... کما ... آنرا نرم
کوفته کنند مرهم کرده بر موضع شقاق مالند **نوعی** دیگر روغن ... زرد
را ... نموده با آتش نرم جوشانیده و در موضع شقاق ... نمایند
... کنند بهتر خواهد بود **نوعی** دیگر نفط سفید نفط سیاه ... هر یک
پنج مثقال ... بیست مثقال بادام ... گل سرخ و سفید مرهم ساخته ... شقاق
طلا نموده ... کوفته داخل نماید بعد از آن دستها ...
نوعی دیگر جهت شقاق ... الوی سیاه ... مالند نافع باشد **نوعی**
دیگر مغز تخم هندوانه را سایند مالند نافع بود **نوعی** دیگر ... و ... را بهم سایند
مالند نفع عظیم دارد **در معالجه** اقسام دملها بدانکه جهت پخته کردن و سر باز کردن
دمل بوره ارمنی سرگین کبوتر هر کدام یکمثقال با روغن زیتون جمع کرده بر بندند
ضمادی که دمل و جمیع اورام را تحلیل بدهد سبوس گندم گل خطمی گل بابونه و حلبه
تخم کتان و سپستان ... نرم صلایه نموده با برگ کلم جمع کرده بر بندند
نوعی دیگر آرد گندم را با زرده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند

تمام شد در کارخانه استاد ...
بتاریخ یوم ... شهر ۲۴ رمضان المبارک
سنه ۱۱۰۵

الله اکبر

۱۵۴۲